جایگاه روشهای تنبیه در تعلیم و تربیت

استاد علی قائمی



بسم الله الرحمن الرحیم

جایگاه روشهای تنبیه در تعلیم و تربیت

طریق التأدیب

فیض کاشانی

مؤسسه تحقیقاتی وانتشاراتی فیض کاشانی

خیابان سعدی شمالی، خیابان مطبوعی

پلاک ۱۸ـ تلفن: ۳۱۹۷۸۹

نام کتاب :	جایگاه روشهای تنبیه درتعلیم وتربیت
نویسنده :	استاد علی فائضی
ناشر :	مؤسسه تحقیقاتی وانتشاراتی فیض کاشانی
تاریخ چاپ :	(دهه فجر) بهمن‌ماه ۱۳۷۰
تیراژ :	۵۳۰۰ نسخه
نوبت چاپ :	اوّل
حروفچینی :	حروفچینی لیزری نوین
لیتوگرافی :	خانه رتوش
چاپ :	طلوع آزادی

فهرست

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان صفحه

مقدمه نگارنده:

یکی از مسائل مهم تعلیم و تربیت دنیای معاصر به‌عنوان آخرین روش تربیتی مسئله تنبیه اعم از بدنی و غیر بدنی است، در مورد اصل تنبیه و اعمال آن در خانه و مدرسه نظرات مختلفی ابراز شده است.

در این کتاب سعی شده است که نظرات مختلف، در زمینهٔ تنبیه را، همراه با نقد آن بیان کرده و نظر اسلام در مورد روش تنبیه را بررسی کرده و سرانجام آراء حقوقی و فقهی معصومین(ع) و فقهای عظام را ذکر نموده ودر جمع‌بندی و نتیجه گیری تأدیب را به‌عنوان آخرین روش تربیتی پیشنهاد نموده، متذکر می گردد کتاب حاضر گرچه بصورت جزوه مدتهای مدیدی در دانشگاه ودر کلاسهای آموزش ضمن خدمت دبیران مناطق مختلف تهران تدریس شده است و نقاط ضعف و قوت آن تاحدی روشن شده است ولی در عین حال از کلیه خواهران و برادران صاحب‌نظر که در این موضوع ایرادهائی بنمایند تشکر می‌نمایم.

در پایان سعادت و بهروزی آقایان صدیقی، توفیق و کلیه

کسانی که در انتشارات فیض کاشانی در مراحل مختلف چاپ کتاب، از بذل کمك دریغ نکرده‌اند از خداوند منّان مسئلت دارم.

وَالسَّلامُ عَلى مَن یَخْدِمُ الْحَقَّ لِذاتِ الْحَقِّ

تهران ـ علی فائضی ـ دیماه ۱۳۷۰

فصل اول

۱ـ معنای لغوی تنبیه

۲ـ معنای اصطلاحی تنبیه

۳ـ نظریات مختلف در مورد تنبیه

معنای تنبیه:

الف) معنای لغوی تنبیه:

تنبیه: باهای هوز در آخر بروزن تفعیل، بیدار نمودن و آگاهانیدن [۱] در فرهنگ‌نفیسی [۲] تنبیه مأخوذ از تازی بیداری از خواب، و آگاهی پس از غفلت و آگاه گردانیدگی و پند و نصیحت و ملامت و سرزنش و سیاست و عقوبت، و تنبیه‌شدن: آگاه شدن و سیاست شدن و بیدار شدن از غفلت و تنبیه کردن: چوب زدن و کتك زدن و سیاست کردن و آگاه کردن و... در فرهنگ عمید [۳] تنبیه به معنی بیدار کردن، هشیار کردن، آگاه ساختن کسی بر امری، آمده است.

در فرهنگ معین [۴] چنین آمده است: تنبیه مصدر متعدّی است از نظر لغوی به معنی بیدار کردن هوشیار کردن است و به فراخور جمله یا موضوع معانی دیگری چون آگاه کردن و یا واقف کردن نیز بخود می گیرد در بعضی از کتب لغت از این کلمه به معنی مجازات کردن و یا ادب کردن به وسیله کتك و مانند آن و گوشمالی دادن آمده است. که همگی بر هوشیار و بیدار کردن اتفاق نظر دارند و پسندیده‌تر می دانند.

۱ ـ فرهنگ آنندراج تألیف محمد پادشاه متخلص به «شاد» جلد دوم از انتشارات کتابخانه خیام تهران ـ فروردین ۱۳۳۶ خورشیدی چاپخانه حیدری.

۲ ـ فرهنگ‌نفیسی تألیف دکتر علی‌اکبر نفیسی (ناظم‌الاطباء) جلد دوم از انتشارات کتابفروشی خیام ۱۳۴۳.

۳ ـ فرهنگ‌عمید: حسن عمید موسسه انتشارات امیر کبیر ـ تهران ـ ۱۳۶۲ ص ۳۴۳

۴ ـ فرهنگ‌معین: جلد اول ـ آ ـ خ ـ چاپ چاپخانه سپهر ـ تهران شماره ـ ثبت کتابخانه‌ملی ۱۴۰۰ ـ دکتر محمد معین بتاریخ ۱۳۵۳/۱۰/۷، ص۱۱۴۸.

اجمالاً تنبیه در لغت بمعنی آگاه کردن و بیدار نمودن است چنانکه سعدی(ره) گوید:

آفرینش، همه تنبیه خداوند دل است
دل ندارد، که ندارد به خداوند اقرار

در لغت‌نامه دهخدا[۵] تنبیه به معنیهای مختلفی آمده است از جمله به معنی بیدار کردن، واقف کردن برچیزی، بیدار نمودن، آگاهانیدن، بیداری از خواب، آگاهی پس از غفلت و آگاه گردانگی، آگاه و هوشیار کردن، در اصطلاح علم معانی، آنچه از مجملی به اندك تأمل فهمیده می‌شود، بمعنی دلالت کردن برچیزی که از آن غافل باشد، به معنی پند و نصیحت آمده است. به معنی ملامت و سرزنش و سیاست و عقوبت و مجازاً در عرف به‌معنی زدن و قید کردن کوتاه اندیشان، به معنی بنام خواندن کسی را آمده است.

جمع تنبیه تنبیهات است به‌معنی سیاستها ونصیحتها می‌باشد، تنبیه شدن به معنی آگاه شدن و سیاست شدن و بیدار شدن از غفلت.

تنبیه کردن به‌معنی چوب زدن و کتك زدن و سیاست کردن، آگاه کردن، آمده است.

۵ ــ لغت نامه دهخدا تألیف علی‌اکبر دهخدا صفحه ۹۸۶ و ۹۸۷ شماره مسلسل ۱۰۲، شماره حروف "ت": ۷ ــ چاپخانه دانشگاه تهران ــ دیماه ۱۳۴۳ ــ هـ ــ ش.

ب) معنی اصطلاحی تنبیه:

تنبیه را بصورتهای مختلفی تعریف کرده‌اند، که از جمله بصورت ذیل تعریف کرده‌اند. تنبیه کاهش در احتمال بروز آتی یك پاسخ است که در نتیجه ارائه بلافاصله محرکی پس‌از آن پاسخ حاصل می‌شود.[۶]

در اینجا تعریفی که بتوان روی مفردات آن بحث کرد، ارائه می‌دهیم. تنبیه عبارت است از استفاده از روشهای هشیار کننده، یا هشدار دهنده، توأم با ترس و دلهره، یا بدون‌ترس و دلهره، که در بعضی موارد منتهی به‌ضرب را گویند، که سبب ترك، یا تضعیف، یا تقویت، یا تعدیل عمل شود، و فرد را از حالت انحراف منفی، خارج سازد.

در این تعریف که برای تنبیه کردیم، مفرداتی بکار رفته است که هریك را توضیح می‌دهیم.

۱ـ (روشها) را مقید کردیم به هشیار کننده، یا هشیار دهنده، و مطلق نگذاشتیم، تا با روشهایی که در غیرعالم انسانی است خلط نشود.

۲ـ (توأم با ترس و دلهره، یا بدون ترس و دلهره) را آوردیم چون تنبیه، گاه با ترس و دلهره است، و گاه بدون ترس و دلهره.

۳ـ (در بعضی موارد منتهی به ضرب را آوردیم)، زیرا تنبیه اعم از بدنی و غیر بدنی را شامل میشود.

۴ـ (سبب ترك) را آوردیم زیرا که تنبیه، باید منجر به‌علت ترك فعل، یا

۶ ـ روانشناسی پرورشی (روانشناسی یادگیری و آموزش) تألیف دکتر علی‌اکبر سیف موسسه انتشارات آگاه تهران ۱۳۶۳ ص ۲۲۰.

تضعیف، یا تقویت، یا تعدیل عمل شود.

۵ـ (فرد) را بصورت کلی آوردیم، که شامل هر فردی چه در محیط تحصیل، و چه محیط غیرتحصیل را شامل شود.

۶ـ (از حالت انحراف منفی خارج سازد) را آوردیم تا هدف تنبیه تحقق پیدا کند و فرد به جاده مستقیم هدایت شود.

انواع تنبیه
در نظام تربیتی اسلام

یکی از مشکلات در تعلیم و تربیت دنیای معاصر، مسئلهٔ تنبیه است که نظراتی موافق و مخالف در بارهٔ آن ابراز شده است.

عده‌ای بطور کلی با تنبیه موافق نیستند، این عده دلیل عدم موافقت خود را با تنبیه[۷] یکسری مسائل اخلاقی و روانی و فلسفی عنوان می کنند و برای تنبیه زیانهایی را عنوان می کنند، ازجمله می گویند: فردی که تنبیه می‌شود، شخصیت وی درهم شکسته می‌شود، به مربیان بی اعتماد می‌شود، نسبت به‌دیگران خشونت می‌ورزد، ترس و اضطراب دروی ایجاد می گردد و در مقابل زور، تسلیم می‌شود. و برده‌وار از دیگران، اطاعت می نماید.

ازطرفی دیگر، عده‌ای نیز درامر جزا و پاداش، مجازات طبیعی را کافی می‌دانند[۸] و بطور کلی به مجازات طبیعی معتقد هستند، طرفداران این نظریه، افرادی مثل ژان‌ژاك‌روسو و بازدوا در آلمان[۹] هستند که طبیعت را در امر تربیت و ساخت کودك عامل مؤثر می‌دانند، و روسو کتابی دارد بنام امیل، که امیل بعبارتی فرزند طبیعت است.

۷ ـ آراء مربیان بزرگ مسلمان در بارهٔ تربیت کودك: محمد عطاران چاپ اول، ۱۳۶۶ صفحات ۶۷تا۷۲.

۸ ـ اسلام و تعلیم و تربیت بخش دوم، تألیف: دکتر سیدمحمدباقر حجتی چاپ و نشر: دفتر نشر فرهنگ‌اسلامی ص۱۸۲.

۹ ـ راه و روش تربیت از دیدگاه امام علی (ع) تألیف علی‌محمدحسین ادیب ترجمه دکترسیدمحمد رادمنش ص۶۱.

این فرزند طبیعت رشد می کند، با مسائل برخورد می کند، گرمیها و سردی های زندگی را لمس می کند ودر نهایت طبیعت او را تربیت می کند یعنی طبیعت بزرگترین عامل تربیت طفل است. و در مسئله تنبیه نیز طبیعت، او را مجازات می کند.

روسو در کتاب خود یعنی امیل می گوید[۱۰]......امیل برای راه رفتن احتیاج به روروك و تسمه یا وسائل دیگر نخواهد داشت؛ همین که یاد گرفت قدم بردارد فقط روی سنگ فرش دست او را می گیرند، و به‌جای اینکه بیکار در اطاقی نگاهش دارند، بهتر است او را هر روز در میان سبزه و چمن گردش دهند و بگذارند بدود، دست و پا بزند و روزی صدبار بزمین بیفتد و بلند شود.

زودتر بلندشدن را یاد خواهد گرفت، لذت آزادی بسیاری از زخمها را چاره می کند، دست‌وپای شاگرد من غالباً ضرب خواهد دید، ولی همیشه شاد خواهد بود.

ممکن است شاگردهای شما کمتر آسیب بدنی ببینند، ولی چون همیشه خلاف میل آنها رفتار می‌شود و دائماً در زنجیر هستند و آزادی ندارند، همواره محزون می باشند و شك دارم که این امر به‌نفع آنها باشد».

و بازروسو می گوید[۱۱]... به شاگردتان هیچ درس لفظی ندهید فقط باید

۱۰ ــ امیل یا آموزش و پرورش ــ ژان ژاك‌روسو ــ ترجمه: منوچهر کیا چاپ: چاپخانه محمدعلی علمی، ناشر: انتشارات دریا فروردین ۱۳۴۹ ــ ص۸۵.

۱۱ ــ همان مدرك بالا ص ۱۱۰.

از تجربه درس بگیرد.

او را مورد هیچگونه تنبیهی قرار ندهید، زیرا معنی خطا و اشتباه را نمی‌داند، هرگز از او نخواهید که پوزش بطلبد زیرا امکان ندارد بشما توهین کند چون ارزش اخلاقی اعمالش را نمی‌داند، نمی‌تواند کاری انجام دهد که اخلاقاً بد، و درخور تنبیه یا سرزنش باشد.....

بنابراین طبیعت که معلم و استاد اوست امیل را تنبیه و تربیت می کند روسو در این باره می گوید[۱۲]... امیل باید نقاشی را فرا گیرد، ولی به‌جز طبیعت استادی نمی‌خواهد، و به‌جز اشیاء سرمشقی لازم ندارد.

در این زمینه، مربی او فقط یکی از همدرسهایش خواهد بود....

البته ما در صدد این نیستیم که نظریه‌ای را قبول یا رد کنیم، ما در این رساله تلاش می کنیم تا نظر اسلام را در مورد تنبیه، اعم از بدنی و غیربدنی، با توجه به آیات و روایات و نظرات فقها در کتب فقهی مطرح کنیم.

نظریه سومی در مقابل دونظریه فوق وجود دارد، که هرچند بصورت یك نظریه رسمی در نظامهای تعلیم و تربیت دنیای معاصر مطرح نیست، ولی در عمل به‌عینه مشاهده می‌شود، و آن نظر این است که، تنبیه راهی جهت اصلاح سرکشی انسان، و مایهٔ تأدیب و خیر انسان است[۱۳].

در این نظریه گفته می‌شود که: اصولاً باید تنبیه باشد، اگر تنبیه نباشد،

۱۲ ـ امیل یا آموزش و پرورش ژان‌ژاك روسو ترجمه: منوچهر کیا چاپ: چاپخانه محمدعلی علمی، انتشارات دریا فروردین ۱۳۴۹ ص ۱۹۲.

۱۳ ـ آراء مربیان بزرگ مسلمان دربارهٔ تربیت کودك: محمدعطاران چاپ‌اول ۱۳۶۶، صفحات ۷۴ تا ۸۱.

زمام امور مدرسه، و کلاس رها می‌شود، و تربیت‌شونده تنبل، و رفاه طلب، بار می آید.

بعبارت دیگر تنبیه بدنی ضامن بقای نظام مجتمع است و اگر تنبیه‌بدنی گرفته شود، امنیت در مدرسه، مفهوم واقعی خود را، از دست می‌دهد.

بر این نظریه، فوائدی، مترتب است که، از جمله اصلاح رفتار، و یافتن راه صواب، و اثر بخشی فوری، قابل ذکر است.

این‌ها نظراتی است که، در تعلیم و تربیت، چه بصورت رسمی و چه به‌صورت غیررسمی، مطرح است، حال سئوال این است که: آیا اسلام اصل تنبیه را می‌پذیرد؟

جواب این سئوال، مثبت است، یعنی اسلام، در سیستم تربیتی خود، اصل تنبیه را بعنوان آخرین روش تربیتی، پذیرفته است.

به این معنی که وقتی مربی، تمامی روشهای تربیتی را، نسبت به تربیت‌شونده اعمال کرد، ولی در تقویت، یا تضعیف، یا تعدیل رفتار، موفق نشد،اصل تنبیه، ضرورت خود را می‌یابد.

وجود جهنم، و عذاب اخروی مجرمین، در آیات قرآنی، دلیل روشنی است که: اسلام اصل تنبیه را، قبول کرده است. همینطور وقتی قرآن می‌گوید ما قوم عاد را عذاب کردیم[۱۴] قوم سباء را عذاب کردیم[۱۵] قوم ثمود

۱۴ ــ سورهٔ والفجر، آیات ۶ و ۷ و ۸.

۱۵ ــ سورهٔ سباء آیات ۱۵ و ۱۶.

را عذاب کردیم[۱۶] و..... و همین که اسلام، جنگ با کفار را مطرح می کند،[۱۷] بیانگر این است که، تنبیه را بصورت یك اصل، برای پشتوانه امنیت و آسایش، و آزادی، پذیرفته است، و این امری طبیعی است، که وقتی اعتقاد یك ملت، شرف و حیثیت یك ملت، از جانب دیگران، مورد خطر قرار گیرد، اصل تنبیه متجاوز، ضرورت خود را می یابد، و اصولاً در میدان جهاد، و مبارزه، طرفی پیروز است که، بتواند بهتر تنبیه نماید، از طرفی اسلام برای این که صلح را برجهان حاکم کند، و فتنه هایی که، بیشتر جنبهٔ روانی دارد، و از قتل نیز بالاتر است،[۱۸] از بین ببرد، تنبیه را، بصورت یك اصل میپذیرد. حال آیا اسلام در تعلیم و تربیت، بطور خاص، و به شکل رسمی آن، طرفدار تنبیه است؟

آیا اسلام، در تعلیم و تربیت، بطور خاص طرفدار واگذاردن طفل، به طبیعت است، آن طوری که ژان ژاك روسو، و هربرت اسپنسر می گویند؟

آیا اسلام مانند طرفداران مخالف تنبیه، بطور کلی با اصل تنبیه در نظام تعلیم و تربیت مخالف است، این ها سؤالاتی است که ذهن یك فیلسوف تربیتی را بخود جلب می کند، اما همانطور که قبلاً گفته شد، ما در صدد نیستیم که سؤالات را پاسخ دهیم، بلکه تلاش ما براین اساس است که، نظر اسلام را به طور خاص در مورد تنبیه، در نظام تعلیم و تربیت، جویا شویم.

۱۶ ــ سورهٔ والفجر آیه ۹.

۱۷ ــ سوره التوبه آیه ۳۹.

۱۸ ــ سوره البقره، آیه ۱۹۰.

بطور کلی همانطور که عرض شد، اسلام طرفدار تنبیه است، منتهی، بعنوان آخرین گام در روش تربیتی، اما وقتی مسئله تنبیه، بطور خاص در نظام تعلیم و تربیت اسلامی، مطرح می‌شود به مسئله تکلیف، خیلی اهمیت می‌دهد، و چه بسا فردی که مکلف نیست، خیلی از مسئولیتها از عهده‌اش ساقط می‌شود، و در مقابل فردی که عاقل و بالغ است، مسئولیتها و تکالیفی از او خواسته شده است.

بنابراین اگر تربیت شونده مکلف باشد، یعنی به سن تکلیف رسیده باشد، و از جانب او خلافی صادر شود، که نظام یك مجتمع را به‌خطر اندازد، یا فردی را مورد ضرب و... قرار دهد، طبق شرایطی باید تنبیه شود، حال فرق نمی کند حد بخورد، یا تعزیر شود، یا قصاص شود، یا دیه بدهد، این بستگی به‌میزان خطایش دارد.

اما در نظام تعلیم و تربیت رسمی، بیشتر تربیت‌شوندگان که به سن تکلیف نرسیده‌اند، با اینان باید چگونه برخورد کرد، مثلاً با کودکان، یا نوجوانانی که به سن تکلیف نرسیده‌اند، باید چه کرد؟ آیا کودك و نوجوان، مجاز است هرخطایی را انجام دهد؟ آیا کودك و نوجوان مجاز است نظام مدرسه را به خطر اندازد؟....در اینجا گرچه کودك قبل از سن شرعی بلوغ، تکلیف ندارد، و هر کار بکند گناهی برایش نمی‌نویسند، لیکن پدر و مادر حق ندارند، بدین بهانه فرزندان خویش را قبل از بلوغ کاملاً آزاد بگذارند که هر عمل خلافی را مرتکب شوند. زیرا درست است که کودك حکم

تکلیفی ندارد، اما حکم وضعی اعمال از او ساقط نیست...[۱۹] و از طرفی اسلام در مدارس، برای چنین کودکان و نوجوانانی مسئله تأدیب را مطرح میکند، که در صفحات بعد توضیح داده خواهد شد.

دراین بحث از این جهت لازم بود که نظر اجمالی اسلام را، نسبت به تنبیه، بیان کرده باشیم. سپس نظر تفصیلی را همراه با دلائل عقلی و نقلی بیان کنیم.

فصل دوم

۱ـ تنبیه از نظر عقل

۲ـ تنبیه در قرآن و سیرهٔ پیامبر(ص) و ائمه(ع)

تنبیه از نظر عقل:

عقل انسان در مورد حُسن و قُبح اشیاء، و تشخیص خوب از بد، صحّت از سقم و امتیاز دادن اشیاء از هم، بعنوان یك منبع اجتهادی مطرح است، و چیزی را که عقل تأئید کند، شرع هم آنرا تأیید می کند، (**کلّما حکم به‌العقل، حکم به‌الشرع، و کلّما حکم به‌الشرع، حکم به‌العقل**)[1] (مسئله حسن و قبح ذاتی و عقلی از بحثهای مهم، و ارزشمندی است که برای خود پایگاهی در علومی مانند علم کلام و علم اخلاق و علم اصول دارد. به دیگر سخن، مسئله یادشده، از مسائل مهم علم کلام است که زیربنای بسیاری از مسائل آن به شمار می‌رود، و در عین حال می‌توان از آن، در پاره‌ای از علوم، بهره گرفت و بعنوان اصل موضوعی و قاعدهٔ ثابت شده، در علم کلام از آن استفاده برد، مانند علم اخلاق و علم‌اصول)[2].

عقل در اصطلاح نیکی ها، زیبائیها را حسن، و بدیها و زشتی ها را قبح می نامد، و بحث از حسن و قبح افعال از مسائل اولیهٔ علم کلام بوده که در این بین اشاعره تنها به حسن و قبح شرعی قائل بوده و شیعه و معتزله هریك به وجهی خاص اجمالاً به‌حسن وقبح ذاتی و عقلی افعال معتقدند، به این معنی که اول بالذات حسن و قبح در خود افعال بوده و عقل قادر به درك

۱ ـ از قواعد اصول فقه است.

۲ ـ حسن و قبح عقلی یا پایه‌های اخلاق جاودان: استاد جعفر سبحانی، نگارش علی‌ربانی گلپایگانی مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران ۱۳۶۸ شماره ۵۹۳، چاپ اول ـ ص ۳.

این حسن و قبح می باشد و در کتب اصولی، ادلهٔ عقلیه نیز به دو قسم تقسیم شده است. یکی احکام عقلیه مستقله. و دیگر احکام عقلیه غیر مستقله. و در کتب اصولی بحث می کنند که کارهای بد یا خوب ذاتاً بد یا خوب هستند، یا بدی و خوبی را از چیزهای دیگر کسب کرده اند. بعبارت دیگر حسن و قبح ذاتی است، یعنی علّت تامّه حُسن، یا علّت تامّه قبح، در افعال وجود دارد، یا این که حُسن و قُبح اعتباری است. گروهی (معتزله) و امامیه (عدلیه) معتقدند که فی الجمله حسن و قبح ذاتی است نه تمام افعال، گاه میشود که فعلی ذاتاً خوب باشد یا بد باشد یا خوبی باشد که بد نشود مثل احسان و عدل که خوبست یا ظلم که بد است و امکان ندارد که خوب باشد (به نحو علیّت)، راستگویی خوب است اگر مانع جلوی مقتضی را نگیرد (مقتضی خوبی صدق است) کذب مقتضی بدی است ممکن است مانعی از این بدی منع کند مثل کذبی که مانع نجات مؤمن باشد این دروغ گرچه مقتضی بدی است ولی یك مانع آمده و نتیجتاً خوب است بنابراین افعالی هستند که ذاتاً خوب هستند و افعالی هستند که ذاتاً بد هستند، اشاعره می گویند افعال هیچ حسن و قبح ندارند (هرچه آن خسرو کند نیکو است) و امرونهی شارع خوب است.

اشاعره، به نحو سلب کلی می گویند: در هیچ فعلی ذاتاً حسن و قبح نیست، مگر به حکم شارع، یا به فعل شارع، یا به نهی شارع، پس حسن و قبح هر فعلی امری خارجی است.

معتزله و عدلیه می گویند: حسن و قبح افعال را عقل درك می کند و

اشاعره می گویند: حسن و قبح افعال را شرع مُدرك است. بنابراین معتزله و عدلیه می گویند: عقل است که درك می کند فلان فعل خوب است و فلان فعل بد است، مقتضی خوبی دارد، یا مقتضی بدی دارد. لذا این حسن و قبح ذاتی را عقلی گویند. ذاتی می گویند چون که از خارج نیست و عقلی گویند که چون مُدرك عقل است و دلیل این مسائل وجدان است ما در اینجا جهت این که بحث به درازا نکشد علاقمندان را به کتب اصولی ارجاع می دهیم[۳] اجمالاً قوه عقلانی انسان بین خوبیها و بدیها تفاوت میگذارد، خوبیها را ستایش میکند و بدیها را مذمت می کند.

مسئله تنبیه یکی از مسائلی است که باید دید از نظر عقل قابل ستایش است یا قابل نکوهش، بعضی مثل جرمی بنتام (Jeremy Bentham) فیلسوف سودانگار انگلیسی می گوید[۴] درد، شر است و اعمال تنبیه نیز ضرورتاً شرارت است، چرا که پی آمد تنبیه، چیزی جز درد نیست.

بنابراین بنتام نتیجه تنبیه را چیزی جز درد نمیداند، ظاهراً استدلال ایشان منطقی به نظر می رسد و ما هم تصدیق می کنیم که نتیجه تنبیه، درد است ولی ما می گوئیم بعضی از دردها نتیجه اش حیات است. درست است که انسان از دردی که ناشی از تنبیه است نالان است، و فریادش بلند

۳ ـ اصول فقه: الشیخ محمدرضا المظفر، ناشر نشر دانش اسلامی ص ۱۸۵ به بعدالمقصدالثانی، الملازمات العقلیه ـ اساد جعفر سبحانی.

۴ ـ آراء مربیان بزرگ مسلمان دربارهٔ تربیت کودك : محمد عطاران چاپ اول ۱۳۶۶، ص ۶۷.

است، و فطرتاً از درد گریزان است. ولی غالباً نتیجه تنبیه تنها درد نیست بلکه نتایج دیگری هم دارد که برتر از درد است بعنوان مثال:

اگر کودکی که مریض است و به او بگوئیم که ما می‌خواهیم به تو آمپول تزریق کنیم. او بطور طبیعی ناراحت می‌شود، و ممکن است داد و فریاد کند (در مواردی مشاهده می‌شود که حتی بزرگسالان هم، از اموری به طور طبیعی ناراحت هستند، و ممکن است فریادشان بلند شود) اما داد و فریاد کودك و دردی که تحمل می کند، یك طرف قضیه است، طرف دیگر قضیه، ادامهٔ حیات است

بنابراین کودك اگر می‌خواهد زندگیش دوام داشته باشد، باید درد تزریق آمپول را تحمل کند، یعنی به علت فاعلی توجه نکند، بلکه به علت غائی که ادامهٔ حیات خودش است، توجه داشته باشد.

بنابراین همین که چیزی درد آور باشد، نباید مذموم شمرده شود، بلکه باید به نتیجه‌ای که بر آن مترتب است، توجه داشت. حتی در بعضی امور که لذت آور است نیز باید به نتیجه و پی آمد آن توجه داشت. مثلاً کسی که از استعمال نوشابه‌های الکلی لذت می‌برد، او نمی‌داند که ادامه و استمرار این عمل، باعث تباهی جسم و اختلال روح او خواهد شد، در عین حال از لذت نقد ممکن است دست برندارد، و از پی آمد و نتیجهٔ آن غافل باشد، لذت آن زود گذر است. ولی نتیجه آن در حیات دنیوی و اخروی او مؤثر است.

حال اگر ما مسئله تنبیه را درست مثل یك سکه‌ای که دو رویه دارد،

تصور کنیم، می بینیم که از جهتی خوب است، و از جهتی بد است، و به‌عبارتی شر است.

وقتی که تنبیه حیات فرد و جامعه را بیمه کند، خوب است، و بد است از جهتی که فرد به نتیجهٔ آنی که درد است توجه کند.

در هرحال آن جا که تنبیه به جامعه حرکت و رشد و آگاهی می‌دهد، و جامعه را از سکون و بی‌تحرکی و غوطه‌ورشدن در لجن‌زار فساد و گناه نجات می‌دهد، و به جامعه امنیت و آسایش می‌دهد خوب و مستحسن است بنابراین عقل تنبیهی را که اهداف صحیح و انسانی در آن محفوف و پیچیده است حسن می‌داند.

تنبیه در قرآن و سیرهٔ پیامبر(ص) و ائمه(ع)

همانطور که قبلاً عرض کردیم اسلام تنبیه را بعنوان یك اصل حیاتی پذیرا است. وجود عذابها، وَعیدها، اِنذارها، که در قرآن مطرح است، مبیّن اینست که قرآن، تنبیه را بعنوان یك اصل خَدشه ناپذیر، برای استمرار حیات جامعه ضروری می‌داند. اما این اصل حیاتی آخرین روش تربیتی بعنوان عامل بازدارنده مطرح است یعنی وقتی نمونه‌های عملی، و پند و اندرزهای خیرخواهانه، سودی نبخشید ناچار باید دست به اقدام شدیدتری زد. بعضی از نظامهای تربیتی جدید، نه تنها از تنبیه و کیفر نفرت دارند، بلکه حاضر نیستند آن را به زبان آورند.

اگر نسلی بخواهد **بدون** عقوبت و تنبیه تربیت شود، نمونه آن نسلی

میشود لاقید و خودنما، و بی‌شخصیت، که در آمریکا زندگی می کند[۵].

بنابراین، در این صورت است که اصل تنبیه و مجازات متخلف، جای خود را می‌یابد، عالم ربانی حضرت آیت‌الله دکترسید محمد باقر حجتی، که از مفاخر علمی عصر ما است، در کتاب ارزندۀ خود، اسلام و تعلیم و تربیت در مورد ضرورت تنبیه و مجازات در جوامع انسانی چنین می‌فرماید[۶]:

زندگانی انسان، بر ستیزه میان خیر و شر مبتنی است، چون انسان آمیزه‌ای از استعداد خیر و شر می باشد، هدف تربیت این است که در جامعه بشری خیر و سعادت را بر شر و سیه‌روزی و شقاوت، غالب و چیره سازد، که قرآن کریم بصورت مجموعه‌ای محفوظ و مدون، در اختیار بشر قرار دارد، از لحاظ آن که وحی پروردگار است و ریشه‌ای الهی و آسمانی دارد مردم را با طرزی ویژه و تعالیمی مخصوص بسوی خیر و سعادت رهنمون ساخته و رهنمودهائی را برای اجتناب و گریز از شر و بدی ارائه می‌دهد.

دراین کتاب مقدس، به‌منظور تنظیم وسازمان بخشیدن رفتار انسان، و روابط افراد آن با یکدیگر، و حتی طرز سلوك انسان با خویشتن برنامه و ضوابطی رسا و بسنده و پسندیده دارد، که از جمله آنها اصل «تنبیه ومجازات متخلف است...»

اصل تنبیه که در آثار متفکرانی اسلامی مورد قبول واقع شده است،

۵ــ روش تربیتی در اسلام: محمد قطب ترجمه: سید محمدمهدی جعفری ناشر: موسسه انجام کتاب چاپ سوم بهار ۶۲، ص ۲۵۹.

۶ــ اسلام و تعلیم تربیت: دکتر سید محمدباقر حجتی چاپ و نشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی ص ۱۷۷ ــ بخش دوم.

ریشه در قرآن دارد، قرآن می فرماید:

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوٰةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»[۷].

ای صاحبان فکر و اندیشه در امر قصاص و مجازات متخلف حیات و زندگانی شما پیش بینی و ضمانت شده است بعبارتی حیات و استمرار زندگی شما به قصاص و مجازات بستگی دارد، اگر در جامعه مُجرم و جانی را قصاص کردید حیات برای شما تضمین شده است، وگرنه، امنیت و آسایش از جامعه شما رخت برمی بندد. قرآن از آسانترین مرحلهٔ تهدید تا تنبیه بدنی زن و مرد و سخت‌ترین مرحله تنبیه آیاتی را بیان می کند، در آسانترین مرحله تهدید شخص خلافکار را به عدم رضایت و خشنودی خدا از او تهدید می کند:

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»[۸].

آیا نوبت آن نرسیده است که گرویدگان (ظاهری) قلبشان به یاد خدا خاشع گردد، و قلباً به حقایقی که نازل شده است توجه کنند، و مانند کسانی نباشند که قبلاً کتاب آسمانی برایشان نازل شده.(توراة) که دورهٔ طولانی بر آنان گذشته دلهایشان سخت شده است، و بسیاری از آنان فاسق و بدکارند، مجدداً تهدید شدیدتری کرده، صراحة خلافکاران و

۷ ـ سوره البقره آیه ۱۷۹.

۸ ـ سوره الحدید آیه ۱۶.

مجرمان را از غضب خدا می‌ترساند (آن چنان که در داستان افك[۹] آمده است).

می‌فرماید:

«وَلَوْلا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِی الدُّنیا وَالآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فیما اَفَضْتُمْ فیهِ عَذابٌ عَظیمٌ، اِذْتَلَقَّوْنَهُ بِاَلسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِاَفْواهِكُمْ مالَیْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَیِّناً وَهُوَعِنْدَاللّهِ عَظیمٌ، وَلَوْلا اِذْسَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ ما یَكُونُ لَنا اَنْ نَتَكَلَّمَ بِهذا سُبْحانَكَ هذا بُهْتانٌ عَظیمٌ، یَعِظُكُمُ اللّهُ اَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ اَبَداً اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنینَ».

واگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت شامل حال شما مؤمنان نبود، به مجرد خوض در اینگونه سخنان، به شما عذاب سخت می‌رسید، همین که این حرفهای نفاق‌انگیز را از یکدیگر دریافت کردید، بدون اینکه نسبت به آن علم و اطلاعی داشته باشید، به زبان می آورید، و چیز کم و آسانی می‌پندارید، درصورتیکه درنزد خدا موضوع مهم وبزرگی است، چرا همین که این سخنان را شنیدید، نگفتید به ما نیامده و روا نیست که این گونه حرفها را به زبان آوریم، ونگفتید بارپروردگارا از هرعیبی منزهی، این تهمت بهتان بزرگی است؟ خدا به‌شما پند واندرز می‌دهد که اگر ایمان دارید هرگز گرد این قبیل گفته‌ها نگردید[۱۰].

۹ ــ داستان افك داستان تهمتی بود که به گمان غلط به عایشه بستند، و خداوند برای اینکه رفع اتهام شود سورهٔ نور را نازل کرد (تهمت را کسانی زدند که دربین مسلمین بودند، و امروز هم از این افراد، زیاد داریم).

۱۰ ــ سوره النور آیات ۱۴ تا ۱۷.

دیگر بار تهدید را سخت‌تر و شدیدتر کرده، اعلام جنگ با خدا و رسولش می کند، و می فرماید:

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقوُا اللّهَ وَ ذَروُا ما بَقَی مِنَ الرِّبوا اِنْ کُنْتُمْ مؤمِنینَ، فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَاْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ....»[۱۱].

ای اهل ایمان، از خدا بترسید، و هرچه را که از ربا و سود آن باقی مانده است رها کنید، و از فکر آن منصرف شوید، اگر واقعاً به خدا ایمان دارید که اگر چنین نکنید آمادهٔ جنگ با خدا و رسول او باشید.

و باز در آیه‌ای دیگر، به کیفر قیامت تهدید می کند: می فرماید:

«وَالَّذینَ لا یَدْعوُنَ مَعَ اللّهِ اِلٰهاً آخَرَ و لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلاّ بِالْحَقِّ وَلا یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذالِكَ یَلْقَ اَثاماً یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَیَخْلُدْ فیهِ مُهٰاناً[۱۲]».

و آنان هستند که با خدای یکتا، کسی را شریك نمی‌خوانند، و نفس محترمی‌را که خدا حرام کرده بقتل نمی‌رسانند، مگر با حق و هرگز گرد عمل زنا نمی گردند، که هر که این عمل کند کیفرش را خواهد یافت، و عذابش در قیامت مضاعف شود، و با ذلت و خواری بدوزخ مخلد گردد.

وباز در آیه دیگری به عذاب در همین دنیا تهدید می کند، و می فرماید:

«....... اِلاّ تَنْفِروُا یُعَذِّبْکُمْ عَذاباً اَلیماً وَ یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ وَلا

۱۱ ـ سوره البقره آیات ۲۷۸ ـ ۲۷۹.

۱۲ ـ سورهٔ الفرقان آیات ۶۸ ـ ۶۹.

تَضُرُّوهُ شَیئاً وَاللّهُ عَلی کُلِّ شیءٍ قَدیرٌ[۱۳]...»..

بدانید که اگر درراه دین‌خدا برای جهاد بیرون نشوید، خدای‌شما را به عذابی دردناك معذب خواهد کرد، و قومی دیگر برای جهاد، بجای شما بر می‌گمارد و شما بخدا زیانی نرسانیده‌اید (بلکه خود را زیانکارابدی کرده‌اید) وخدا بر همه چیز تواناست.

ودرجای دیگر میفرماید

«..... وَاِنْ تَتَوَلَّوْ کَمٰا تَوَلَّیْتُمْ مِنْ قَبْلُ یُعَذِّبْکُمْ عَذٰاباً اَلیماً[۱۴]».

و اگر مثل گذشتگان نافرمانی و پشت کردید خدا شمارا به‌عذاب دردناکی معذب خواهد کرد.

درجات کیفر هم، متفاوت است، و متناسب با عمل بد کیفر جدا تعیین می کند، خداوند در مورد تنبیه بدنی زن ومرد زنا کار می فرماید:

«اَلزّٰانِیَةُ وَالزّٰانی فَاجْلِدوُا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُمٰا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلا تَأْخُذْکُمْ بِهِمٰا رَأْفَةٌ فی دینِ اللّهِ اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنوُنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الاٰخِرِ وَلْیَشْهَدْ عَذٰابَهُمٰا طائفَةٌ مِنَ الْمُؤْمنینَ[۱۵]».

باید شما مؤمنان، هریك از زنان و مردان زناکاررا بصد تازیانه مجازات و تنبیه کنید، و هرگز در باره آنان در دین خدا رأفت و ترحم روا مدارید، اگر بخدا و روز قیامت ایمان دارید، و باید عذاب آن بدکاران را جمعی از مؤمنان مشاهده کنند.

۱۳ ـ سوره التوبه آیه ۳۹.

۱۴ ـ سوره فتح آیه ۱۵

۱۵ ـ سورهٔ النور آیه ۲.

ودرجای دیگرمی فرماید:

«والسارقُ والسارقةَ فاقْطَعوُا اَیْدیُهما جَزاءً بِما کَسَبا نکالاً مِنَ اللهِ واللهُ عَزیزٌ حکیمٌ[۱۶]».

دست مرد و زن دزد را به کیفر عملشان ببرید، این عقوبتی است که خدا بر آنان مقرر داشته، و خدا (برهرکار) مقتدر و (به مصالح خلق) داناست.

و باز قرآن درجای دیگر می فرماید:

«اِنَّما جَزآؤوا الَّذینَ یُحارِبُونَ اللّه وَ رَسُولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی الاَرْضِ فَساداً اَنْ یُقَتَّلوُا اَوْ یُصَلَّبُوا اَوْ تُقَطَّعَ اَیْدیهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ اَوْ یُنفَوْا مِنَ الأَرْضِ ذالِكَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنیا وَلَهُمْ فِی الْاٰخِرةِ عَذابٌ عَظیمُ الاّالَّذینَ تابُوا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَقْدِروُا عَلَیْهِمْ فاعْلَموُا اَنَّ اللّهَ غَفُورٌرَحیمٌ[۱۷]».

همانا کیفر آنان که باخدا و رسول او به جنگ برخیزند، و در زمین به فساد کوشند، جزاین نباشد که آنها را به قتل رسانده، یا بدار کشند، و یا دست و پایشان به خلاف ببرند، (یعنی دست راست را با پای چپ و بالعکس) یا با نفی و تبعید ازسرزمین صالحان دور کنند، این ذلت و خواری دنیوی آنهاست، و اما در آخرت باز (در دوزخ) به عذابی بزرگ معذب خواهند بود: مگر آنان که پیش از آنکه بر آنها دست یابند توبه کنند، پس بدانید که خدابخشنده و مهربان است(و تائبان را هرگز عذاب نخواهد

۱۶ ـ سوره المائده آیه ۳۸.

۱۷ ـ سوره المائده آیات ۳۳و۳۴.

کرد).

باید بگوئیم همه قرآن کتاب تنبیه، و برای انسان باعث تَنَبُّه است، و اما به آن معنی مصطلح و عامیانه که کلمهٔ تنبیه در اذهان عمومی دارد، یعنی انذار و استبداد، و خشم گرفتن، و آزردن، و متألِم ساختن کسی نیست نسبت به لغزش و کوتاهی که از او سرزده. نمونه‌های بسیار زیادی را در قرآن شاهد هستیم (اگر چه بشر نمی‌تواند طمع کند که از لحاظ کمال به مقام الهی برسد، ولی در او این استعداد وجود دارد، که خویشتن را بگونه‌ای بسازد، تا از نظر کرامت، خود را به خالق یکتا نزدیك کند، و در جوار او قرار گیرد[۱۸]. و در حقیقت، به لقاء الله برسد، و به مقامی برسد که هیچ موجودی حتی ملائك را یارای رسیدن به آن، و گام نهادن در آن جایگاه نباشد.

و در مقابل همین انسان، چنانچه خود را در این مسیر قرار ندهد، و از صفات و فضائل انسانی بی‌بهره شود، از جایگاه انسانی خارج، و به مقامی که جایگاه حیوانیت است؛ سقوط می‌نماید. و بنا به نص قرآن که میفرماید:

«اَمْ تَحْسَبُ اَنَّ اَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ اَوْ يَعْقِلونَ اِنْ هُمْ اِلاّ كَالْاَنْعام بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبيلاً[۱۹]».

آیا می‌پنداری که اکثر آنان می‌شنوند، و یا می‌اندیشند، حاشا آنان

۱۸ ـ اسلام و تعلیم و تربیت: دکتر سیدمحمدباقر حجتی چاپ و نشر دفتر نشر فرهنگ اسلامی بخش‌دوم ص ۱۷۶.

۱۹ ـ سوره فرقان آیه ۴۴.

مانند چهارپایانی بیش نیستند بلکـه گمراهتـر و فروترند (بلکه آنها از آن هم نادان‌تر و گمراهترند).

در اینجا بی مناسبت نخواهد بود چنان‌چه اشارتی به تنبیه‌های اعمال شده در مورد پیامبران داشته باشیم:

۱ـ حضرت آدم ابوالبشر و همسرش از بهشت رانده می‌شوند بخاطر خوردن میوه‌ای که از تناول آن منع شده بودند و مورد لطف و محبت خدا قرار نمی گیرند مگر زمانی که مدتی گرفتار رنج و سختیهای فراوان را متحمل و سپس توبه می نمایند[۲۰].

۲ـ حضرت نوح علیه‌السلام وقتی که برای نجات فرزندش از غرق‌شدن دعا می کند بلافاصله خداوند اورا متنبه می‌سازد که چنین درخواستی از من مکن «فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْم»[۲۱].

۳ـ حضرت یوسف وقتی که برای استخلاص از زندان به رفیق زندانی خود که گفت: وقتی از اینجا آزاد شدی نزد عزیز مصر برو و مرا هم یاد کن، به سبب این خواهش مورد مؤاخذه خداوند قرار می گیرد و هم او یعنی حضرت یوسف(ع) وقتی بهمراه فرماندهان حکومتی در اوج عزت و قدرت شاهی با پدرش حضرت یعقوب ملاقات کرد لکن در احترام نمودن به پدر اندکی کوتاهی نموده و دیر پا از رکاب برگرفت و از اسب پائین آمد،

۲۰ ـ قصص قرآن تاریخ انبیاء : ترجمه و اقتباس، کتابفروشی صدوق، سیدمحمدباقر موسوس، علی‌اکبر غفاری ص ۱۲ و ۱۱.

۲۱ ـ قصص قرآن تاریخ انبیاء : ترجمه و اقتباس، کتابفروشی صدوق، سید محمدباقر موسوس، علی اکبر غفاری ص ۲۶ و ۲۵.

و به‌خاطر فخر نمودن او به مقام ظاهری خویش بود، که مورد تنبیه خداوند قرار گرفت و پیامبری را از نسل او گرفته، و در نسل بنیامین قرار گرفت[۲۲].

۴ـ قصه حضرت یونس علیه السلام و اسارتش در شکم ماهی که اگر نبود اقرار وی بگناه و لغزش خویش تا صبح قیامت در اسارت می‌ماند.[۲۳]

وتنبیهاتی که خداوند به شکلهای مختلف بربندگان گناهکار خود معمول می‌دارد. اولاً در وسعت و امکانات ظاهری دنیا به حساب آنکه فواره چو بلند گشت سرنگون گردد، وثانیاً خداوند درقرآن می‌فرماید:

«وَلا یَحْسَبَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا اَنَّما نُمْلی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ اِنَّما نُمْلی لَهُمْ لِیَزْدادُوا اِثْماً وَلَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ[۲۴]».

والبته گمان نکنند آنانکه براه کفر رفتند که مهلت دادن ما ایشان‌را، بحال آنها بهتر خواهد بود، بلکه مهلت می‌دهیم برای امتحان، تا بر سرکشی و طغیان خود بیفزایند، و آنانرا عذابی رسد، که بآن سخت خوار و ذلیل شوند، و باز درجای دیگر می‌فرماید:

«وَلا یَحْسَبَنَّ الَّذین یَبْخَلُونَ بِما آتیهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیْراً لَهُمْ بَلْ هَوَ شَرٌّ لَهُمْ سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیمَةِ وَ لِلّهِ میراثُ السَّموات وَ

۲۲ ـ قصص قرآن تاریخ انبیاء : ترجمه و اقتباس، کتابفروشی صدوق، سید محمدباقر موسوی علی‌اکبر غفاری ص ۱۲۰ تا ۱۲۳ و کتاب داستانهای پراکنده جلد ۴، شهید دستغیب گردآوری سیدجلال ابراهیمی چاپخانه پیام ص ۱۱۲ و ۱۱۳.

۲۳ ـ قصص قرآن تاریخ انبیاء : ترجمه و اقتباس، کتابفروشی صدوق، سیدمحمدباقر موسوی علی‌اکبر غفاری ص۲۰۲.

۲۴ ـ سوره آل‌عمران آیه ۱۷۸.

الاَرضِ واَللّهُ بِما تَعْمَلوُنَ خَبیر[۲۵]».

گمان نکنند آنانکه بخل نموده، وحقوق فقیران را، از مالی که خدا به فضل خویش به آنها داده ادا نمی کنند، این بخل به منفعت آنها خواهد بود. بلکه بضرر آنهاست. چه آنکه در روز قیامت آن مالی که در آن بخل ورزیده‌اند زنجیر گردن آنها باشد، و تنها خدا وارث آسمانها و زمین خواهد بود، و خدا به کردار همهٔ شما آگاه است.

و بهر صورت رحمت خدا بر بندگانش متوجه است، و هر نوع تنبیه او برخوردار از نوعی رحمت است.

در سیرهٔ پیامبر (ص) است که وقتی دعوت به اسلام میکرد، طرف مقابل را احترام و نصیحت میکرد، و اگر سرانجام دعوت به اسلام را نمی‌پذیرفت، برخورد، و رفتار را عوض میکرد، و به شدت و غلظت می افزود، تا بجایی که طرف را تهدید به جنگ میکرد، و این مسئله در جنگهای داخلی و خارجی پیامبر مشهود است. در نامه‌هایی که به سران کشورهای دنیای آن روز می‌نویسد. ابتدا آنها را احترام می کرد، وبزرگ می‌داشت، و آنهارا به‌اسلام دعوت می کرد، ولی اگر اسلام را نمی‌پذیرفتند، در نامه بعدی، از احترام کاسته می‌شد، و حتی در بعضی نامه‌ها آنها را تهدید به جنگ میکرد، بعنوان نمونه، از بین نامه‌ها چندنامهٔ معروف پیامبر را که یکی به قیصر روم و دیگری به خسروپرویز پادشاه ایران است، در اینجا می آوریم.

۲۵ ــ سوره آل عمران آیه ۱۸۰.

نامهٔ پیامبر(ص) به قیصر روم:

الف) کتابه صلی اللّه علیه و آله الی قیصر ملك الروم[۲۶]:

بسم الله الرحمن الرحیم ـ من محمدبن عبدالله، الی هرقل عظیم الروم سلام علی من اتبع الهدی اما بعد فانی ادعوك بدعایة الاسلام. اسلم تسلم. یؤتك اللّه اجرك مرتین، فان تولیت فانما علیك اثم الاریسین «و یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم، الاّ نعبد الااللّه، ولا نشرك به شیئاً، ولا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون اللّه فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون.

ب) کتابه صلی الله علیه و آله الی قیصر من تبوك[۲۷]:

من محمد رسول الله الی صاحب الروم، انی ادعوك الی الاسلام فان اسلمت فلك ما للمسلمین و علیك ما علیهم، فلن لم تدخل فی الاسلام فاعط الجزیه فان اللّه تبارك و تعالی یقول» قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الاخر لایحرمون ما حرم الله و رسوله ولایدینون دین الحق من الذین اوتواالکتاب حتی یعطوا الجزیه عن یدوهم صاغرون »و الا فلاتحل بین الفلاحین و بین الاسلام ان یدخلوا فیه او یعطوا الجزیة.

در نامهٔ اول پیامبر (ص) هرقل را احترام کرده است، چنانکه در متن نامه می‌فرماید (الی هرقل عظیم الروم) سپس پیامبر(ص) او را به پذیرفتن اسلام دعوت کرده است و نامه با آیه‌ای از قرآن ختم می‌شود.

۲۶ ـ مکاتیب الرسول : علی بن حسینعلی الاحمدی ناشر : نشر یس، چاپ سوم تاریخ انتشار : بهمن ۶۳، ص ۱۰۵

در نامهٔ دوم پیامبر(ص) چون هرقل اسلام را نپذیرفته است، از احترام او کاسته است. چنانکه در متن نامه می فرماید (الی صاحب الروم) سپس به او پیشنهاد می کند: ۱-پذیرفتن اسلام، ۲-دادن مالیات، ۳-جنگ با آنان.

نامه به کسری پادشاه ایران:

الف) کتابه صلی الله علیه و آله الی کسر ملك الفرس[۲۸]

بسم الله الرحمن الرحیم- من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس. سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله و رسوله، وشهد ان لااله الاالله وحده لاشریك له وان محمداً عبده و رسوله، ادعوك بدعایه الله فانی انا رسول الله الی الناس کافه، لانذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین، اسلم تسلم، فان ابیت فعلیك اِثم المجوس.

ب) بسم الله الرحمن الرحیم- من محمد رسول الله، الی پرویزبن هرمز، اما بعد فانی احمدالله لا اله الا هو الحی القیوم الذی ارسلنی بالحق بشیرا و نذیرا الی قوم علیهم السفه و سلب عقولهم و من یهدی الله فلامضل له و من یضلل فلا هادی له ان الله بصیر بالعباد لیس کمثله شیء و هوالسمیع البصیر اما بعد فاسلم تسلم اوائذن بحرب من الله و رسوله و لم تعجزهما محمد رسول الله[۲۹].

۲۷و۲۸ ـ مکاتیب الرسول: علی بن حسینعلی الاحمدی ناشر: نشر یس، چاپ سوم تاریخ انتشار: بهمن ۶۳ صفحات ۱۱۶ و ۹۰.

۲۹ ـ مکاتیب الرسول: علی بن حسینعلی الاحمدی، ناشر: نشریس، چاپ سوم تاریخ انتشار: بهمن ۶۳، صفحهٔ ۹۶.

در اینجا باز در نامهٔ اول خسرو پرویز پادشاه امپراطوری ایران را بزرگ داشته است. چنانکه در متن نامه است که (الی کسری عظیم فارس) سپس پیامبر(ص) او را به ایمان و اسلام دعوت می کند سر آخر میفرماید که اگر اسلام را قبول نکنی گناه مردم مجوس ایران بر توست.

در نامهٔ دوم پیامبر(ص) چون خسرو پرویز پادشاه ایران اسلام را نپذیرفته است از احترام او کاسته است، چنانکه در متن نامه می فرماید: (الی پرویز بن هرمز) و در آخر نامه خسرو پرویز را تهدید به جنگ می کند.

بهرحال، در قرآن و در سیره پیامبر(ص) به نسبت درجات و مراتب مردم، درجات کیفر را هم متفاوت قرار داده است؛ زیرا بعضی از مردم به یك اشاره کوتاه، قلبشان می لرزد، و وجدانشان به حرکت در می آید، و همان اشاره کوتاه کافی است، که آنها را از راه غلط به راه راست و درست هدایت کند، عده‌ای از مردم هستند، که هیچ چیز آنها را از راه غلط باز نمی‌دارد، مگر خشم آشکار و روشن و فریاد غضب آلود عده‌ای تنها تهدید به عذابی که در آینده در باره‌شان اجرا می‌شود، باید اکتفا کرد، و به عده‌ای هم باید چوب وشلاق را نشان داد، که با دیدن چوب و شلاق دست از کار بد بکشند، از همهٔ این ها که بگذریم، عده‌ای هستند که حتماً باید درد مجازات وتنبیه را با جسم خود احساس کنند، تا به جاده مستقیم الهی در آیند، نقطه اوج منحنی مجازات و تنبیه جنگ است، که پیامبر(ص) در بعضی جنگها شخصاً خود شرکت میفرمود ما از بین تمامی آنها به دو نمونه اشاره می کنیم.

در تاریخ اسلام[۳۰] چنین آمده است: از حوادثی که در دوران نوجوانی محمد(ص) رخ داد شرکت او در جنگ فِجار و در حِلْفُ الْفُضول است جنگ فجار چون در یکی از ماههای حرام رخ داد، بدین نام خوانده شد توضیح آنکه پیش از اسلام جنگ در چهار ماه ذیقعده، ذیحجه، محرم و رجب حرام بود، و اسلام نیز این قانون را امضاء کرد، سبب جنگ فِجار این بود که قافله‌ای از حیره به مکه می آمد، و بویِ خوش (مشك) با خود می آورد، مردی از قریش از تیرهٔ بنی کِنانه نگاهبان قافله را که از قبیلهٔ هَوازِن بود خفته یافت، او را کشت و بارها را با خود برد، در این وقت مردم قریش و هَوازِن در بازار عُکّاظ جمع شده بودند، چون این خبر به قریشیان رسید به شهر برگشتند، هَوازِن در پی آنها رفتند ولی قریش خود را به حدود حرم رساندند، پس از آن جنگ بین دو قبیله درگرفت و چند بار تکرار گردید محمد(ص) در یکی از این جنگها حاضر بوده است بعضی مورخان نوشته‌اند، این جنگ بین دو قبیله کنانه و قیس بوده است.

و باز در تاریخ اسلام[۳۱] در مورد جنگ تبوك که با امپراطوری روم، بود، چنین آمده است: از وقایع سال نهم هجرت غزوهٔ تبوك است. به پیغمبر خبر رسید که رومیان سپاه انبوهی در بَلْقاء فراهم آورده‌اند، و می خواهند به مسلمانان حمله برند، تابستانی سخت گرم، و هنگام رسیدن میوه‌ها بود، و

۳۰ ـ تاریخ تحلیلی اسلام: سید محمد جعفر شهیدی ـ چاپ شرکت افست (سهامی عام) صفحات ۳۱و ۳۰و ۸۳و ۸۲.

۳۱ ـ تاریخ تحلیلی اسلام: سید جعفر شهیدی ـ چاپ شرکت افست (سهامی عام) صفحات ۳۱و ۳۰و ۷۳و ۸۲.

مردم می‌خواستند در خانه‌ها به آسایش بسربرند، در بیت‌المال نیز مالی چندان دیده نمی‌شد، عادت پیغمبر چنان بود که در لشکرکشی هدف را معین نمی‌کرد، امّا در جنگ تبوك به سبب دشواریهایی که در پیش بود، اعلام داشت، که به جنگ با رومیان خواهیم رفت. گروهی می گفتند: فصل گرماست در این فصل مروید. این دسته همانانند که با این آیه سرزنش شده‌اند (......وَقالوا لاتَنْفِروُا فِی الْحَرِّقُلْ نارُجَهَنَّمَ اَشَدُّ حَرا أَلَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ[۳۲]).

لشکر ازتشنگی به‌زحمت افتاد، وچون به تبوك رسیدند، معلوم شد خبر آمادگی رومیان درست نبوده است. جنگ تبوك آخرین درگیری مسلمانان با نامسلمانان درزندگی پیغمبر بود. از این پس سراسر عربستان تسلیم شده، پس‌از این جنگ بود که از هرقبیله، نمایندگانی برای اظهار اطاعت قبیله‌های خود، وپذیرفتن اسلام نزد پیغمبر آمدند، وتقریباً می‌توان گفت عموم قبیله‌ها مسلمان شدند. این سال‌ها را بدین علت سنةالوُفود[۳۳] نامیده‌اند.

سیره پیامبر(ص) را، ائمه(ع) بنا به مقتضیات زمانی خود، رعایت می‌کردند، مثلاً حضرت علی(ع) در اکثر جنگها، در زمان پیامبر(ص) شرکت میکرد، و در زمان حکومت خود، در مقابل جنگهایی که به‌او تحمیل

۳۲ـ .... و گفتند در گرما کوچ مکنید بگو گرمی آتش دوزخ سخت‌تر است اگر میدانستند. (قرآن کریم توبه/۸۱).

۳۳ـ **وُفود** جمع **وَفَد** ووفد به‌معنای دستهٔ نمایندگان یا مهمانان است.

شده بود، ایستادگی میکرد، و فرزندش حسن(ع) از جنگجویان نامی اسلام است. چنانکه نوشته‌اند[۳۴] حسن(ع) در روزگار خلافت عثمان، بر فصل جوانی و آغاز نیرومندی شباب رسید، و سنین عمرش به بیست‌سال بالغ گردید، و این دورانی است که جوان را به میدان مبارزه میکشاند، و آمادهٔ جهاد و فعالیت‌های اجتماعی می‌سازد، حسن(ع) در چنین دوره‌ای مهیای نبرد بود، و همی خواست که در راه خدا به‌مبارزه برخیزد و با دشمنان اسلام بجنگد، و آئین حق را گسترش بخشد، زیرا از جدش پیامبر شنیده بود که می‌فرمود: جهاد دری از درهای بهشتی است، حسن(ع) دید مجاهدان اسلامی، که پرچم پیروزی را برافراشته، و برای فتح سرزمینهای جدید آمادهٔ شمال افریقا شده‌اند، بصف مجاهدان پیوست و عازم افریقا شد، و این جنگ در سال بیست‌وهشتم‌هجری اتفاق افتاد، جنگجویان اسلامی در این سفر بیشتر از پیش به شخصیت ممتاز فرزند رسول‌خدا پی بردند، و عظمت‌روح وقدرت ایمان حضرتش‌را به‌میزان توان‌عقلی خویش دریافتند، و خداوند به خجستگی حضور حسن(ع) به مسلمانان نصرت بخشید، و شمال افریقا به‌تصرف مجاهدان اسلامی در آمد، حسن(ع) پس‌ازپایان جنگ متوجه شهر جده شد، و از این پیروزی بزرگ که نصیب آئین پاك اسلام گردیده بود، به فراوانی شادمان و خوشحال بود، در سال سی‌هجری ارتش مسلمین متوجه طبرستان گردید، و پرچم پیروزی را به

۳۴ـ زندگانی حسن‌بن علی (ع): تالیف باقر شریف‌القرشی، ترجمه فخرالدین حجازی جلد اول چاپ هفتم انتشارات بعثت صفحات ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰.

آن‌سوی گشود، و باز هم حضرت حسن(ع) به منظور توسعه نفوذ اسلامی، به صف مجاهدان پیوست، و ببرکت وجود او خداوند به سپاهیان اسلامی پیروزی بخشید، حسن(ع) به منظور مصالح عمومی اسلام، و گسترش آئین حق وهدایت مردمان بسوی ایمان، با رشادت و جلادت در معرکه‌های نبرد شمال ایران حضور یافت، در راه حق جهاد کرد، و اندوهی را که از تضییع حق پدرش بدل داشت، بخاطر نشر حقایق اسلامی در پردهٔ این مصلحت فرو پوشید، و این خود درسی بزرگ است برای احزاب سیاسی امروز، که چون در برابر دشمن واحد قرار گیرند بیکدیگر بپیوندند.

و حسین(ع) با قیام خونین خود بما آموخت، که در برابر تجاوز و ستم باید سکوت نکرد، و آثار ظلم و ستم را باید با شهادت خود محو کرد، شهادت برای انسانی که به‌بند کشیده شده‌است، یا انسانی که می‌خواهند او را به‌بند بکشند، آخرین تکلیف الهی انسان مؤمن به خداست، و حسین(ع) شجاعانه در مقابل ستم ایستاد، و این سنتی شد در طول تاریخ که هرجا نام حسین(ع) شنیده می‌شود، بیدار کنندهٔ انسانهای تحت ستم است، و ویران کننده کاخهای جباران تاریخ است، اقبال لاهوری چه خوب این معنی را بیان کرده است.

هر که پیمان با هوالموجود بست
گردنش از قید هر معبود رست
ما سوی الله را مسلمان بنده نیست
نزد فرعونی سرش افکنده نیست

آن شنیدستی که هنگام نبرد
عشق با عقل هوس پرور چه کرد؟
عقل گوید شاد شو آباد شو
عشق گوید بنده شو آزاد شو
آن امام عاشقان پور بتول
سرو آزادی ز بستان رسول
الله الله بای بسم الله پدر
معنی ذبح عظیم آمد پسر
مدعایش سلطنت بودی اگر
خود نکردی با چنین سامان سفر
خون او، تفسیر این اسرار کرد
ملّت خوابیده را، بیدار کرد
تا قیامت قطع استبداد کرد
موج خون او، چمن ایجاد کرد
بر زمین کربلا بارید و رفت
لاله در ویرانه‌ها کارید و رفت

درپایان این قسمت از نوشتار، چند نمونه از قضاوتهای حضرت امیر(ع) را که حدود خدا را، اجرا می کرد و انسانها را متنبه می‌ساخت، می آوریم.

۱ـ دختری دختر دیگر را برای بازی و شوخی، روی دوش برداشت. دختر دیگر او را نیشگون گرفت، او از جا پرید، و دختریکه بدوش داشت

زمین خورد و هلاك شد، این قضیه را به حضرت علی(ع) خبر دادند، او گفت: بر دختری که نیشگون گرفته، یك‌سوم دیه، و بر ان دیگر که اورا بردوش داشته است، یك‌سوم و یك‌سوم دیگر چون آن دختر بیهوده بردوش او سوار شده است، کم می‌شود[۳۵].

۲- مرد و زنی را نزد عمر آوردند، مرد بزن گفته بود، ای زناکار، زن در جوابش گفته بود: تو از من زناکارتری! عمر دستور داد هردورا تازیانه بزنند، علی(ع) گفت: مشتابید برزن دوحد است، و بر مرد حدی نیست، یك حد زن برای آن است، که خود بزنا اعتراف کرده است، وحد دیگرش برای انتساب مرد است بزنا، ولی دوحد کامل زده نمی‌شود[۳۶].

۳- روزی نجاشی شاعر را، که در ماه رمضان شراب نوشیده بود، نزد علی(ع) آوردند، علی(ع) اورا هشتاد تازیانه زد، سپس اورا زندانی کرد؛ بامداد روز بعد او را خواست، و بیست تازیانه دیگر زد، نجاشی گفت: هشتاد تازیانه حد شراب را بمن زدی، دیگر این بیست تازیانه چیست ؟ علی(ع) گفت: برای تجری و گستاخیت، که در ماه رمضان شراب نوشیده‌ای[۳۷].

۴- دو دختر، داخل گرمابه‌ای شدند، یکی از آنان با انگشت از دیگری رفع بکارت کرد، گفتگو نزد علی(ع) بردند علی(ع) بپرداخت

۳۵و ۳۶ـ کتاب قضاوتهای حضرت علی (ع) مؤلف علامه بزرگوار حضرت حاج شیخ محمدتقی شیخ شوشتری مترجم: دکتر محمد علی شیخ استاد دانشگاه ناشر: انتشارات کتابخانه صدر تاریخ چاپ ۱۳۶۹ ص ۹۴و ۹۵و ۱۰۶ و ۱۰۷.

تفاوت بکارت داوری کرد[۳۸].

۵- دونفر را که بیکدیگر نسبت زنا داده بودند، نزد علی(ع) آوردند، علی(ع) حد بر آنان جاری نکرد، و تنبیهشان نمود[۳۹].

۶- مردی دیگری را، (دیوانه پدر) خواند دیگری نیز همان نسبت را باو داد. علی(ع) تازیانه را بدست اولی داد و گفت: بیست ضربه باو بزن. سپس تازیانه را از دستش گرفت، بدست دومی داد، و گفت تو هم بیست ضربه باوبزن، و بدین ترتیب هر دو را تنبیه و عقوبتشان را تعدیل کرد[۴۰].

۷- کودکانی چند، لوحهای نوشته خود را، به علی(ع) نشان دادند تا میان نیك و بدخط آنها قضاوت کند، علی(ع) گفت اینهم داوری است، و ستم در آن روا نیست، و مانند ستم در داوریهای دیگر است. ضمناً باستادتان بگوئید: اگر شما را **برای تنبیه**، بیش از سه ضربه، زد، از او قصاص خواهد شد[۴۱].

۸- علی(ع) میگفت، کودك یتیم را، باید مانند فرزند خود تربیت کنی، و هیچ تفاوتی، از این حیث میان او و فرزندت قائل نشوی[۴۲].

۳۷و۳۸- کتاب قضاوتهای حضرت علی (ع) مؤلف علامه بزرگوار حضرت حاج شیخ محمدتقی شیخ شوشتری مترجم: دکتر محمد علی شیخ استاد دانشگاه، ناشر: انتشارات کتابخانه صدر تاریخ چاپ ۱۳۶۹، ص ۱۳۵.

۳۹و۴۰و۴۱و۴۲و۴۳- کتاب قضاوتهای حضرت علی (ع) مؤلف علامه بزرگوار حضرت حاج شیخ محمدتقی شیخ شوشتری مترجم: دکتر محمدعلی شیخ استاد دانشگاه، ناشر: انتشارات کتابخانه صدر تاریخ چاپ ۱۳۶۹، ص ۱۳۵و۲۱۱و۲۱۲.

۹ـ مردی استمناء کرد، او را نزد علی(ع) آوردند علی(ع) دستور داد بردست او آنقدر زدند تا قرمز شد، سپس او را از بیت المال زن داد[۴۳].

۱۰ـ علی(ع) فرمود: بر پیشوایان و حکام لازمست، که دانشمندان فاسق، و پزشکان نادان، را توقیف کنند[۴۴].

۱۱ـ مردی زنی را کتك زد، زن کودك خود، که هنوز علقه بود، سقط کرد، از علی(ع) در این باره داوری خواستند، گفت: ضارب باید چهل دینار دیه سقط را، به مضروب بپردازد، سپس این آیه را خواند (لقد خلقنا الانسان تا آخر آیه) و گفت، دیهٔ نطفه بیست دینار، و علقه چهل دینار، و مضغه شصت دینار، و استخوان پیش از آنکه صورت انسانی بخود بگیرد، هشتاد دینار، و اگر صورت انسانی پیدا کرد، و روح در آن ندمید، یکصد دینار، و هر گاه روح در آن دمید، هزار دینار است[۴۵].

۱۲ـ علی(ع) به قنبر غلام خود دستور داد، مردی را حد بزند، قنبر اشتباهاً او را سه تازیانه زیادتر زد، علی(ع) سه تازیانه زیادی را از قنبر قصاص کرد[۴۶].

ما در اینجا به همین دوازده نمونه که آوردیم اکتفا می کنیم و خوانندگان را به کتب مربوطه در این زمینه ارجاع می دهیم.

۴۴ ـ کتاب قضاوتهای حضرت علی (ع) مؤلف: علامه بزرگوار حضرت شیخ محمد تقی شوشتری، مترجم: دکتر محمدعلی شیخ، استاد دانشگاه، ناشر: انتشارات کتابخانه صدر، تاریخ چاپ: ۱۳۶۹ صفحه ۲۱۲.

۴۵ و ۴۶ ـ کتاب قضاوتهای حضرت علی (ع) مؤلف، علامه بزرگوار، حاج شیخ محمدتقی، شیخ شوشتری، مترجم: دکتر محمدعلی شیخ صفحات ۲۱۳ و ۱۳۱.

فصل سوم

فلسفهٔ تنبیه

در تمثیل شعری مولوی

فلسفهٔ تنبیه در تمثیل شعری مولوی:

هدف از تعلیم و تربیت، شدن انسان است. یعنی از حالتی که هست به آن حالتی که باید بشود. اغلب تربیت شوندگان هدف و فلسفه تنبیه را نمی‌دانند. و تنبیه نیز برای انسان شدن، به عنوان یك وسیله مطلوب، و بعنوان آخرین روش تربیتی است. در این تمثیل مولوی، روشن می‌شود که تربیت‌شونده چیزی از هدف و فلسفهٔ تنبیه را نمی‌داند، ولی وقتی متوجه هدف آن می‌شود، با کلمات زیبایی، از مربی خود تجلیل می کند.

رنجانیدن (تنبیه) امیری خفته‌ای را که مار در دهانش رفته بود[1].

عاقلی بر اسب می آمد سوار
در دهان خفته‌ای، می رفت مار

آن سوار آن‌را بدید و، می‌شتافت
تا رماند مار را، فرصت نیافت

چون که از عقلش فراوان بُد مدد
چند دبوسی قوی، بر خفته زد

خفته، از خواب گران چون برجهید
یك سوار ترك، با دبوس دید.

۱ ـ تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، جلال‌الدین محمد بلخی جلد دوم، دفتر دوم محمدتقی جعفری ـ چاپخانه حیدری ـ ص ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹.

خفته‌زان ضرب گران، برجست زود
گشت حیران، گفت آیا این چه بود؟
بیمحابا ترك، دبوسی گران
چونکه افزون کوفت، او شد زو دوان
برد او راز خم آن دبوس سخت،
زو گریزان، تا بزیر یك درخت
سیب پوسیده بسی بُد ریخته،
گفت ازاین خور، ای بدرد آویخته
سیب چندان مردرا درخورد داد،
کز دهانش باز بیرون می فتاد.
بانگ می‌زد کای امیر آخر چرا؟!
قصد من کردی چه کردم من ترا؟!
گر تورا اصلست با جانم ستیز!
تیغ زن یکبارگی خونم بریز!
شوم ساعت که شدم بر تو پدید.
ای خنك آنرا، که‌روی تو ندید.
بی جنایت، بی گنه، بی بیش و کم،
ملحدان جایز ندارند این ستم.
میجهد خون از دهانم، با سخن،
ای خدا، آخر مکافاتش تو کن.

هــــرزمان مـــی گفت او نـــفرین نَو
اوش مـــی‌زد کـــاندرین صـــحرا بِدَو

زخـــم دبـــوس وســـوارِ هـــمچو باد
مـــی‌دوید و بـــاز بـــررو می فتاد

مـــمتلی وخـــوابناك وســـست بُد
پـــاورویـــش صـــد هـــزاران زخـــم شُد

تـــا شـــبانگه مـــی کشیدو می گشاد
تـــا زِصـــفرا قـــی شـــدن، بـــرْوی فِتاد

زوبـــرآمد خـــورده‌ها زشـــت و نکو
مـــار بـــا آن خـــورده، بـــیرون جست ازو

چـــون بـدید ازخـــود بـــرون آن ماررا
ســـــــجده آورد، آن نکو کرداررا

ســـهم آن مـــار ســـیاه زشـــت زفت
چـــون بـــدید آن دردهـــا، ازوی برفت

گـــفت تـــو خـــود جـــبرئیل رحمتی!
یـــا خـــدائی! کـــه ولـــی نعمتی؟

ای مـــبارك ســـاعتی، کـــه دیدیَم
مـــرده بـــودم جـــان نـــو بخشیدیَم

ای خـــنك آن راکـــه بـــیند روی تو
یـــا درافـــتد نـــاگهان در کـــوی تو

تو مرا جویان مثال مادران
من گریزان از تو مانند خران
خر گریزد از خداوند، از خری
صاحبش در پی، ز نیکو گوهری
نز پی سود و زیان می جویدش
لیك تا گرگش ندرّد، یا ددش
ای روان پاك بستوده ترا
چند گفتم، ژاژ و بیهوده ترا
ای خداوند و شهنشاه و امیر
من نگفتم، جهل من گفت آن مگیر
شمه‌ای زین حال اگر دانستمی!
گفتن بیهوده کی تانستمی!
بس ثنایت گفتمی، ای خوش خصال
گر مرا یك رمز میگفتی زحال
لیك خامش کرده، می آشوفتی
خامشانه بر سرم میکوفتی
شد سرم کالیوه، عقل از سر بجست.
خاصه این سررا، که مغزش کمتر است
عفو کن ای خوب روی و خوب کار
آن چه گفتم از جنون، اندر گذار

گفت اگر من گفتمی رمزی از آن،
زهرهٔ تو آب گشتی، آن زمان

گر ترا من گفتمی، اوصاف مار
ترس از جانت، بر آوردی دمار

مصطفی فرمود گر گویم براست
شرح آن دشمن که درجان شماست

زهره‌های پر دلان، درهم دَرَدْ
نی رودره نی غم کاری خورَدْ

نی دلش را تاب ماند در نیاز
نی تنش را قوّت صوم و نماز

همچو موشی پیش گربه، لا شود
همچو میشی، پیش گرگ ازجا رَوَد

اندرونی حیله ماند نِی رَوِش
پس کنم نا گفته تان، من پرورش

همچو بوبکر ربابی نَی زَنَم
دست چون داود در آهن زَنَم

تا محال از دست من حالی شود
مرغ پر، بر کنده را بالی شود

چون یدالله فوق ایدیهم بُوَد
دست ما را دست خود فرمود اَحَد

پس مرا دست دراز آمد یقین
بر گذشته، ز آسمان هفتمین
دست من بنمود بر گردون هنر
مُقریا! بر خوان که انشق القمر
این صفت هم، بهر ضعف عقلهاست
با ضعیفان، شرح قدرت کی رواست؟
خوبدانی، چون برآری سرزخواب
ختم شد والله اعلم بالصواب
گر ترا من گفتمی این ماجرا
آن دم از تو، جان تو گشتی جدا
مر ترا، نِی قوت خوردن بُدی
نی ره و پروای قی کردن بُدی
می شنیدم فحش، وخرمی راندم
رب یسر زیر لب، می خواندم
از سبب گفتن، مرا میسور نَه
ترك تو گفتن، مرا مقدور نَه
هر زمان می گفتم از درد درون
اِهدِقومی انّهم لا یعلمون
سجده ها می کرد آن رسته زرنج.
کِای سعادت، وی مرا اقبال و گنج

از خـــدا یـــابی، جـــزاهای شریف
قـــوت شـــکرت نـــدارد، ایـــن ضعیف
شـــکر حـــق گـــوید، تـــرا ای پیشوا
آن لـــب وچـــانه نـــدارم، و آن نوا
دشـــمنیِ عـــاقلان زیـــن ســـان بُوَد
زهـــر ایـــشان ابـــتهاج جـــان بُوَد
دوســـتیِ ابـــلهان رنـــج وضلال
ایـــن حـــکایت بـــشنو ازبـــهر مثال

تفسیر ابیات فوق را از تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی می آوریم[۲].

یك مرد عاقل سوار بریك مرکب می گذشت، شخصی را دید، که با دهان باز، به خواب عمیق رفته است. ماری بسوی دهان او خزیده و از راه گلو بدرونش رفته، سوار این وضع را می‌بیند، و با عجله برای بر کنار کردن مار، بطرف آن مرد خوابیده می‌دود، ولی فرصت ازدست رفته، و مار بدرون آن مرد خفته داخل شده بود. آن مرد، که از نیروی خرد بهره کافی داشت، گُرزی را که بهمراهش بود[۳] چندبار بآن مرد خفته زد، در نتیجۀ ضربت آن گُرز مرد از آن خواب گران برجسته، در بالای سرخود مرد سواری را با آن

۲ ــ تفسیر و نقد تحلیل مثنوی، جلال‌الدین محمد بلخی، جلد دوم، محمدتقی جعفری ــ چاپخانه حیدری ــ ص ۴۵۹ تا ۴۶۴.

۳ ــ دَبوُس را چند معنی کرده‌اند یکی چوب تعلیم و تربیت، دیگر سوزن خیاطی به‌معنی گرز آهنین آمده است (دُبوّس) به‌عربی گویند و جمع آن دبابیس است.

گرز دیده، در حیرت فرو رفته گفت: کیست؟ چیست؟ چه شده و آن سوار، فوراً گرز دیگری براو نواخت. مرد مضروب، پا بفرار گذاشته با زخمهایی که از گرز برداشته بود، خود را بزیر درخت سیبی می‌رساند. سیب‌های زیادی زیر آن درخت ریخته، و با گذشت زمان گندیده و پوسیده شده بود. مرد سوار با تمام خشونت، می گوید ای مرد، که درد سر تا پای وجودت را گرفته است، این سیبها را بخور، آن مرد، دردمندو هراسان آنقدر از آن سیبها خورد، که نزدیك بود بر گرداند. فریاد میزد، ای امیر من با تو چه کرده‌ام که این ستمها را برمن روا میداری؟ اگر حقیقتاً دشمنی اصیل با من داری، یکبار، با تیغ بُرانت مرا بکش، چه‌ساعت شومی بود، که برمن پدیدار گشتی، خوشا بحال کسی که ترا ندیده باشد، آخر من که، بتو خیانتی نکرده‌ام. گناهی مرتکب نشده‌ام. کم‌وبیش در وظایفم نداشته‌ام. آیا ملحدین در حق بیگناهان چنین ستمی را، روا می‌دارند؟ من می‌خواهم از درددل، وشکنجه با تو سخن بگویم، خون ازدهانم میچکد، منکه توانایی مقابلهٔ با ترا ندارم. خدا ترا بکیفرت برساند. بدینسان هرلحظه مرد مضروب، نفرین تازه‌ای سرمی‌داد، و آن مرد سوار همچنان به‌کار خود مشغول‌بود، او را میزد، و بدویدن در صحرا مجبورش میساخت. با زخم گرز و پیاده، در دنبال آن مرد سواره می‌دوید و بررو می‌افتاد، شکم پر، خواب آلود، با اعضای سست و از حال رفته، جراحتهای فراوانی پاها، و روی، و سایر اعضایش را گرفت. تا شامگاه مرد مارخورده را می کشید، و قدرت او را میکاست. تا در نتیجه آن ضربه‌ها، و خوردن سیبهای گندیده، و

پوسیده، حالت قی کردن باو دست داد. همینکه خوردەها را برگرداند. ماری در ضمن همان خوردها بیرون جست. مرد مارخورده، وقتی که دید ماری از درون او بیرون آمد، خوشحال در مقابل آن‌سوار نکوکار، رو بسجده افتاد، از هیبت آن مارسیاه خطرناك و فربه، تمام دردها را که تا آن ساعت چشیده بود، فراموش کرد. پس‌از آن زبان به اعتذار و سپاس گشود، چنین گفت: آیا تو فرشتهٔ رحمت، یا نمایندهٔ خدا، و ولی نعمتم بودی؟ چه خوش ساعتی بود که بدیدارت نائل شدم. من مرده بودم. حیات تازه‌ام بخشیدی. خوشا بحال کسی که روی تورا بیند، و وصال کوی تو نصیبش شود. (نابودباد آن جهل و غفلت، که انسان را تا درجه جمادی ساقط می کند، چه سقوطی پست‌تر از آن که) تو مرا مانند یك مادر عطوف و مهربان که کودك خودرا می‌جوید، جستجو می کردی، ولی من مانند خر نادان از تو گریزان بودم. آری خر از روی نادانی از صاحبش فرار می کند، ولی صاحب خر از نیکوگوهری که دارد در دنبال آن چارپای نادان می‌شتابد. این شتاب و جستجو نه برای سود و دفع ضرری از خویشتن است، بلکه برای آن است که مبادا آن حیوان ناتوان درچنگال درندگان متلاشی شود. آه، ای دارندهٔ روح پاك و پسندیده. ای مرد با عظمت. چه یاوه‌ها و بیهوده‌ها که در بارهٔ تو نگفتم. اما ای راد مرد سترگ، تو میدانی که این من نبودم که آن ناسزاها، و یاوه گویی‌ها را سرداده بودم، بلکه جهل و نادانی من بود، (که علت تکاپوی ترا که درراه زنده کردنم انجام میدادی، پوشیده بود. آری روی جهل و نادانی برای ابد سیاه‌باد).

اگر من می‌دانستم که تکاپو و کوشش تو، و رنجش وشکنجه هایی را که برمن وارد می‌ساختی، چه علت و انگیزه‌ای دارد. من هرگز به خلاف ادب مرتکب نمی گشتم. نه تنها خلاف ادبی از من سر نمیزد. بلکه ثنا و سپاس ترا میگفتم. اما تو بدون این که از راز نهائی قضیه مطلعم بسازی، بدون اینکه سخنی برزبان بیاوری، آشفتگی داشتی و بسرم می کوبیدی، و می دوانیدی، در نتیجه‌ای حیات بخش نازنین، و ای سرور من، مضطرب گشته بودم، و عقلم از سرم پریده بود. مخصوصاً سرمن که مغزش کم است. اکنون پشیمان شده‌ام. عذرم را بپذیر، و عفوم فرما. از آن چه که درحال بی عقلی گفته‌ام در گذر.

آن مرد سوار می گوید: اگر من به انگیزه و نتیجهٔ آن تقلا، و ایذا و مشقتی که برتو وارد می‌ساختم، اشاره‌ای می کردم، و تو مطلع می گشتی، زهره‌ات آب می‌شد، و هیبت آن مار خطرناك، دمار از روزگارت در می آورد. پیغمبر ما مصطفی صلی الله علیه وآله فرمود: اگر دربارهٔ آن دشمن خطرناك، که در درون شما است شمه‌ای بگویم، زهرهٔ دلاوران نیرومند شما آب می‌شود، از کار می‌افتد. راهی نمی‌روند. حتی دلهای آنان توانائی راز و نیاز را از دست می‌دهد. بلکه عبادات مقرر، را هم، مانند نماز و روزه، بجای نمی آورند. آن دلاوران مانند موشی می‌شوند که، در مقابل گربه، از ترس و هراس نیست می گردد. یا چونان میش ناتوان می‌شوند، که در مقابل گرگ، موجودیّت خود را می‌بازد. و چاره‌جوئی و حرکت را از دست می‌دهد.

پس شایسته همین بود که، سخنی نگویم، و حرفی بزبان نیاورم، و مشغول کارم باشم، مانند ابوبکر ربابی، که در روش تکاملی خود، دم در نیاورد یا مانند حضرت داود(ع)، که بدون فاش کردن اسرار نهانی، سرپائین انداخته، مشغول نرم کردن آهن بود، آری سخنی نمی گفتم، و ترا و خودرا مستغرق مفاهیم و سخنانی نمی‌ساختم، که از کلمهٔ محال آغاز می‌شود، و به کلمهٔ امکان ناپذیر ختم می گردد. با این خموشی، که برای تو تفسیر ناپذیر بود. محال ها را، امکان پذیر ساختم، و به پرندهٔ بی بال و پر، بال و پری ایجاد کردم.

(آدمی در دنیا، یك اشتباه ببسیار بزرگ دارد، و آن این است که، با غفلت و نادانی، در بارهٔ موجودیت خود، روح با عظمتش را، که سازندهٔ هر گونه مزایاست، و بوجود آورندهٔ هر گونه هدف هاست، بصورت کارگاهی در می آورد که، محصولات آن فقط کالای محال برای او می باشد، هرلحظه‌ای با اشکال گوناگون، امکانات را مسخ می کند و می گوید: امکان ناپذیراست. محال است. نمی‌شود. ممتنع است. قدرت ندارم. و.....)

این بینوا نمی‌داند. که: قدرت او نمونه‌ای از آن قدرت خداوندی است، که مافوق همهٔ قدرتهاست. من که برای نجات بخشیدن به‌زندگانی تو، دست بکار شدم. با این که دست من، جزئی از همین کالبد جسمانی‌ام بود. اما نیروی این دست از آسمان هفتمین، سرچشمه می گرفت. تو برو، **اقتربت الساعة و انشق القمر** را بخوان، که چگونه ماه، در مقابل نیروی

روحانی پیامبر ما، از هم شکافت. باشد که این حقیقت را دریابی که من، با نیروئی از نمونهٔ آن قدرت روحانی، موجودیّت نابود شدهٔ ترا، به هستی مبدّل کردم. من اینگونه توصیفات و توضیحات را، که با تو در میان گذاشته‌ام، به اندازهٔ گنجایش عقل تست، والاّ قدرت واقعی انسانی را، که نمونه‌ای از قدرت مطلقه است، نمیتوان تشریح و توصیف نمود. اگر قصد کنی و براه بیفتی، و بخواهی، و از خواب در گهوارهٔ طبیعت برخیزی، آن موقع خودت درك خواهی کرد.

اگر من از ماجرای وحشتناکی، که زندگی ترا تا مرزهای مخوف مرگ، کشانیده بود، شمه‌ای با تو بازگو می کردم، تو پیش از آن که با نیش مار، از پای درآئی، به آغوش مرگ می افتادی. آری اگر از واقعیت ماجرا اطلاعی پیدا می کردی، نمی‌توانستی راه بروی، و نه حالت قی کردن بتو دست می‌داد. (درحقیقت این علم نابجا، ترا به پرتگاه مرگ، رهنمون می گشت.)

من در آن ساعات، فحش و ناسزاهای ترا کاملاً می‌شنیدم، (الفاظ زشت تو هنوز در گوشم طنین‌انداز است، ولی می‌دانی من در مقابل فحش و دشنام و پرخاش، توجه می کردم، بدون اینکه کینه‌ای از تو، به دلم راه دهم، پی‌درپی زیر لبهای خود به آهستگی می گفتم:) ای خدای مهربان، ای کردگار عزیز، می خواهم زندگی یك فرد را نجات بدهم، نجات دادن زندگی یك فرد، بدون لطف و عنایت تو امکان ندارد. این امر عظیم را برمن، و این مرد که در مرز زندگی و مرگ مضطرب است، سهل و آسان فرمای، کار

بسیار دشواری داشتم. زیرا نمی‌توانستم. علت و انگیزهٔ آن تکاپو و تقلا، و وارد کردن شکنجه را به جان تو، فاش سازم. و نمی‌توانستم. ترا رها کنم که، چند لحظهٔ دیگر قربانی راه نادانی خود شوی. و با نگاههای خیره، آفتاب جهان افروز را وداع کنی. خودم در دریائی از درد و ناراحتی غوطه‌ور بودم، ولی سخنی جز این نداشتم که، پیغمبر ما می‌فرمود: خدایا قوم مرا ارشاد فرمای، آنها نمی‌دانند.

آن مرد که بزندگی تازه دست‌یافته بود، در مقابل آن مرد سوار سجده‌ها می‌کرد و می‌گفت:

ای سعادت من! ای اقبال و گنج فنا ناپذیر من! خدا پاداش شریف بتو دهاد. من قدرت بجا آوردن سپاس و تقدیر پاداش ترا ندارم. خدا شکر و سپاسگزارت باد.

آری محبت و عاطفه و حیات بخشیدن خردمندان بدینگونه است. که در این داستان دیدی. آنان با حرکات زهرنما، با شما روبرو می‌شوند. ولی آن حرکات زهرنما، عین ابتهاج و حیات و سرور جان شماست. برعکس دوستی ابلهان خوش‌نما، موجب ابتهاج و سرور بنظر می‌رسد، اما نتیجه‌ای جز نابود ساختن موجودیت شما را ندارد.

فصل چهارم

تنبیه غیر بدنی(۱):

کنایه و تغافل

انواع تنبیه، در نظام اسلام :نظام تربیتی اسلام:

الف) تنبیه غیر بدنی، ب) تنبیه بدنی

الف) تنبیه غیر بدنی: همانطور که قبلاً عرض کردیم، تنبیه آخرین روش تربیتی است. یعنی مربی همهٔ راهها را رفته است. روشها را اعمال کرده است. از وسایل مختلف کمك گرفته است. ولی تربیت‌شونده هنوز به‌جادهٔ مستقیم هدایت رهنمون نشده است. این است که تنبیه اعم از بدنی و غیربدنی، بعنوان آخرین روش مطرح است. ولی تنبیه غیربدنی؛ قبل‌از تنبیه بدنی است. بعبارت دیگر وقتی تنبیه غیربدنی مؤثر واقع نشد، نوبت به تنبیه بدنی می‌رسد. ما، در این جا تنبیه غیربدنی را، به ده مرحله تقسیم کردیم، که هر مرحله را مختصراً توضیح می‌دهیم.

۱ـ آگاهی همراه با کنایه و اشارهٔ مبهم (تذکرغیرمستقیم)

۲ـ تغافل.

۳ـ تذکر و نصیحت.

۴ـ اغماض.

۵ـ آگاه کردن بطور وضوح و روشن. (تذکر مستقیم)

۶ـ ملامت و سرزنش.

۷ـ چهره درهم کردن، و محروم کردن.

۸ـ قهر کردن.

۹ـ اخطار.

۱۰ـ اخراج.

اینك توضیح هریك:

۱ـ آگاهی همراه با کنایه و اشارۀ مبهم (تذکر غیرمستقیم):

برای این که بین مربّی و تربیت‌شونده حجابی باشد. مربّی باید در مرحلۀ اول خلاف و اشتباه تربیت‌شونده را همراه با کنایه، واشاره، گوشزد کند. زیرا صریح گویی و آشکار گویی دربسیاری از موارد، نه‌تنها نتیجۀ تربیتی نداشته، بلکه فردرا نسبت به‌عمل خلاف، بی‌باکتر و جسورتر کرده است. و مسلّم است که در بیشتر موارد کنایه و اشاره گوئی، از تصریح و آشکار کردن مطلب مؤثرتر، و نتیجه بخشتر است چنانکه گفته‌اند:

الکنایه ابلغ من التصریح. کنایه گویی مؤثرتر از صراحت است، بنابراین در اولین مرحلۀ تنبیه غیربدنی مربی باید با کنایات صحیح، و اشارات دقیق و اخلاقی، در لابلای سخنان خود، بدون آنکه کسی مقصود او را دریابد تربیت‌شونده را راهنمایی کرده تا شاید از اشتباه خود آگاه شود، و آن را ترك کند. در سیرۀ معصومین(ع) داستانهای زیادی است، که در برخورد با افراد خطاکار، از آگاهی همراه با کنایه، و اشاره مبهم استفاده می کردند. برای نمونه: داستانی را که از دو نوادۀ گرانقدر پیامبر

عظیم‌الشأن اسلام، در این زمینه نقل کرده‌اند می آوریم.[۱]

نوشته‌اند: روزی امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام پیرمردی را دیدند، که وضو می گیرد. اما وضویش درست نیست. در این هنگام، برای اینکه او را به خطایش آگاه سازند، بطور ساختگی، با یکدیگر مجادله کردند، و هریك بدیگری می گفت، که تو درست وضو نمی گیری، این دو برای پایان گرفتن جدال، نزد پیرمرد رفتند، و به‌او گفتند: ای پدر ترا به داوری می‌طلبیم، تا دربارهٔ وضو گرفتن ما، حکم کنی، و بگوئی که کدامیك ازما، درست وضو می گیرد. پیرمرد به وضو گرفتن آنها دقیق می‌نگریست. پس‌از مدتی گفت:

هر دوی شما درست وضو می گیرید اما این مرد نادان، وضویش درست نیست. آری نوادگان ارجمند رسول خدا، می‌دانستند که اگر با زبان صریح، پیرمرد را نصیحت کنند، ممکن است آزرده شود، و ازپذیرش حق امتناع ورزد، اما روش آنان، چنین نتیجه‌ای را در بر نداشت، بلکه موجب خرسندی وی را نیز فراهم آورد.

و همچنین در برخورد امام هادی (ع) با متوکل عباسی، از آشکارگوئی و تصریح خودداری شده است. جریان در داستان راستان[۲] چنین نقل شده است:

۱ ــ نظام تربیتی اسلام: باقر شریف‌القرشی انتشارات فجر چاپ اول زمستان ۱۳۶۲، چاپ و نشر علامهٔ طباطبائی ص۱۲۹.

۲ ــ داستان راستان: استاد شهید مطهری ج۱، ص۵۸ و۵۹ و ۶۰، چاپ ۱۲، فروردین دفتر انتشارات اسلامی.

متوکل خلیفه سفاك و جبار عباسی، از توجه معنوی مردم به امام هادی(ع) بیمناك بود، و از این که مردم به طیب خاطر حاضر بودند، فرمان او را اطاعت کنند، رنج می برد، بدخواهان حضرت نیز نزد خلیفه بدگوئی می کردند و بر ترس او از امام می افزودند. به دستور متوکل، شبی بطور ناگهانی، دژخیمان وی به خانهٔ امام ریخته، و به تفتیش خانهٔ حضرت پرداختند. پس از جستجوی زیاد، چیزی نیافته، طبق دستور، امام را به قصر خلیفه بردند، هنگام ورود امام متوکل بزمی تشکیل داده، مشغول میگساری بود. دستور داد، که اما در کنارش بنشیند، امام نشست. متوکل جام شرابی که در دستش بود، به امام تعارف کرد. امام امتناع ورزید و فرمود:

به خدا قسم که هرگز شراب داخل خون و گوشت من نشده، مرا معذور بدار. متوکل قبول کرد بعد گفت: (پس شعر بخوان، و با خواندن غزلیات و اشعار نغز، محفل ما را رونق ده).

فرمود: من اهل شعر نیستم، و کمتر از اشعار گذشتگان حفظ دارم. متوکل گفت: چاره ی نیست، حتماً باید بخوانی.

امام شروع بخواندن اشعاری کرد، که مضمونش چنین است:

(قله های بلند را برای خود منزلگاه کردند، و همواره مردان مسلح در اطراف آنها بودند، و آنها را نگهبانی می کردند. ولی هیچیك از آنها نتوانست جلوی مرگ را بگیرد، و آنها را از گزند روزگار محفوظ بدارد).

آخر الامر، از دامن آن قله های منیع، و از داخل آن حصنهای

مستحکم به داخل گودالهای قبر، پائین کشیده شدند، و با چه بدبختی، به آن گودالها فرود آمدند.

(در این حال، منادی فریاد کرد: کجا رفت آن زینتها، و آن تاجها و شکوه و جلالها؟)

(کجا رفت آن چهره‌های پروردهٔ نعمتها، که همیشه از روی ناز و نعمت و نخوت در پس پرده‌های الوان، خودرا از انظار مردم مخفی می‌داشتند؟)

(قبر، عاقبت آنها را رسوا ساخت. آن چهره‌های نعمت پرورده، عاقبت الامر جولانگاه کرمهای زمین شد، که برروی آنها حرکت می کنند!).

(زمان درازی دنیا را خوردند، و آشامبدند، و همه چیز را بلعیدند، ولی امروز همانها که خورندهٔ همه چیزها بودند، مأکول زمین وحشرات زمین واقع شده‌اند.)

(صدای امام با طنین مخصوص، و با آهنگی که تا اعماق روح حاضرین، و از آن جمله خود متوکل نفوذ کرد، این اشعار را به پایان رسانید، نشئهٔ شراب، از سر میگساران پرید، متوکل جام شراب را محکم به‌زمین کوبید، و اشکهایش مثل باران جاری شد.)

به این ترتیب، آن مجلس بزم درهم ریخت، و نور حقیقت توانست غبار غرور و غفلت را، ولو برای مدتی کوتاه، از یك قلب پرقساوت بزداید. درپایان این قسمت از بحث، تذکر این نکته ضرورت دارد. که آگاهی همراه با کنایه و اشارهٔ مبهم، برای افراد هوشیار، به منزلهٔ جرقه‌ای است، که این

جرقه سبب می‌شود، راه صدساله را، نه تنها یك‌شبه، بلکه در یك آن طی کند. و فرد را هدایت کند. آن که هوشیار است، و از حوادث پند می گیرد، بیان حالش مصداق این شعر است:

دل گفت مرا، علم لَدُنّی هوس است
تعلیمم کن اگر ترا دسترس است
گفتم که الف، گفت دگر هیچ مگوی
درخانه اگر کس است، یك حرف بس است.

۲ـ تغافل:

تغافل عبارت از این است، که آدمی چیزی را بداند، و از آن آگاه باشد، ولی بااراده وعمد، خودرا غافل نشان بدهد، وطوری وانمود کند، که از آن بی‌اطلاع است. این عمل اگر بجا، و در مورد صحیح انجام پذیرد، از نظر اخلاقی بسیار پسندیده و ممدوح است، و در پاره‌ای از موارد می‌تواند، ثمرات عالی و نتایج مهم ببار آورد، گاهی عیوب دیگران را نادیده گرفتن، و خویشتن را در لغزش‌های این و آن، بی‌اطلاع نشان دادن، در اصلاح اخلاق و اعمالشان، مؤثرتر از اظهار کردن، و به‌رو، آوردن است، در چنین مواردی، مصلحت اقتضاء می کند، که آگاهی خودرا پنهان داریم، از لغزش آنان سخنی نگوئیم، و تغافل را جایگزین انتقاد نمائیم. برای روشن شدن مطلب، و شناخت تغافل صحیح و ناصحیح، در این قسمت از بحث، به‌اختصار پیرامون آن، توضیح داده خواهد شد. از خلاصهٔ بحث به این نتیجه می‌رسیم، که انتقاد، یکی از عوامل اصلاح اجتماعی است، و افراد

موظفند، در مواقعیکه از عیوب و نقائص برادران آگاه می‌شوند، با حسن نیت تذکر بدهند، از روی خیرخواهی بعملشان اعتراض نمایند، و با رعایت اخلاق و ادب آنانرا، از نادرستی بازدارند، چه بی‌تفاوتی و سکوت در مقابل گناه، و سیئّات اخلاقی، به منزلهٔ امضاء ناپاکی، وموافقت با انحراف‌های اجتماعی است. اما درجائی که شخص مرتکب، گناهی‌شده، و از آگاهی یافتن دیگران بیم و هراس دارد، خیر و صلاح در این است، که رازش را پوشیده داریم، و خود را از کار او، نا آگاه جلوه دهیم. اطلاعمان را بازگو نکنیم. و از دانسته‌های خویش تغافل نمائیم. تا شاید او در رفتار خود تجدید نظر نماید، و عمل خوب را پیشه نماید.

اولیاء گرامی اسلام، ضمن روایات متعددی، اهمیت و ارزش تغافل را گوشزد نموده، و خاطر نشان ساخته‌اند، که تغافل از فضائل اخلاق، و از صفات حمیده افراد با ایمان است. تغافل نشانهٔ بزرگواری، و کرامتِ نفس و باعث جلب محبت، و ستایش مردم است. **عن النبی صلی الله و آله قال: المؤمن نصفه التغافل**[۳] رسول اکرم(ص) فرمود: نیمی از فرد با ایمان تغافل است. **عن علی علیه السلام قال: تغافل یحمد امرك**[۴] علی(ع) فرمود: از لغزشهای مردم تغافل کن، کارت ستوده میگردد. و باز فرمود: **لاحلم کالتغافل**[۵] حلمی مانند تغافل نیست. لازم است این نکته تذکر داده

۳ ـ کتاب شهاب، صفحه ۷.

۴ ـ فهرست غرر صفحهٔ ۲۹۷.

۵ ـ تصنیف الغرر الحکم آمدی ص ۲۴۵.

شود، که تغافل همیشه و همه‌جا پسندیده، و ممدوح نیست، چه آن که بعضی از افراد، در پاره‌ای از مواقع، تغافل می کنند، و خود را بی اطلاع نشان می دهند، ولی در این کار حسن نیت ندارند؛ بلکه محرکشان هوای نفس، خودخواهی، و دیگر اندیشه‌های پلید است.

امام صادق(ع) فرموده: اَلسَّخاءُ فِطْنَةٌ وَاللُّؤْمُ تَغافُلٌ[۶] سخاوت آگاهی و تفطّن است ولئامت و پستی تغافل (که این گونه تغافل‌ها از زشت‌خوئی و ناپاکی سرچشمه می گیرند).

مربّی مؤمن و متعهد در مرحلهٔ دوم، یعنی پس از کنایه و اشارات، (تذکر غیرمستقیم) درصورتی که تربیت‌شونده ازعمل ناپسند خود دوری نکرد، مدتی را باید به غفلت گذراند، شاید تربیت‌شونده اصلاح شود، تغافل وسیله‌ای است که می‌تواند، مربی را دررسیدن به اهداف تربیتی کمك کند، و تغافل نه تنها وسیله تربیتی است. بلکه به‌حال آن تعداد از مربیانی، که احساس رنج می کنند، و به عبارتی درد هدایت انسانهای گمراه را دارند مفید است. زیرا مربی‌ای که دردمند است، احتیاج به‌روانی سالم دارد، و تغافل کمکی است، که مربی روان مضطربش را آرام کند، و تسکین دهد.
علی(ع) می فرماید: مَنْ لایَتَغافَلْ عَنْ کَثیرٍ مِنَ الْاُمورِ تَنَغَّصَتْ عیشَتُهُ[۷] هر که از کارها تغافل نورزد، و آنها را نادیده نگیرد، زندگیش ناخوش گردد. (البته اگر مِنْ را مِنْ بعضیه بگیریم میشود، هر که ازبعضی کارها

۶ ـ تحف‌العقول صفحه ۲۳۸.

۷ ـ غررالحکم صفحه ۷۱۷.

تغافل نورزد، و آنهارا نادیده نگیرد، زندگیش ناخوش گردد. وباز علی(ع) میفرماید:) **مِنْ أَشْرَفِ أَفْعَالِ الْكَرِيمِ تَغَافُلُهُ عَمَّا يَعْلَمُ**[۸] یکی از شریفترین صفات انسان کریم النفس، تغافل او از دانسته های خویشتن است. و تغافل عبارت از این است، که انسان مطلبی را بداند، ولی از روی آگاهی وانمود کند که، از آن آگاه نیست. اصل تغافل، در کلاس درس، بیشترین اهمیت را، برای مربی دارد. از این جهت، که بعضی از مربیان با کنایه، و اشاره، و روشهای تربیتی دیگر، نتوانسته اند، به هدفهای تربیتی برسند. لذا این جاست، که تغافل در مرحلهٔ بعد قرار می گیرد، این نکته هم قابل ذکر است، که در بعضی موارد خود را به غفلت زدن، چیز مذمومی است، و آن غفلت، پس از معرفت و شناخت مسائل اصولی است، که ناپسند است. اما در تربیت، خود را به غفلت زدن، برای یك هدف تربیتی، و برای ساخت تربیت شونده عملی پسندیده است.

بنابراین از جملهٔ تغافلهای شایسته و ممدوح، که نتیجهٔ خوب تربیتی ببار می آورد. تغافل از خطاهای ابتدائی کودك است، زیرا مصلحت تربیتی اقتضاء می کند، که خلاف کودك را آشکار نکنند، و شخصیت شکل گرفته شدهٔ او را، در هم نشکنند، تا او احساس حیثیت کند، و در عمل ناپسند خود، جسارت به خرج ندهد.

تغافل والدین و مربیان اگر بجا، و در مورد صحیح باشد، نتیجهٔ مثبت می دهد، و در تربیت اطفال حسن اثر می گذارد. و اگر نابجا باشد، و در غیر

۸ ـ شرح بر غرر الحکم صفحه ۲۲.

مورد واقع شود، نه تنها اثر مفید ندارد، بلکه در بعضی از مواقع مضرّ و زیانبخش خواهد بود. تشخیص موارد صحیح و ناصحیح تغافل، فرع بر شناخت اوضاع و احوال کودك است. باید محیط خانواده، طرز تربیت و شرایط زندگی طفل را در نظر گرفت. و انگیزه‌ای، که او را بکار خلاف واداشته، بررسی کرد، و از مجموع آنها موارد تغافل بجا، و بیجا را تمیز داده برای روشن شدن مطلب، می‌توان بعنوان مثال، دزدیهای کودکانه را، که بیش و کم در سراسر جهان، بین اطفال مشاهده می‌شود، ذکر کرد، و شرایط تربیتی، و خانوادگی کودکانی را، که به این عمل دست می‌زنند. مورد مطالعه قرارداد.

غریزهٔ تملّك خیلی زود، در نهاد کودك شکفته می‌شود، و براثر آن، لباس و کفش و کیف و مداد و توپ و اسباب‌بازی اختصاصی خویش را مال خود می‌داند. و به آنها علاقه نشان می‌دهد، گاهی اسباب‌بازی بچه‌های دیگر را می‌بیند، به آنها نیز علاقه پیدا می‌کند، با خود می‌گوید: کاش من‌هم می‌داشتم. بعضی از اطفال، تنها به آرزوی داشتن آنها قانع‌اند. عده‌ای با گریه و زاری و التماس از والدین خود می‌خواهند، که برای آنان تهیه نمایند، واما بعضی از کودکان، به‌دزدی دست می‌زنند.

اشیاء بچه‌های دیگر را بدون اطلاعشان بر می‌دارند، و خود را صاحب آنها می‌پندارند، علّت چیست؟ وظیفه والدین و مربیان، در مقابل کودکی که مرتکب چنین خلافی می‌شود، آن است که در آغاز به انگیزهٔ دزدی او پی ببرند. و تشخیص دهند، که محرك کودك چه بوده است، و چه چیزی وی

را به این کار ناروا واداشته است، و سپس کوشش کنیم، که منشاء دزدی را، از میان ببریم. البته چون سخن و بحث ما تغافل است. نمی خواهیم دنبال انواع و شرح و بسط، پیرامون دزدیهای کودکانه برویم. فقط به مقداری که تغافل بجا، و نابجا، روشن گردد، در بارهٔ بعضی از آنها توزیع داده می‌شود.[۹]

گاهی دزدی کودك، از مشاهدهٔ اعمال والدین و اطرافیان است. بعضی از پدرها و مادران، از نظر اخلاقی فاسد نیستند، ولی در حقوق دیگران، آن‌طور که باید دقت نمی کنند، و در مقابل چشم فرزندان خود، به اموال دیگران دست می‌زنند، مثلاً پدر برای خرید میوه، سر گذر می‌رود و بچه با هوش و حساس خود را همراه می‌برد، پدر در مقابل چشم فرزند خود، دوحبه از انگور را در مغازه میوه‌فروشی به دهان می گذارد. و بچه کار پدر را می‌بیند. و فکر می کند که کار درستی است. و یا مادر، با پدر و فرزند میهمانی می‌روند. صاحبخانه، تا برای رفتن به آشپزخانه، و آوردن چای می‌رود. مادر، دوعدد شکلات، در جیب فرزند می گذارد، و او را هم می‌بوسد. و امکان دارد بچه‌ها نیز همین کار را، به تقلید بکنند و سر منشاء دزدی آنان گردد. در اینجا، اگر اولیاء به این نوع کودکان، برخورد نمودند، موظفند، تغافل را کنار بگذارند، و حتی اگر مجبور شوند، اشتباهات خود را، اعتراف نمایند، ولی در چیزهای کوچك، و پیش‌پا افتاده، تغافل را پیشه خود سازند. چنانکه در حدیث است، که،

۹ ــ گفتار فلسفی صفحه ۴۱۰.

علی علیه السلام قال: عَظِّمُوا اَقْدراَكُمْ بالتَّغافُل عَنِ الّذین مِنَ الْاُمورِ[۱۰]

علی (ع) فرموده است، با تغافل کردن از چیزهای کوچك، خود را بزرگ کنید، و به قدر و منزلت خویش بیفزائید.

ارزش تغافل با استفاده از آیات قرآن:

یکی از داستانهائی که در قرآن آمده است، واحسن القصص لقب گرفته است، داستان حضرت یوسف (ع) است. این داستان که شامل نکات تربیتی فراوان است، در فرازی از آن علاقهٔ حضرت یعقوب (ع) به یوسف و حسادت برادران را، بیان می کند ضمن مذاکراتی که در بین برادران ردوبدل شد، گفتند:

اُقْتُلُوا یُوسُفَ اَوِاطْرَحُوهُ اَرْضاً یَخْلُ لَکُمْ وَجْهُ اَبیکُمْ و تَکُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوماً صالِحینَ، قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ لاتَقْتُلُوا یُوسُفَ وَالْقُوهُ فی غَیابَتِ الْجُبِّ یَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّیّارَةِ اِنْ کُنْتُمْ فاعِلینَ[۱۱].

یا یوسف را بکشید، یا او را در نقطهٔ دور دستی بیفکند، تا همهٔ توجه و عواطف پدر بسوی شما معطوف گردد. و از آن پس مردمی شایسته، و درستکار باشید، پس از شور، و گفتگو به طرد یوسف تصمیم گرفتند، برادران از پدر خواستند، که اجازه دهد یوسف را به همراه خود به صحرا ببرند، اما پدر از دشمنی آنان آگاه بود. برادران اصرار کردند، و در نهایت

۱۰ ــ تحف العقول صفحه ۲۲۴.

۱۱ ــ سورهٔ یوسف آیه ۹ و ۱۰.

از پدرتوضیح خواستند، قالوا یا آبانا مالك لاتأمنّا علی یوسف و انّا له لناصحون[۱۲] گفتند، ای پدر چرا تو در باره یوسف از ما ایمن و اطمینان خاطر نداری، با آن که ما برادران همه خیرخواه یوسف هستیم. امّا در اینجا، نباید منتظر تغافل از طرف مردی بزرگ چون یعقوب(ع) نباشیم. این پرسش یعقوب(ع) را، با مشکل عجیبی مواجه کرد. اگر به سؤال آنها پاسخ نگوید، و علت عدم موافقت خود را بیان نکند، بچه‌های جوان، از بی‌اعتنائی پدر، ناراحت می‌شوند، و بجبران این اهانت، یوسف را بدون اجازه می‌برند، و توطئه خویش را عملی می کنند، اگر به سؤال آنها پاسخ دهد، و دانستهٔ خود را بیان کند، و بگوید می‌خواهید با اجازه من نقشهٔ خود را عملی کنید، باعث تشدید کینه، و دشمنی آنان خواهد شد. حلّ این مشکل، یعقوب(ع) را به پاسخ وادار کرد، ولی از دانستهای خویش، تغافل نمود، و طوری حرف زد، که گویی نگرانیش، ناشی از عامل دیگری است:

قال انّی لیحزننی ان تذهبوا به و اخاف ان یأکله الذئب و انتم عنه غافلون[۱۳].

یعقوب گفت: ای فرزندان، من از آن ترسان و پریشان خاطرم، که از او در بیابان غفلت کنید، و طعمهٔ گرگ شود. (گفت عدم موافقت من، با بردن یوسف دو جهت دارد، اول اُنس و علاقمندی من به اوست. دوم آن که می‌ترسم که شما به کارهای خود مشغول شوید، و گرگ او را طعمهٔ خود سازد).

۱۲ ــ سورهٔ یوسف آیه ۱۱.

۱۳ ــ سورهٔ یوسف آیه ۱۲.

هر چند این تغافل، نتوانست شرّ برادران را، از یوسف بگرداند، و از آسیب مصونش دارد، ولی توانست، از تشدید مصیبت جلوگیری کند، و او را از خطر کشته شدن رهایی بخشد.

نکتۀ دیگر، که باید در پایان این قسمت، از بحث یادآوری گردد، این است، که مربّی با توجه به رفتار تربیت‌شونده، طول مدت تغافل را کم یا زیاد می کند، و اگر تغافل نتیجۀ تربیتی نداد، نوبت به مرحلۀ سوم می‌رسد، که تذکر و نصیحت است.

فصل پنجم

تنبیه غیربدنی(۲):

تذکر و اغماض

۳ـ تذکر و نصیحت

ذکر گاهی در برابر (غفلت) وگاهی در برابر (نسیان) بکار میرود، غفلت عبارت است از، توجه نداشتن به‌علم، ونسیان عبارت از زایل شدن معنی از ذهن است[۱]، قرآن کریم در موارد زیادی، انسانهای با ایمان را، به‌ذکر خدا فرا خوانده است، وبه‌استمرار و مداومت در ذکر الهی، امر فرموده است. ومی فرماید:

«یا اَیُّهَا الّذینَ اٰمَنُوا اذکُروُا اللّهَ ذِکْراً کثیراً[۲]».

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را بسیار یاد کنید، وباز می‌فرماید:

«فَاذا قَضَیْتُمُ الصَّلاٰةَ فَاذْکُرُوا اللّهَ قِیاماً و قُعُوداً وَعَلی جُنُوبِکُمْ»[۳].

آنگاه که ازنماز فراغت یافتید، باز در همه احوال، ایستاده و نشسته وبرپهلو، خدا را یاد کنید، و باز می‌فرماید: «فَاذْکُرُوا اللّهَ کَذِکْرِکُمْ آبائَکُمْ اَوْ اَشَدَّ ذِکْراً»[۴]، خدارا چون یاد کردنتان، از پدرانتان و یا شدیدتر از آن یاد کنید.

۱ ـ اخلاق اسلامی، سال اول مراکز تربیت معلم شماره ۱۰۲۰ ص ۳۷.

۲ ـ سورهٔ احزاب، آیه ۴۱.

۳ ـ سورهٔ نساء آیه ۱۰۳.

۴ ـ سورهٔ بقره آیه ۲۰۰.

و باز می فرماید: «وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً»[۵]، نام پروردگارت را مدام یاد کن، و بکلی از غیر منقطع شده، رو بسوی او کن.

فاطمهٔ زهرا(ع) را بتول می گویند زیرا در نماز، از غیرخدا منقطع می شد، و باز می فرماید:

«وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ وَ لاَتَكُنْ مِنَ الغافِلِينَ، إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لاَيَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ»[۶].

پروردگارخویش را به‌تضرع وبیم، (در ضمیر خود) و با صدای غیربلند، در بامدادان، و شامگاهان یاد کن، و از غفلت‌زدگان مباش. زیرا کسانی که نزد پروردگار تواَند از بندگی وی سرپیچی نکنند، و تسبیح او گویند، وسجدهٔ او کنند.

در مناجات شعبانیه چنین میخوانیم: «اِلهی هَبْ لی کَمالَ الانْقِطاعِ اِلَیْكَ» خدایا، کمال انقطاع بسوی خود برایم عطا کن.

و حضرت سجاد(ع) در مناجات الذاکرین، خطاب به‌پروردگار عرضه میدارد: «وَاسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بِغَيْرِ لَذَّةِ ذِكْرِكَ» ازهرلذتی جزلذت یاد تو، طلب آمرزش میکنم.

۵ ــ سورهٔ مزمل آیه ۸.

۶ ــ سورهٔ اعراف آیات ۲۰۵ و ۲۰۶.

در تفسیر المیزان[7] روایت شده، که روزی رسول خدا(ص) بر یاران در آمد، و فرمود: در باغهای بهشت، بگردش و چرا بپردازید. پرسیدند: یا رسول الله(ص) باغهای بهشت چیست؟ فرمود: مجالس ذکر، هم صبح و هم شام، باین مجالس بروید، و بذکر بپردازید. و هر کس دوست داشته باشد، بفهمد، چه منزلتی نزد خدا دارد، باید نظر کند، ببیند خدا چه منزلتی نزد او دارد. چون خدای تعالی بندهٔ خودرا بآن مقدار احترام می کند. که بنده‌اش او را احترام کند. و بدانید که بهترین اعمال شما و پاکیزه‌ترین آن، نزد مالك و صاحبتان، ونیز مؤثرترین اعمالشان، در رفع درجاتتان، وبالاخره بهترین چیزی که آفتاب بر آن می‌تابد، ذکر خدای تعالی است، چه خود او از خودش خبر داده، و فرموده، من همنشین کسی هستم، که ذکرم کند، و بیادم باشد. و نیز فرموده **(فَاذكُرُونی اَذْكُرْكُمْ)** مرا یاد آورید تا شمارا با نعمتم یاد آورم، مرا بیاد آورید بااطاعت و عبادت تا شما را یاد آورم، با نعمتها و احسان وراحت ورضوان.

و نیز روایت است، که رسول خدا(ص) فرمود: کسی که خدا را اطاعت کند، خدا را ذکر کرده، هرچند که نماز و روزه و تلاوت قرآنش کم باشد، و کسی که خدا را عصیان کند، خدا را از یاد برده، هرچند نمازش و روزه و تلاوتش بسیار باشد[8].

۷ ـ ترجمهٔ تفسیرالمیزان: علامه طباطبائی (ره): انتشارات دارالعلم قم ـ ص۲۳۵و۲۳۶ ـ جلد دوم.

۸ ـ ترجمه تفسیر المیزان: علامه طباطبائی (ره) جلد دوم انتشارات دارالعلم قم ص۲۳۸.

در کتابهای اخلاق اسلامی، برای ذکر مراتب و موانـع و ثمرات و آثاری ذکر شده است، که از بحث ما خارج است.

ذکر الهی، در حقیقت مقدمه‌ای است، برای نصیحت. دلی که ذکر ندارد، نصیحت در او اثر ندارد. یا اگر اثر کند، اثرش کم‌رنگ است.

بنابراین دلهای ذاکر است، که نصیحت و موعظه را خوب می‌پذیرد اصولاً همهٔ دین نصیحت است چنانکه در حدیثی از زبان پیامبر(ص) آمده است: «الدّینُ النَصیحة»[۹]، کمال دین خیرخواهی، و نصیحت است.

و باز در حدیثی دیگر، پیامبر(ص) می‌فرماید: «اِذوَجَدَاَحَدُکُمْ لأخیهِ نُصْحاً فی نَفْسِهِ فَلْیَذْکُرهُ لَهُ»[۱۰]، اگر کسی نصیحتی برای برادرخود در خاطر می‌یابد به‌او یادآوری کند، قرآن که حقیقت یقین است، کتابی است پرازاندرزها، و تذکرات مفید، تا آن‌جا، که میتوان گفت کتاب موعظه و نصیحت است. هرکسی که مؤمن باشد، و آیه‌ای از قرآن را، با تأنّی بخواند مثل این است، که آیه برای او نازل شده است، لحن آیات قرآنی نصیحت گونه است، تا جایی که خود می‌فرماید: «هٰذا بیانٌ لِلنّاسِ وَهُدیً وَمَوعظةٌ لِلْمُتّقین[۱۱]»، این قرآن بیان کنندهٔ حقایق برای مردم و هدایت و

۹ ـ نهج‌الفصاحه: ابوالقاسم پاینده چاپخانه محمدحسن علمی ناشر سازمان انتشارات جاویدان چاپ سیزدهم حدیث ۱۶۰۸ ص۳۳۶ و کتاب شرح فارسی شهاب‌الاخبار، انتشارات دانشگاه تهران، صفحه ۷.

۱۰ ـ نهج‌الفصاحه: ابوالقاسم پاینده چاپخانه محمدحسن علمی ناشر سازمان انتشارات جاویدان چاپ سیزدهم حدیث ۲۴۵ ص۴۷.

۱۱ ـ سورهٔ آل عمران آیه ۱۳۸.

موعظه برای تقواپیشگان است. علی(ع) که خود قرآن ناطق است، و همه سخنانش برای انسانها موعظه، و نصیحت است. به‌یکی از یارانش می‌فرمود: «عِظْنی» مرا موعظه کن، علی(ع) آن عصارهٔ عدل خداوندی نیازی به‌موعظه نداشت زیرا گفتارش و کردارش، همه برای ما انسانها الگوست، به‌این وسیله می‌خواهد نشان دهد، که در هر مقامی که هستی، نیازمند، به‌موعظه و نصیحت هستی. بنابراین موعظه، و نصیحت و تذکر، برای هرکس لازم است. بخصوص کودکان که شخصیت تربیتی آنها بطور کامل شکل نگرفته است، وبر مّربی لازم است، که در گفتار و رفتار خود، با تربیت‌شونده مقام خویش را، تا سرحد او تنزل دهد، چنانکه در حدیث است، که پیامبر(ص)فرمود: «اِنّا مُعاشِرَالاَنْبِیاء اَنْ نُکَلِّمَ النّاسَ عَلی قَدْرِعُقُولِهِم»[۱۲]، ما گروه انبیا موظفیم، با مردم، به‌قدر توانایی فهم آنها گفتگو نمائیم.

۱ـ عوامل مؤثر در موعظه و نصیحت کردن

۱ـ موعظه در خلوت: لازم به‌یادآوری است، که موعظه نباید برای بردن آبروی کسی، یا برای حسن شهرت و برتری جویی، و خوار شمردن دیگران باشد، بلکه در خلوت، و بسیار متین و آرام، انجام گیرد، تا سبب اعتماد شود.

۱۲ ـ المحجةالبیضاء فی تهذیب‌الاحیاء : مولی محسن کاشانی (ره) دفتر انتشارات اسلامی وابسته به‌جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم جلداول صفحهٔ ۲۶۸، و کتاب سفینه‌البحار جلد ۲ ص ۲۱۴ : حاج شیخ عباس قمی، دارالمرتضی بیروت‌الغبیری.

۲ـ موعظه در وقت و زمان معین: باید شرایط زمانی، ووقت مناسب در موعظه و نصیحت مدّ نظر باشد، یعنی نباید ناصح، زودتر از زمان و موقعیت، و یا دیرتر از آن، اقدام کند، و نباید شتابزده عمل کند.

۳ـ موعظه با حکمت و دلیل: کسی می‌تواند موعظه کند، که خود دلایل کافی در موجه و غیرموجه بودن امری را داشته باشد. و از آغاز و پایان کاری، باخبر باشد، و مضرّات و فواید کار را بداند، در غیر اینصورت موعظه جنبهٔ صوری پیدا می کند.

۴ـ موعظه با در نظر گرفتن زمینه‌ها: باید زمینه‌های روحی بررسی، و نسخهٔ لازم تجویز شود، و باید بقدر گنجایش و ظرفیت و قابلیت پذیرش نصیحت کرد، نباید تیر را به‌سنگ زد، بلکه به‌هدف.

۵ـ موعظه با در نظر گرفتن سن: موعظه باید تناسب داشته باشد باسن، (کودك ـ جوان ـ مسن ـ پیر) مذکر باشد یا مؤنث، اصولاً یك جوان از نظر احساس، و پذیرش با یك آدم پیر، و یك کودك، با یك دوشیزه فرق می کنند، اساساً از نظر پذیرش تجربی، و میزان حساسیت، و انعطاف و تجربه انسانها با یکدیگر خیلی تفاوت دارند، در برخورد با یك کودك، باید تا سرحد کودکی خودرا پائین آورد، و با زبان خاص کودك، وحالات روحی اوسخن گفت، و پیامبر(ص) می‌فرماید: «مَنْ کانَ لَهُ صَبِیٌّ فَلْیَتَصابَ لَه[۱۳]»، باید مربی در گفتار و رفتار خود با کودك، مقام خویش را تا سرحد کودکی تنزل دهد. و بقول شاعر:

۱۳ ـ تفصیل وسائل الشیعه ج۳ ص۳۱۵.

چـــون ســـرو کـــارَت بـــا کـــودك فتاد
پـــس زبـــان کـــودکی بـــاید گشاد

کودکان از تجربهٔ کمتری برخوردار هستند و از کم و کیف مسائل چندان مطلّع نیستند، به همین جهت کمتر از موعظه و نصیحت بهره می برند.

۶ـ موعظه با خشوع و خضوع: موعظه کننده باید با خشوع و خضوع مطالب خودرا عنوان کند، زیرا که فروتنی او سبب شرمندگی، و توجه به نفس شنونده می‌شود واورا به درونش متوجه می‌سازد. که باعث عزت نفس او می‌شود و روح ضعیف اورا توان و جانی دگر می بخشد تا با میل و رغبت بیشتری توجه کند، و فرصت تجدیدنظر بیابد.

عواملی که مانع از پذیرش موعظه و نصیحت می شود

۱ـ غرور و نخوت: یکی از موانع بسیار بزرگ خود بزرگ بینی، ندیدن هیچگونه عیب و نقص در خود است. بقولی، خودرا یك سرو گردن از همه بالاتر دیدن، قرآن می فرماید: «اِنَّ الاِنسانَ لَیَطْغیٰ اَنْ راٰهُ اسْتَغْنیٰ[۱۴]»، بدرستی که انسان طغیان می کند، زیرا که خودرا بی نیاز می بیند، انسانی که خودرا بی‌نیاز دید، دچار غرور و نخوت و طغیان می‌شود، ودر طول تاریخ کمتر دیده شده است، که افراد مغرور مثل فرعون‌ها، و نمرودها، موعظه و نصیحت را بپذیرند.

۱۴ ـ سوره علق آیات ۶ ـ ۷.

۲ـ نداشتن خوف و رجاء: خوف و رجا در حکم دو بال سالک است که به مدد آن دو بال سالک می‌تواند در فضای تقرّب به خدا پرواز کند، خوف عبارت است از ترس از پیش آمدن امر مکروه، و ناپسندی، یا از دست رفتن امر مستحسن، و پسندیده‌ای، به این معنی که انسان یا می‌ترسد، که مبادا چیز بدی برای او پیش بیاید، و یا می‌ترسد، که چیز خوبی را که دارد از دستش برود.

رجاء عبارت است از تعلق قلب بحصول امر محبوبی در آینده، خوف، زائیده از علم و معرفت سالك است، در حالی که رجاء زائیدهٔ از حال محبت او است، خوف و رجاء در عرفان درجاتی است که علاقمندان می‌توانند، به کتب مربوطه مراجعه نمایند[۱۵].

کسیکه خوف ورجاء ندارد، از پذیرش موعظه و نصیحت سر باز می‌زند، واز همهٔ درهای رحمت مأیوس و ناامید است.

نومیدی، از حالات بسیار مذموم است، و رجاء توأم با خوف سالك را راهبر بجاده اعتدال است، مولانا رومی در دفتر سوم مثنوی می گوید:[۱۶]

انبیاء گفتند نومیدی بد است

فضل و رحمتهای باری بی‌حد است

۱۵ ـ تاریخ تصوف در اسلام: دکتر قاسم غنی انتشارات زوار جلد دوم چاپ چهارم ۱۳۶۶ صفحات ۳۴۶و ۳۴۷و ۳۴۸.

۱۶ ـ مثنوی مولانا، رومی دفتر سوم چاپ علاء الدوله صفحه ۱۶۹.

از چنین محسن نشاید نا امید
دست در فتراک[۱۷] این رحمت زنید
ای بسا کارا که اول صعب گشت
بعد از آن بگشاده شد، سختی گذشت
بعد نومیدی، بسی امیدها است
از پس ظلمت، بسی خورشیدهاست

۳- بی‌تجربگی وعدم درك صحیح گفتار موعظه کننده‌است، که شخص آنرا لمس نمی کندو فراموشی براو غلبه می کند، به‌عبارت دیگر انتقال بین مخاطب و متکلم بصورت انتقال منفی است.

۴- وجود عقده‌های روانی: عقده‌های روانی و تربیت غیرصحیح، مانع از پذیرش سخنان حق و حقیقت و نصایح می باشد، زیرا که اینگونه افراد برای خود توجیهاتی را سرهم کرده، و برای رسیدن به آمال و آرزوهای کاذب، دست وپا می زنند، و بقول قرآن:

«فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضاً»[۱۸]

قلب آنها بیمار است وخدا براین بیماری میافزاید.

شرایط موعظه و نصیحت

جهت اینکه موعظه و نصیحت نتایج ثمربخشی دهد، با توجه به مطالبی

۱۷ ـ فتراك ـ (به کسر یا فتح فا) تسمه یا چرم باریکی که از عقب زین اسب می آویزند (فرهنگ عمید تألیف حسن عمید ص ۷۵۸).

۱۸ ـ سورهٔ بقره آیه ۱۰.

که گفته شد، حداقل باید دارای شرایط ذیل باشد.

۱ـ الگو بودن موعظه گر، و ناصح بودن او: موعظه گر، باید خود نمونهٔ بارز و الگوی کاملی از آن چه می گوید باشد، تا در آئینهٔ وجودش نقائص و عیوب را ببینند، همانطور که قرآن دربارهٔ پیامبر(ص) می فرماید: (لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسولِ اللهِ اُسْوَة حَسَنَة)[۱۹].

همانا رسول خدا، برای شما سرمشق نیکوئی است... رسول خدا (ص) درطول تاریخ، بزرگترین سرمشق بشریت بود، و قبل از این که با گفتار خود راهنمای خلق باشد، با رفتار خویش، بهترین مربی بود. شخصیت رسول اکرم(ص) یك الگو، و نمونهٔ جهانی و همیشگی برای همهٔ مردم، و همهٔ نسلها است، و او پس از خود معصومین گرامی اسلام وقرآن را بعنوان اسوه و سرمشق، برای مردم معرفی فرموده است. در فرازی از خطبهٔ غدیر خم فرمود: «اِنّی تارِكٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتابَ اللهِ وَعِتْرَتی[۲۰]»، همانا من میان شما، دو امر گرانقدر (یعنی) قرآن، و اهل بیتم را بجای می گذارم.

۲ـ موعظه و نصیحت باید فصیح و بلیغ باشد: ودر بلیغ بودن هم باید رعایت نکاتی بشود، از جمله این که سنجیده و بجا ومتناسب با وضعیت فکری و حساسیتهای روحی شنونده باشد، در بعضی موارد ممکن است

۱۹ ـ سورهٔ احزاب آیه ۲۱.

۲۰ ـ سفینة البحار و مدینة الحکم والاثار: حاج شیخ عباس قمی صفحهٔ ۱۳۲، جلد یك، دارالمرتضی، بیروت ـ الغبیری و کتاب مسائل اخلاق شیخ طوسی ص ۲۷، مقدمه جلد۱ و بحارالانوار محمدباقر مجلسی کتاب الامامة و کتاب امالی شیخ صدوق و کتاب المحجة البیضاء جلد۱ صفحهٔ ۵۰ وکتب مختلف دیگر.

موعظه کننده، سخنش فصیح باشد ولی بلیغ نباشد. گویند کوری و بینائی در کنار هم نشسته بودند، بینا مشغول خوردن ماست بود. اما کور که ماست ندیده بود، پرسید که ماست چه رنگی است؟ بینا پاسخ داد که ماست سفید است، کور پرسید که سفیدی چه رنگی است؟ بینا پاسخ داد که سفیدی مثل غاز است (چون غاز سفید رنگ است) کور پرسید که غاز چگونه است؟ فرد بینا دست خودرا بشکل غاز در آورد، سپس دست کوررا گرفت روی دست خود کشید، کور گفت پس این ماست است. (چون از ماست به‌غاز رسیدند) غرض این است، که بعضی افراد در سخن، آنقدر حاشیه میروند، که از مطلب اصلی به‌کلی خارج میشوند، لذا مخاطبین، دچار پریشانی فکری میشوند، و سر آخر سخنران سخنش به‌پایان میرسد، در حالی که مستمعین مطلبی نگرفته‌اند، و سودی نبرده‌اند.

۳ـ به‌فرد یاافرادی باید موعظه ونصیحت کرد، که پندپذیر باشند، و از نظر روانی، آمادگی پذیرش پندرا داشته باشند، بنابراین کسی که حالت روحی و روانی او به‌مخاطره افتاده است. یا بقول روانشناسان، در فشار روحی بسر میبرد، آمادگی پندپذیری را ندارد، حال اگر سه‌شرطی که بیان شد اگر فراهم گردد، موعظه و نصیحت حتماً اثر خواهد کرد. داستان ذیل بیانگر تحقق این سه‌شرط است. یکی از اصحاب عابد وپارسای امیرالمؤمنین علی(ع) بنام همام، به آن حضرت گفت: یاامیرالمؤمنین اوصاف پرهیزکاران را برای من آنطور بیان کن که گوئی آنانرا می بینم. امام(ع) درپاسخ او تأمل و درنگ فرمود. (زیرا مصلحت را در تأخیر جواب

دید) پس از آن بطور اجمال فرمود: ای همام از خدا بترس و نیکوکار باش، که در قرآن کریم سوره ۱۶ آیه ۱۲۸ می‌فرماید: «اِنَّ اللّهَ مَعَ الَّذینَ اتَّقَوا وَالذینَ هُمْ مُحْسِنُونَ»، خدا بانیکوکاران، وپرهیزکاران است. همام به‌این پاسخ اکتفا نکرد، ودر خواهش خود اصرار نمود، و حضرت را سوگند داد، پس آن بزرگوار شکر و سپاس الهی بجا آورد، وبر پیغمبر(ص)درود فرستاد، و آنگاه اوصاف پرهیزکاران را برشمرد.

راوی می گوید، چون سخن امام (ع) خاتمه یافت، همام بیهوش شد واز دنیا رفت. پس امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود: آگاه باشید، سوگند به‌خدا که از (چنین پیش آمدی) براو می‌ترسیدم. سپس فرمود: «هٰکَذا تَصْنَعُ الْمَواعِظُ البالِغَةَ بِاَهْلِها» یعنی اندرزهای رسا، با اهل اندرز، چنین میکند[۲۱].

در این قضیه هر سه‌شرطی که قبلا گفتیم تحقق پیدا کرد یعنی حضرت علی(ع) خود الگو بود و پند میداد، و مخاطب که همام بود پندپذیر بود و موعظه حضرت رسا و بلیغ بود نمونهٔ دیگری را از کتاب داستان راستان می آوریم.

صدای ساز و آواز بلند بود، هرکس که از نزدیك آن خانه میگذشت می‌توانست حدس بزند که در درون خانه چه‌میگذرد؟ بساط عشرت و میگساری پهن بود و جام می بود که پیاپی نوشیده میشد، کنیزك خدمتکار،

۲۱ ــ نهج‌البلاغه فیض‌الاسلام خطبهٔ ۱۸۴، و کتاب فضائل‌الشیعه: ابی جعفر محمدبن علی‌بن‌الحسین‌بن موسی ابن بابویه القمی مشهور به‌صدوق (ره) المتوفی سنه ۳۸۱ هجری مؤسسه انتشارات فراهانی صفحهٔ ۶۸ تا ۶۰.

درون خانه را جاروب زده و خاك‌روبه‌ها را دردست گرفته، از خانه بیرون آمده بود، تا آنها را در کناری بریزد، در همین لحظه مردی که آثار عبادت از چهره‌اش نمایان بود، و پیشانیش از سجده‌های طولانی حکایت میکرد از آنجا می گذشت از کنیزك پرسید: «صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟»، «آزاد»، معلوم است که آزاد است، اگر بنده میبود پروای صاحب و مالك وخداوندگار خویش را می‌داشت و این بساط را پهن نمیکرد».

رد وبدل شدن این سخنان بین کنیزك و آن مرد موجب شد که کنیزك مکث زیادتری در بیرون خانه بکند هنگامی که به‌خانه برگشت، اربابش پرسید: «چرا این‌قدر دیر آمدی؟»

کنیزك ماجرا را تعریف کرد وگفت: « مردی با چنین وضع و هیبت می گذشت و چنان پرسشی کرد ومن چنین پاسخی دادم.»

شنیدن این ماجرا اورا چند لحظه در فکر فرو برد، مخصوصاً آن جمله (اگر بنده میبود از صاحب اختیار خود پروا میداشت) مثل تیر برقلبش نشست، بی اختیار ازجا جست وبه‌خود مهلت کفش پوشیدن را نداد، با پای برهنه به‌دنبال گوینده سخن دوید تا خودرا به‌صاحب سخن که جز امام هفتم حضرت موسی‌بن جعفر(ع) نبود رساند به‌دست آن حضرت به‌شرف توبه نائل شد و دیگر به‌افتخار آن روز که با پای برهنه به شرف توبه نائل آمده بود کفش بپا نکرد او که تا آن روز به(بشربن‌حارث‌بن‌عبدالرحمن مروزی) معروف بود، از آن به‌بعد لقب «الحافی» یعنی پابرهنه یافت، و به‌بشر حافی معروف و مشهور گشت، تا زنده بود به‌پیمان خویش وفادار

ماند و دیگر گرد گناه نگشت، تا آنروز در سلك اشراف‌زادگان و عیاشان بود، از آن به‌بعد در سلك مردان پرهیزگار و خداپرست در آمد[۲۲].

در این داستان نیز امام هفتم(ع) با جمله‌ای کوتاه ولی پرارزش «بُشر» را که زمینه پندپذیری در او فراهم بود هدایت کرد.

نکاتی در پند و اندرز به کودک[۲۳]

۱ـ در پند و اندرز همه‌فشار و تکیه ما باید روی خود کودك باشد همه‌جا بحث از خیر و سعادت او، سلامت او مطرح باشد و گاه هم خیر و سعادت جامعه.

۲ـ تکیه دیگر ما روی این نکته باشد که اوست میتواند در پرتو سعی و تلاش خود به‌انجام وظیفه بپردازد و خودرا از آلودگی و ناسازگاری بدر آورد.

۳ـ آن‌چه مهم است هشدار دادن به‌کودك است به‌گونه‌ای که بفهمد که اکنون در وضع مطلوبی نیست و باید خودرا اصلاح کند.

۴ـ گاهی واگذار کردن کودك به‌خودش که نتایج اعمالش را ببینند برای او از هر پند و اندرزی مفید است و البته اعمال این روش ضمن اینکه طولانی است گاهی ممکن است خطراتی نیز ایجاد کند.

۲۲ ـ داستان راستان جلد۱ صفحه ۱۰۰ و ۱۰۱ استاد شهید مطهری چاپ ۱۲ فروردین دفتر انتشارات اسلامی.

۲۳ ـ تربیت و بازسازی کودکان، دکتر علی قائمی امیری، مرکز مطبوعاتی دارالتبلیغ اسلامی قم خردادماه ۱۳۶۰ ص۳۳۹ و۳۳۸.

۵- در دادن پند و اندرز نه باید زیاد سخت گرفت و نه چندان سست، نه‌زیاد گرم و نه‌زیاد سرد.

۶- فراموش نباید کرد که طرف پند ما کودك است حدود فکر و فهم او را باید درنظر گرفت.

۷- برای پندگوئی از قضاوت عجولانه باید پرهیز کرد.

۸- در پندگوئی هرگز نباید روحیه اورا خوار و اورا فوق‌العاده تضعیف کرد زیرا این امر روح اورا کوچك میسازد.

۹- پندها باید کودکان را بسوی پاکی و فضیلت بکشاند، نه آن که راه حیله را به آنان بیاموزد.

۱۰- ارائه الگو برای کودك بهترین پند است بخصوص برای کودك که هنوز قادر به‌تمیز خیر از شر نیست.

نکته‌ای که در پایان این قسمت از بحث باید اشاره کنیم این است که بعضی از مربیان و اولیاء فکر میکنند که هرچه موعظه طولانی‌تر و مفصل‌تر باشد، نتایج بهتر خواهد داشت در حالیکه باید به‌وضع روحی و استعداد فرد یا افراد باید توجه شود و براین اساس موعظه طولانی یا موجز و مختصر باشد.

این مرحله یعنی تذکر و نصیحت میتواند مربی را در هدف تربیتی‌اش یاری دهد و اگر دراین مرحله بازهم به‌موفقیت تربیتی دست نیافت نوبت به‌مرحلهٔ دیگر میرسد که ما تحت عنوان غمض عین توضیح میدهیم.

۴ـ اغماض و چشم‌پوشی (غمض عین):

نادیده گرفتن خطاهای اولیه متربی بوسیلهٔ مربی را اغماض گویند، اغماض رامیتوان سکوت مربی در مقابل خطای متربی تلقی کرد، خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

«وَاِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ اَعْرَضوُا عَنْهُ وقالُوا لَنا اَعْمالُنا وَلَكُمْ اَعْمالُكُمْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لا نَبْتَغِي الْجاهِلِين[۲۴]».

و چون سخن بیهوده شنوند، از آن رو گردانیده و گویند اعمال ما برای ما اعمال شما برای شما، سلام برشما، مارا حوصلتی در بحث با جاهلان نیست.

در تفسیر المیزان[۲۵] آمده است که مراد از لغو..... سخنان بیهوده و خشن و زشتی است که اعتنای به آن کار عاقلان نیست، و لذا وقتی آن را می‌شنیده‌اند از آن اعراض نموده، مقابله به مثل نمی کردند بلکه می گفته اند: اعمال ما برای ما و اعمال شما برای شما، و این در حقیقت اعلام ترك گفتگو و مجادله است (سلام علیکم) یعنی شما از ناحیه ما آسوده خاطر و ایمن باشید، که گزندی نخواهد دید، این جمله نیز اعلام متارکه و خداحافظی محترمانه است که با این جمله می فهمانده‌اند شأن ما برتر از آن است، که اینگونه سخنان بیهوده را پاسخ گوئیم. (لا نَبْتَغِي الْجاهِلِينَ) یعنی ما خواهان معاشرت و مجالست با جاهلان نیستیم، این جملهٔ تأکید همان مطالب قبل، و حکایت زبان حال ایشان است، نه این که عین این

۲۴ ـ سورهٔ قصص آیه ۵۳.

۲۵ ـ ترجمهٔ تفسیر المیزان جلد ۳۱ صفحه ۸۵.

عبارت را گفته باشند. چون در این صورت، جمله، زبان قال پیدا میکند. نه‌زبان حال، ودر نتیجه با جملهٔ قبلی که فرمود (بدی را با بدی مقابله نمی کنند) منافات پیدا میکند. در سورهٔ اعراف (آیه ۱۹۹) نیز، به‌رسول گرامی اسلام(ص) می فرماید:

(خُذِالْعَفْوَ...واَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِینَ)

«همواره طریقهٔ عفو وبخشش پیش گیر.... وازمردم نادان روی بگردان.»

علامه طباطبائی(ره) در اهمیت اعمال این روش، در مقابل جاهلان مینویسد: «....و این دستور بهترین و نزدیکترین راه است. برای خنثی کردن نتایج جهل مردم، و تقلیل فساد اعمالشان زیرا بکار بستن این دستور و تلافی کردن جهل مردم بیشتر آنان را به‌جهل و ادامهٔ کجی و گمراهی وامیدارد[۲۶].»

خدای تبارك و تعالی، در توصیف بندگان خاصش در قرآن[۲۷] می فرماید:

«وَعبادالرحمن الذین..... اذا خاطِبهم الْجاهِلوُن قالوا سَلاما»

بندگان خاص خدای رحمان، آن کسانند که چون جهالت پیشگان، خطابشان کنند (ویا سخنانی زشت، و ناشی از جهل، به آنان بگویند) پاسخی سالم میدهند، وبه‌سخنی درست وخالی از هرگونه لغو وگناه، جواب

۲۶ ـ ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۶ صفحه ۳۰۸.

۲۷ ـ سورهٔ فرقان آیه ۶۳.

می گویند. اولیاء خدا نیز، به‌پیروی از دستورات ذات اقدس ربوبی، از این روش، برای هدایت و اصلاح افراد، استفاده می کردند، که در این جا یك نمونه را نقل می کنیم.[۲۸]

مردی درشت استخوان، و بلند قامت، که اندامی ورزیده، و چهره‌ای آفتاب‌خورده داشت، و زد وخوردهای میدان جنگ یادگاری برچهره‌اش گذاشته، وگوشه چشمش را دریده بود، با قدمهای مطمئن، و محکم از بازار کوفه می گذشت. از طرف دیگر مردی بازاری، در دکانش نشسته بود، و برای آنکه رفقایش را، به‌خنده وادارد، مشتی زباله، بطرف آن مرد پرت کرد، مرد عابر بدون ناراحتی و توجه به‌او، همانطور با قدمهای محکم و مطمئن، به‌راه خود ادامه داد. همینکه دور شد، یکی از رفقای مرد بازاری، به‌او گفت: هیچ شناختی که این مرد عابر، که تو، به‌او اهانت کردی، که بود؟

نه، نشناختم، عابری بود، مثل هزاران عابر دیگر، که هر روز از جلو چشم ما عبور میکنند. مگر این شخص که بود؟

عجب؟ نشناختی؟ این عابر، همان فرمانده معروف سپاه علی(ع)، مالك اشتر نخعی بود. عجب! این مرد مالك اشتر بود؟! همین مالکی که دل شیر، از بیمش آب میشود. و نامش لرزه براندام دشمنان می اندازد؟

بلی، خودش بود. ای وای بحال من، این چه کاری بود کردم؟ الان

۲۸ ــ داستان راستان جلد اول ص ۵۱ و ۵۲ ــ استاد شهید مطهری چاپ ۱۲ فروردین دفتر انتشارات اسلامی.

دستور خواهد داد، که مرا سخت تنبیه کنند. همین حالا می‌روم و دامنش را می گیرم و التماس می کنم تا مگر از تقصیر من صرفنظر کند.

بدنبال مالك اشتر، روان شد. مشاهده نمود، که او راه خود را بطرف مسجد کج کرد، بدنبالش به مسجد رفت. دید مالك به نماز ایستاد. منتظر شد تا نمازش را تمام کند، پس از آن رفت و با تضرع و لابه، خودرا معرفی کرد و گفت من همان کسی هستم، که نادانی کردم، وبه تو جسارت نمودم.

مالك گفت: به خدا قسم، به مسجد نیامدم، مگر به خاطر تو، زیرا فهمیدم، تو نادانی و گمراهی و بی جهت، به مردم آزار میرسانی. دلم به حالت سوخت. آمدم درباره‌ات دعا کنم. و از خداوند هدایت تورا به راه راست بخواهم. نه، من آنطور قصدی که تو گمان کرده‌ای، درباره‌ات نداشتم.

در این داستان، مالك اغماض را که همان سکوت مربّی، در مقابل عمل بد تربیت شونده است پیشه خود ساخت. در بسیاری موارد، وظیفهٔ مربی در مقابل عمل خلاف متربی سکوت است و مربّی‌ای سکوت را پیشه خود میسازد که دارای علم و دانش است، ودر حدیث از زبان علی(ع) است که:

«اِنَّ لِلْعالِمِ ثَلاثَ عَلاماتٍ، اَلْعِلْمِ واَلْحِلْمِ واَلصَّمْتِ....»

دانشمند واقعی، دارای سه علامت است:

۱ـ دانش و علم، ۲ـ حلم و بردباری، ۳ـ سکوت و آرامش.

مقصود از اغماض، در این جا باز نوعی همراهی، و مساعدت با

تربیت‌شونده است تا تربیت‌شونده راه صحیح را، بازیابد، اغماض در این مرحله صرفاً جهت و هدف تربیتی دارد، وگرنه در مسائل اصولی اغماض بی‌معنی است. همانطور که کفار قریش به‌پیامبر اسلام(ص) پیشنهاد کردند که بتهای مارا پرستش کن، تا ما، در مقابل، خدای تورا پرستش کنیم.

که سورهٔ کافرون، بر پیامبر نازل می‌شود، درباره شأن نزول این سوره در تفسیر نمونه چنین آمده است[۲۹] در روایات آمده است که این سوره درباره گروهی از سران مشرکان قریش، نازل شده، مانند (ولیدبن مغیره) و (عاص‌بن وائل) و (حارث‌بن قیس) و (امیه‌بن خلف) و.... گفتند، ای محمد، تو بیا، از آئین ما پیروی کن، ما نیز از آئین تو، پیروی می کنیم. و تورا در تمام امتیازات خود، شریك میسازیم، یکسال تو خدایان مارا، عبادت کن! وسال دیگر، ما خدای تورا عبادت می کنیم، اگر آئین تو بهتر باشد، ما در آن با تو شریك شده‌ایم، و بهره خودرا گرفته‌ایم. واگر آئین ما بهتر باشد، تو در آئین ما شریك شده، و بهره‌ات را از آن گرفته‌ای!

پیامبر(ص) فرمود: پناه برخدا که من چیزی را همتای او قرار دهم.
گفتند: لااقل بعضی از خدایان مارا لمس کن، و از آنها تبرك بجوی. ما تصدیق تو می کنیم، و خدای اورا می‌پرستیم.

پیامبر(ص) فرمود: من منتظر فرمان پروردگار هستم.

در این هنگام سورهٔ «قُلْ یا اَیُّهَا الْکافِرون» نازل شد، و رسول الله

۲۹ ــ تفسیر نمونه جلد ۲۷ چاپخانه امیرالمؤمنین قم آذرماه ۱۳۶۶، صفحه ۳۸۴.

به‌مسجدالحرام آمد، در حالی که جمعی از سران قریش، در آنجا جمع بودند، بالای سر آنها ایستاد، و این سوره را تا آخر بر آنها خواند، آنها وقتی پیام این سوره را شنیدند، کاملا مأیوس شدند، و حضرت و یارانش را آزار دادند.

بنابراین، در مسائل اصولی، اغماض معنی ندارد، و همانطور که پیامبر(ص) دست رد، برسینهٔ مشرکین زد، وآنها را بکلی مأیوس کرد، بدون آنکه بخواهد با آنها درگیر شود. و این سرمشقی است، برای همهٔ مسلمانان، که در هیچ شرائطی، در اساس دین و اسلام، با دشمنان سازش نکنند. آن چه ما تحت عنوان اغماض، مطرح کردیم، اغماض تربیتی است، و آن برای این است که، باز هم به‌تربیت‌شونده فرصت داده باشیم که خودش را اصلاح کند، و شاید از راه اغماض، بتوان تربیت‌شونده را به‌جاده مستقیم، هدایت و رهنمون کرد، واگر در این مرحله نیز موفقیت حاصل نشد، نوبت به‌مرحلهٔ دیگر میرسد، که شرح آن می آید.

فصل ششم

تنبیه غیربدنی (۳):

آگاه کردن بطور وضوح و روشن

و

ملامت و سرزنش

آگاه کردن بطور وضوح و روشن (تذکر مستقیم)

مربی وقتی که دید تربیت‌شونده از عمل ناپسند خود هنوز آگاه نشده‌است، وهمه راههای فرعی، و غیرمستقیم را رفته است، و نتیجه‌ای مثبت نگرفته است، وبه‌هدف تربیتی نائل نشده است. در اینجا است، که بطور روشن و بدون ابهام، خطا و اشتباه تربیت‌شونده را مطرح میسازد.

اما نه در جلوت، وملاء عام، بلکه در خلوت و تنهایی، آن عمل ناپسند را گوشزد میکند، آگاه کردن بطور وضوح، باید از روی دوستی و توأم با نصیحت و خیرخواهی باشد، نه از روی بغض و کینه، که در اینصورت نتیجهٔ عکس میدهد. آگاه کردن از عمل بد، حتماً باید در خفی، و پنهانی باشد. زیرا در ملاء عام، فرد را دچار عقدهٔ حقارت میکند.

در حدیثی علی(ع) می‌فرماید: «نُصْحُكَ بَيْنَ الْمَلاَءِ تَقْريعٌ»[1] این که در بین مردم کسی را پنددهی، این نکوهش است، نه‌پند، البته تذکر مربی آگاه هم، خود مراتبی دارد. بعضی جاها اصلاً نفس تذکر مهم است. چنانکه قرآن خطاب به‌پیامبر اسلام(ص) می‌فرماید:

«فَذَكِّرْ اِنَّما اَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ»[2]،

تذکر بده تو تنها تذکردهنده‌ای و بر آنها سیطره نداری، بعضی جاها

۱ ــ غررالحکم صفحه ۷۷۵.

۲ ــ سورهٔ غاشیه آیه ۲۱و۲۲.

تذكر علاوه بر این که مهم است، نفع هم دارد «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»[۳]، یاد آوری کن که آنها که اهل ایمانند از یاد آوری تو بهره مند می‌شوند، ودر بعضی جاها تذکر خوف دربردارد، که قرآن می‌فرماید: «فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخافُ وَعِيدِ»[۴] به‌وسیله قرآن کسانی را یاد آوری کن که از وعید و بیم دادن من می‌ترسند.

از این تعبیرات نه‌تنها مقام پیامبر(ص) شناخته میشود بلکه معلوم میشود، که هر کسی از تذکرات پیامبران، بهره‌مند نمیشود، بلکه کسانی بهره‌مند می‌شوند، که زمینهٔ ایمان و خوف از عذاب داشته باشند، به‌حضرت موسی (ع) می‌فرماید:

«...اَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِاَيّامِ اللّهِ[۵]»

قوم خودرا از ظلمات خارج گردان، و آنهارا به‌سوی نور رهنمون شو، و روزهای خدا را به آنها یاد آوری کن.

به‌موسی و هارون می گوید:

«اِذْهَبا اِلىٰ فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغىٰ فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَيِّناً لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ اَوْ يَخْشىٰ[۶]».

نزد فرعون بروید، که او سخت براه طغیان شتافته، وبانرمی بااوسخن بگوئید، شاید متذکر شود، و به‌خود آید، یا بترسد.

۳ـ سورهٔ ذاریات آیه ۵۵.

۴ـ سورهٔ ق آیه ۴۵.

۵ـ سورهٔ ابراهیم آیه ۵.

۶ـ سورهٔ طه آیات ۴۳ و ۴۴.

جالب این است که توصیه میکند، که تذکرات موسی و هارون، باید به‌نرمی باشد نه به‌درشتی، و خشونت، زیرا تنها در صورت نرمی و ملایمت است که احتمال متذکر شدن فرعون وجود دارد. اما در صورت خشونت، هرگز.

در بعضی مواقع، برای اینکه طرف به گمراهی نیفتد، در همان صحنه باید فرد را آگاه کرد، چنانکه (در یکی از رویدادهای زندگانی رسول گرامی اسلام(ص) قضیه‌ای اتفاق افتاد که آن حضرت برای رفع تهمت، مراتب را اعلام فرمود) و رسول خدا(ص) از این تهمت، خویشتن را خلاص کرد. یکی از اصحاب پیغمبر(ص) آن حضرت را شبی همراه همسرش دید، که بخانه می‌رفتند رسول خدا(ص) از ترس آن که مبادا توّهم و وسوسه‌ای برای آن شخص ناظر صحنه بهم رسد، و تصور کند که پیغمبر(ص) با زن بیگانه‌ای همراه است، بآن شخص فرمود: فلانی! این زن، همسر من فلان کس است، و با این هشدار به‌وی فهماند، که چرا با این زن، همراه میباشد. چون بیم آن داشت که ابلیس با تلبیسات و وسوسه‌انگیزی خود، در آن شخص سوء ظنی ببار آورد. (لذا برای آن رفع توهم، به‌وی اعلام کرد، که این زن، همسر قانونی من است.)[۷]

اگر در مرحله تذکر مستقیم، نتیجه تربیتی حاصل نشد، نوبت به مرحلهٔ دیگر میرسد، که شرح آن می آید.

۷ ـ اسلام و تعلیم و تربیت بخش دوم، تعلیم: دکتر سید محمدباقر حجتی چاپ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، صفحات ۱۳۲ ـ ۱۳۱.

۶ـ ملامت و سرزنش:

ملامت از راه و روشهایی است که در تربیت اسلامی، به میزان قابل توجهی استفاده میشود. منظور ما از ملامت، نوعی سرزنش است، که معمولاً پس از ارتکاب یك عمل ناصواب، که پیش از آن تذکری دربارهٔ عواقب سوء آن، داده شده است بکار می رود.

به هنگامی که مربی تذکری به کودك داده و او آن را مورد تأیید و عمل قرار نداده، و مجدداً مرتکب آن شده است، باید مورد سرزنش و ملامت قرار گیرد، و این ملامت به حقیقت تذکر مجدد به کودك است، تا دریابد که عمل او ناصواب بوده و دیگر آن را تکرار نکند[۸].

البته در بعضی از احادیث، از ملامت کردن بخاطر گناه، نهی شده است که در اینجا چند نمونه می آوریم،

عن علی بن الحسین (ع) قال، کانَ آخِرُ ما اَوْصی بِه الْخِضْرُ موسی بن عِمران عَلیهما السّلام: قالَ لا تُعَیِّرَنَّ اَحَداً بِذَنْبٍ[۹].

حضرت سجاد (ع) فرمود: آخرین وصیّت خضر عالم به موسی بن عمران این بوده است، که گفت: هرگز کسی را به سبب گناهش، ملامت و سرزنش ننمائید.

۸ ـ تربیت و بازسازی کودکان، دکتر علی قائمی امیری، مرکز مطبوعات دارالتبلیغ اسلامی قم خردادماه ۱۳۶۰ ص ۳۵۱.

۹ ـ بحار جلد ۱۶ صفحه ۱۶۴.

عَنِ الصادِقِ علیه السلام: «اِذا وَقَعَ بینكَ، بَیْنَ اَخیكَ هَنَةَ فَلا تُعَیِّرهُ بِذَنْبٍ»[۱۰].

امام صادق(ع) فرموده است: اگر بین تو و برادر مسلمانت چیزی اتفاق افتاد، او را برای گناهش، مورد ملامت و توبیخ قرار مده.

قال علی علیه السلام: «رُبَّ مَلومٍ وَلاذَنْبَ لَهُ»[۱۱]، علی(ع) فرمود: چه بسا کسی مورد ملامت و سرزنش واقع می‌شود، با آن که گناهی ندارد.

در اینجا مقصود از ملامت و سرزنش، جنبهٔ تربیتی آن است. در حقیقت ما برای نهی یك عمل ناپسند، تذکرات لازم را جهت اصلاح کودك، به وی می‌دهیم به عبارت دیگر مربی، وقتی مشاهده کرد که تمام مراحل تربیتی قبلی، سودی نبخشید، ودر تربیت‌شونده اثر نداشت، به موقع و خالی از هرگونه زیاده‌روی و تندروی ملامت و سرزنش را اعمال می‌کند. در هرحال باید طوری با کودك رفتار شود، که ملامت و سرزنش اثرات منفی نداشته باشد. زیرا اگر ملامت و سرزنش بجا نباشد، آتش لجاجت تربیت‌شونده، شعله‌ور می‌شود. چنانکه حضرت امیر(ع) می‌فرماید:

«الاْفراطُ فِی الْمَلامَةِ تَشُبُّ نیرانَ اللِّجاجِ[۱۲].»

زیاده‌روی در ملامت و سرزنش، آتش لجاجت را شعله‌ور می‌سازد، البته ملامت و سرزنش، خود مراتبی دارد که از آسان شروع می‌شود و به سخت می‌رسد، مثلاً ملامت و سرزنش می‌تواند یك نگاه عادی یا عمومی

۱۰ ــ مستدرك جلد ۲ صفحه ۲۰۵.

۱۱ ــ فهرست غررالحکم صفحه ۳۵۹.

۱۲ ــ تحف‌العقول ص ۸۴.

باشد، و یا می‌تواند یك نگاه توام با معنی باشد، یا یك نگاه توام باشدت باشد، یا یك نگاه معنی‌دار و به‌زبان آوردن پی آمد عمل خلاف در قالب یك داستان باشد. مراتب ملامت به‌سن فرد و درك او از مسائل دارد، و ملامت کننده باید دارای مقام استعلا نسبت، به‌ملامت‌شونده باشد. ودر ملامت و سرزنش باید از افراط و تفریط پرهیزشود زیرا ممکن است عوارض روانی به‌همراه آورد. اگر مربّی در این مرحله نیز موفق نشد. نوبت به‌مرحله دیگر می‌رسد.

فصل هفتم

تنبیه غیربدنی(٤):

چهره درهم کردن و قهر کردن

۷- چهره درهم کردن، ومحروم کردن:

شاید تصور بعضی براین باشد که چهره درهم کردن مرحله‌ای از ملامت و سرزنش باشد، و به‌عبارتی دیگر چهره درهم کردن در، درون ملامت قرار دارد. اما مابین چهره درهم کردن، و ملامت فرق می گذاریم زیرا در ملامت و سرزنش ممکن است تربیت‌شونده، را بوسیله یك تذکر شفاهی یا کتبی که توام با شدّت است، سرزنش کرده باشیم. و احتمال اینکه اصلاح شود، و عمل ناپسند خود را ترك نماید، زیاد است، ولی اگر اصلاح نشد، و مربّی به‌هدف تربیتی نرسید، مربّی باید چهره را درهم کشد، خطهای پیشانی را به‌هم نزدیك کند، وبه‌تربیت‌شونده بفهماند، که از کار ناپسند او ناراحت است. اما ناراحتی را به‌زبان نیاورد، که ممکن است در بعضی موارد، با عکس‌العمل نامناسب تربیت‌شونده، روبرو شود، همانطوریکه علی(ع) فرمود: «نَکیرُ الجَوابِ مِنْ نَکیرِ الْخَطابِ»[1] بد جواب شنیدن از بد خطاب کردن برمی خیزد.

همراه با چهره درهم کردن ممکن است تربیت‌شونده را از چیزی محروم کنیم، و غرض ما از محروم کردن عبارتست از دور داشتن کودك از چیزی که مورد علاقه اوست، فی‌المثل کودك به‌بازی، به‌اسباب‌بازی،

۱ ــ بحارالانوار جلد ۲۳ ص ۱۱۴ و غررالحکم صفحه ۷۷۵.

به‌مهر و محبت والدین، به‌غذاها و خوراکیها علاقمند است، بر او بسیار گران می آید که اورا از این امور بازدارند. و بخاطر رسیدن مجدد به آن، حاضر است دست از ناسازگاریها بردارد، شك نیست که محروم کردنها، باید محدود، و به‌تناسب سن، فهم و درك کودك و میزان تحملش باشد[۲] محرومیت از تفریح، و غذای مورد علاقه‌اش، و همچنین محرومیت در بازی کردن با دوستان ممکن است روی کودك ناسازگار، تأثیر مطلوب بگذارد، واحتمال این که در این مرحله ما به‌هدف تربیتی برسیم زیاد است.

محروم کردن طفل، و بخصوص دور داشتن او از محیط خانوادگی، ممکن است زمینه عقده را، در او ایجاد کند. بگونه‌ای که جهت نجات خود ناچار می‌شود عقیده اطرافیان را به‌خود جلب کند، در برابر خانواده به‌لجاجت، وادار شده و یا خود به‌خود منزوی گردد. کودك با خود حساب می کند، به‌هنگامیکه والدینش با او چنین باشند تکلیف او با دیگران، کاملاً روشن است، حتی بسیاری از کمروئی ها، انزواطلبی ها وحتی تن‌دردادن، به‌فسادها ودنائت‌ها، ازهمین امرمنشاء می گردد[۳].

در اجرای محروم کردن کودك، باید قیافهٔ گرفته وافسرده‌ای بخود گرفت، و به‌طفل باید نشان داد که به‌خاطر او ازاین امر ناراحتیم، چند نکته

۲ ــ تربیت و بازسازی کودکان: دکتر علی قائمی امیری ــ انتشارات دارالتبلیغ اسلامی قم ص۳۵۲.

۳ ــ تربیت و بازسازی کودکان: دکتر علی قائمی امیری ــ انتشارات دارالتبلیغ اسلامی قم ــ ص۲۵۳.

دیگر را، باید در چهره درهم کردن و محروم کردن رعایت کرد، نخست اینکه میزان آن بحدی باشد که طفل بتواند آنرا تحمل کند. دیگر این که آنچنان مکرر نشود که ارزش خودرا از دست بدهد، و دیگر اینکه میزان آن متناسب با جرم و خطای کودک باشد، و اگر کودک به‌خطای خودش پی برد، و متوجه شد، باید رهایش کنیم، ودر این مرحله باید سعی شود که اسرار برملاء نگردد. زیرا در این صورت کودک وقیح‌تر، می‌شود و نکته دیگر اینکه از نظر سنی باید کودک را نیز در نظر گرفت، پرواضح است که وقتی سنّ در نظر گرفته می‌شود، باید میزان خطای تربیت‌شونده را کم یا زیاد کرد، البته چهره‌درهم کردن و محروم کردن را صرفاً به‌خاطر این انجام می‌دهیم که یك هدف تربیتی را دربردارد. و اگر به‌هدف تربیتی نرسیم، نوبت به‌مرحله دیگر است، که توضیح آن می آید.

۸ـ قهر کردن:

قهر در لغت به‌معنای چیره‌شدن، غلبه کردن، چیرگی آمده است [۴]. در بعضی از سیستمهای تربیتی، از جمله سیستم تربیتی اسلام، می‌توان از قهر بعنوان عامل جهت‌دهنده، براهی ارزنده، و بازدارنده از اعمال ناپسند، استفاده کرد. باید توجه داشت، که این شیوه در بازداشتن از اعمال ناروا،

۴ ـ فرهنگ‌فارسی عمید تالیف حسن عمید، موسسه انتشارات امیر کبیر تهران ۱۳۶۲، ص ۸۰۳.

خود سودمند است. درصورتی که از روی اصول و قواعد صحیح انجام گیرد.

در قرآن[۵] چنین آمده است: (**هو القاهر فوق عباده**) یعنی خداوند بر بندگان خود چیره و مسلط است. این معنی با معنی اصطلاحی جور، در نمی آید. جز این که بگوییم، شخص قهر کننده باقطع ارتباط، سعی می کند چیرگی خودرا ظاهر سازد، کلمه دیگری که معنایی معادل با قهر کردن دارد و آن کلمه عبارت از هجران است، بازدرقرآن داریم

«**وَاهجُرهُمْ هِجراً جَمیلاً**»[۶]. یعنی با زیبایی، و ظرافت آنان را ترک کن. وباز در مورد زنان می فرماید:

«**وَاهجروهن فی المضاجِع**»[۷] یعنی: زنانی که با همسرانشان راه ناسازگاری در پیش می گیرند، مردانشان باید از خوابگاه آنها دوری گزینند.

البته قرآن در این جا هم، مراحلی را مطرح می کند که ما عیناً ترجمه آیه ۳۴ سوره نساء را می آوریم: «مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است بواسطه آنکه مردان از مال خود باید بزن نفقه دهند. پس زنان شایسته، و مطیع در غیبت مردان، حافظ حقوق شوهران باشند، وآن چه را که خدا به‌حفظ آن امر فرموده. نگهدارند، وزنانی که ازمخالفت و **نافرمانی** آنان، بیمناکید، باید نخست آنها را موعظه کنید، اگر مطیع

۵ـ سوره انعام آیه ۱۸.

۶ـ سوره المزمل آیه ۱۰.

۷ـ سوره النساء آیه ۳۴.

نشدند، از خوابگاه دوری گزینید. باز مطیع نشدند، آنها را به‌زدن تنبیه کنید، چنانچه اطاعت کردند، دیگر بر آنها حق هیچگونه ستم ندارید، که همانا خدا بزرگوار و عظیم‌الشان است.»

پس هجر و هجران به‌معنای قهر کردن آمده است. و قهر کردن یکی از طریقه‌های اصلاحی است. قهر کردن گاهی ممکن است بصورت حرف نزدن، زمانی بصورت بی‌اعتنایی، گاهی بصورت بحساب نیاوردن، وبه‌بازی نگرفتن کودك باشد. بگونه‌ای که طفل حس کند پدر، با او میانهٔ خوبی ندارد[۸].

شایان ذکر است که قهر کردن، نباید از روی ستیز باشد بلکه صرفاً قهر یك وسیله تربیتی است که هدف تربیتی مربی را بر آورد، و شاید با قهر کردن تربیت‌شونده، از عمل غلط خود دست بردارد، توصیه شده است که قهر کردن طولانی نباشد، چنانکه فردی از فرزندش به‌موسی بن جعفر(ع) شکایت کرد. امام(ع) فرمود:

«لاتَضْرِبْهُ وَاهْجُرْهُ وَلاتُطِلْ[۹]» فرزندت‌را نزن، وبرای ادب کردنش، ازاو قهر کن. ولی قهرت طولانی نشود. و پیامبر(ص) فرمود:

«قِتالُ الْمُسْلِمِ کُفْرٌ وَسَبابُهُ فُسُوقٌ وَلاتَحِلُّ لِمُسْلِمٍ اَنْ یَهْجُرَ اَخاهُ فَوْقَ ثَلاثَةِ اَیّامٍ[۱۰]» جنگ با مسلمان کفر است، و ناسزا گفتنش گناه است، و روا نیست که مسلمانی بیش از سه‌روز با برادر خود قهر کند. اگر در خلال قهر

۸ ــ تربیت و بازسازی کودکان، دکتر علی قائمی امیری، ص ۳۵۳.

۹ ــ بحارالانوار، جلد ۲۳، ص ۱۱۴، محمدباقر مجلسی (ره).

۱۰ ــ نهج‌الفصاحه ابوالقاسم پاینده، ص ۴۴۴، حدیث ۲۰۸۵ انتشارات جاویدان چاپ سیزدهم.

کردن تربیت‌شونده عمل خلاف را ترک کرد، بهتر است مرّبی در حد امکان هدیه‌ای به او بدهد تا محبت او را جلب نماید. زیرا هدیه کردن محبت را جلب می نماید. وعلی (ع) فرمود:

«اَلهدّیَهُ تَجْلِبُ الْمَحَبَّتهُ»[۱۱] هدیه محبت را جلب می کند.

نکتهٔ دیگر این است، که معلمی که به کلاس درس می‌رود صحیح نیست، که از کلاس درس قهر کند، معلم وقتی قهر کند به ناتوانی، و عجز خود عملاً اقرار و اعتراف می کند. شاگردانی که او را به‌ستوه در آورده‌اند، خوشحال و شاد می گردند و این شادی نشانگر پیروزی آنان است، معلم نمونه بجای قهر کردن، می کوشد علت ناسازگاری کلاس را دریافته، آن را از بین ببرد تا کلاس درس، برای شاگردان، و خود معلم گیرا، و جالب باشد. معلم با قهر کردن عملاً به‌شاگردان خود، زبونی و ناتوانی را درس می‌دهد. و آنان یاد می گیرند تا در دشواریهای زندگی، بجای استقامت و پایداری، به‌قهر و شکست، متوسل گردند[۱۲]! حال اگر شرایط لازم، برای قهر کردن با تربیت‌شونده فراهم شد، بعداز مدت کم آشتی می‌نماید، و قهر را طول ندهد، چنانکه در حدیث است (وقوله صلی الله علیه و آله: لاهجر بین المسلمین فوق ثلثة ایام[۱۳]).

۱۱ ـ غررالحکم ص۱۵.

۱۲ ـ چگونه باید تربیت کرد؟ مجید رشیدپور چاپ دوم، انتشارات کعبه، ص ۱۲۴.

۱۳ ـ الرسائل: امام خمینی (ره) موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ص ۴۷، چاپ سوم.

نکاتی مهمی، که در قهر کردن، باید به آن توجه کرد:

۱ـ مدت قهر طولانی نباشد.

۲ـ علّت آن برای کودك مشخص باشد، تا بعنوان يك عامل باز دارنده، بتوان از آن بهره جست.

۳ـ در قهر کردن، زمینهٔ جدایی کودك از دیگران، بوجود نیاید.

۴ـ اگر کودك متوجه عمل غلط خود شد، و عذرخواست، باید عذر اورا پذیرفت ودر صورت امکان، با هدیه‌ای محبت اورا جلب کرد.

۵ـ در قهر کردن با کودك، باید زمینه آشتی را فراهم کرد.

۶ـ زمینه آشتی را، خود مربّی باید فراهم کند.

۷ـ اگر طفل خود، از عمل بد خود، پشیمان نشد، مربّی باید زمینه‌هایی را، فراهم کند، که وی از عمل بد خود پشیمان شود.

۸ـ اگر طفل را رنجانده‌ایم، قهر و رنجش را، ادامه ندهیم، زود با او آشتی کنیم، و دلش را بدست آوریم.

۹ـ قهر کردن با کودك، باید هدف تربیتی داشته باشد.

۱۰ـ معلمی که به کلاس درس می‌رود، درست نیست که از کلاس درس، قهر کند. زیرا با این کار، زبونی و ناتوانی را، به‌شاگردان یاد میدهد.

فصل هشتم

تنبیه غیربدنی (۵):

اخطار و اخراج

۹ـ اخطار:

در مرحله قبلی، یعنی قهر کردن، اگر ما به‌هدف تربیتی دست نیافتیم، و تربیت‌شونده به‌راه رشد، هدایت نشد. باید بطور شفاهی یا کتبی، به‌او، اخطار کنیم. ومثلاً به‌او بگوئیم که دیگر جای تو، در این کلاس مدرسه نیست. اگر عمل خلافت تکرار شود، وبه‌او مثلاً مهلت یك هفته‌ای بدهیم، و بگوییم به‌تو یك هفته مهلت میدهیم، عملت را اصلاح کنی. اگر عملت را اصلاح نکردی، اخراج خواهی شد. البته در اخطار باید، کلمات طوری ادا شود، یا نوشته شود، که جوانب تربیتی ملحوظ شود، نه‌اینکه کلمات طوری ادا شود، که ناشی از کینه، و حسد باشد. یا این که کلمات توهین آمیز باشد. زیرا کلمات توهین آمیز، موجب عداوت و دشمنی میگردد. چنانکه پیامبر(ص)می فرماید:

«لاٰتَسُبُّوا النّاسَ فَتَکْسِبُوا الْعَداٰوَةَ لَهُمْ»[1] به‌مردم فحش وتوهین نکنید، زیرا موجب عداوت و دشمنی میگردد. بنابراین اخطار نباید موجب تحقیر فرد، یا افرادشود. قرآن می فرماید:

«وَقُلْ لِعِباٰدی یَقُولُوا الَّتی هِیَ اَحْسَن»[2] ای پیامبر به‌بندگان من بگو،

۱ ـ کتاب میزان الحکمه: المحمّدی الرّی شهری، المجلّد الرّابع، طبع مرکز نشر مکتب الاعلام الاسلامی، ص ۳۶۲.

۲ ـ سوره اسری آیه ۵۳.

در مقام گفتگو با مردم، از هر طبقه‌ای که باشند، به‌نیکی سخن گویند. واز گفتارهای زشت، پرهیز نمایند.

کسی که عنوان تربیت‌شونده را دارد از دوستان مربّی است. و مربّی باید از راهی که امکان دارد، در تربیت او سهل‌انگاری ننماید، ودر امر تربیت، به‌او احترام بگذارد، در حدیث است که:

«کَانَ اَبُوجَعْفَرٍ(ع) یَقُولُ: عَظِّمُوا اَصْحَابَکُمْ وَوَقِّرُوهُمْ وَلاَ یَتَهَجَّمْ وَبَعْضُکُمْ عَلَی بَعْضٍ[۳]»

امام باقر(ع) فرمود: دوستان خودرا گرامی بدارید. و با احترام با آنان برخورد نمایید. وبرخلاف ادب معترض یکدیگر نشوید.

اخطار باید از روی عدل، و همراه با نرمی، و بدور از خشونت باشد، و بر مبنای ظلم و تعدی، و عصبیت، و خود بزرگ بینی، و حسادت نباشد. که اگر این گونه باشد، اخطاردهنده، جایگاهش در دوزخ است. در حدیث می‌فرماید: «سِتَّةٌ یَدْخُلُونَ النَّارَ قَبْلَ الْحِسَابِ بِسِتَّةٍ، قِیلَ یَا رَسُولَ اللّهِ مَنْ هُمْ؟

قَالَ: اَلاُمَرَاءُ بِالْجَوْرِ، وَالْعَرَبُ بِالْعَصَبِیَّهِ، وَالدَّهَاقِینُ بِالْکِبْرِ، وَالتُّجَّارُ بِالْخِیَانَةِ، وَاَهْلُ الرُّسْتَاقِ بِالْجَهَالَةِ، وَالْعُلَمَاءُ بِالْحَسَدِ[۴].»

شش فرقه از مردم، بدون محاسبه و بازپرسی، بخاطر شش امر، در دوزخ افکنده می‌شوند. عرض کردند این شش فرقه چه کسانی هستند؟

۳ـ اصول کافی جلد دو، ص۱۷۳.

۴ـ منیة‌المرید فی آداب‌المفید والمستفید (آداب تعلیم و تعلم در اسلام) از شهید ثانی نگارش: دکتر سید محمدباقر حجتی، ص۴۵۸.

فرمود:

۱ـ امرا و فرمانروایان، به‌علت جور وستم.

۲ـ عرب و تازیان، بخاطر حَمیّت و عصبیّت جاهلی.

۳ـ رؤسا و اشراف، به‌علّت تکبر، و خودبزرگ بینی.

۴ـ تجّار و سوداگران، بخاطر خیانت.

۵ـ روستائیان، به‌علت نادانی.

۶ـ علما و دانشمندان، بخاطر حسد.

اگر اخطار، بصورت شفاهی بود، با بهترین وجه، با مخاطب سخن بگوییم علی(ع)فرمود: «اَجْمِلُو فی الْخطابِ، تَسْمَعُوا جَمیلَ الْجَوابِ[۵]» با مخاطب خویش، پسندیده و مؤدب، سخن بگویید. تا او نیز با شما با احترام جواب گوید. وبه‌این مضمون، احادیث دیگر، وارد شده است.

مثل: «نکیرُ الْجَوابِ مِنْ نکیرِ الْخطابِ[۶]» ناخوش داشتن جواب از ناخوش داشتن خطابست وباز فرمود: «لاتُسیءِ الْخِطابَ فَیَسُوءکَ نَکیرُ الْجوابِ[۷]» بد مکن خطاب را، پس بد آید تو را جواب بد.

نکاتی مهم که در اخطار باید به آن توجه شود؟

۱ـ در اخطار به‌تربیت شونده مدتی مهلت میدهیم، تا رفتار غلط خودرا اصلاح نماید.

۵ـ غررالحکم، ص۱۳۹.

۶ـ شرح بر غررالحکم ودرر الکلم ، آمدی: جمال‌الدین محمد خوانساری.انتشارات دانشگاه تهران، شماره مسلسل، ۲۶۷۸، ص۱۷۱.

۷ـ شرح بر غررالحکم ودرر الکلم، آمدی: جمال‌الدین محمد خوانساری ص ۳۰۰.

۲ـ در اخطار، باید کلمات طوری ادا شود، که جوانب تربیتی لحاظ شود، و اخطار با بهترین کلمات توأم باشد.

۳ـ اخطار نباید ناشی از کینه وحسد باشد.

۴ـ اخطار نباید برمبنای ظلم، وتعدی، و خود بزرگ بینی باشد.

۵ـ اخطار باید از روی محبت، و خیرخواهی باشد.

۶ـ اگر تربیت‌شونده، در اخطار، به‌خطای خود پی برد، و عذر خواست. عذر اورا بپذیریم.

۷ـ بهتر است اخطار در خفی باشد.

۸ـ اخطار نباید از روی جهل، و نادانی باشد.

۹ـ اخطار باید توأم با درایت و آینده‌نگری باشد.

۱۰ـ اخطار باید از روی علم و اطلاع باشد.

۱۰ـ اخراج:

آخرین مرحلهٔ تنبیه غیربدنی، اخراج است. یعنی اگر تمام مراحل نه گانه قبلی، از قبیل تذکر غیرمستقیم، تغافل، موعظه و نصیحت، اغماض و گذشت، تذکر مستقیم، ملامت و سرزنش، چهره درهم کردن، و محروم کردن و قهر کردن، و اخطار را رعایت کردیم، و تربیت‌شونده هدایت نشد، یك راه مانده است، و آن اخراج از کلاس به کلاس دیگر، یا از مدرسه به‌مدرسه دیگر است. اخراج نیز یك وسیله تربیتی است، و هدف این است که تربیت‌شونده اصلاح شود. بعضی از روانشناسان، معتقدند، که تغییر

محیط تربیتی، باعث دگرگونی روحی تربیت‌شونده میشود، و اورا به‌راه رشد میرساند. به‌هرحال اخراج از کلاس، یا اخراج از مدرسه، نهایت مرحله تربیتی تنبیه غیربدنی است. مرّبی محترم، باید در این مرحله با اولیاء تربیت‌شونده صحبت نماید. و مسایلی که براو گذشته است، برای آنها توضیح دهد. تا آنان در جریان کار تربیتی او قرار گیرند، و سر آخر به آنان بگوید، اگر صلاح فرزند خودتان را میخواهید باید به‌مدرسه دیگر برود. و اگر برای آنان مقدور نبود، و یا مشکلاتی در سر راه بود که به‌مدرسه دیگر برود، بشرطی در مدرسه خود میماند، که تأدیب شود واز ولی دانش آموز رسماً تعهد گرفته می‌شود که فرزند شما نیاز به‌تأدیب دارد ودر صورتی که به‌تأدیب تن دردهید، فرزند شما میتواند، در مدرسه خود بماند. ودر غیر این صورت، امکان ماندن، برای فرزند شما در مدرسه نیست. در مورد تأدیب توضیح لازم را بعداً خواهیم داد. نکات مهمی که در اخطار یادآوری کردیم. در مرحلهٔ اخراج نیز، باید به آن توجه کنیم. ذکر این نکته ضروری به‌نظر می‌رسد، که در تمام مراحل ده‌گانه تنبیه غیربدنی، نیت خودرا پاك کنیم که:

«نیّةُ الْمؤمِنِ اَبْلَغُ مِنْ عمله[۸]» نیت مؤمن بیشتر است از ثواب کردارش.

۸ ــ شرح فارسی شهاب‌الاخبار ــ انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۲۸۲ تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه تهران ۱۳۴۹ ــ ص ۲۲.

فصل نهم

تنبیه بدنی:

۱ـ هدف کیفر در اسلام

۲ـ انواع کیفر (تنبیه از نظر حقوق و فقه اسلامی)

ب ـ تنبیه بدنی :

همانطور که قبلاً بیان شد، اسلام طرفدار تنبیه است. منتهی تنبیه را، به‌عنوان آخرین روش تربیتی، برای مجرم یا مجرمین مطرح می کند. زمانی که مسئله تنبیه بدنی، بطور خاص در نظام تعلیم و تربیت طرح می گردد به مسئله تکلیف، اهمیت زیادی می‌دهد. یعنی اگر تربیت‌شونده، به‌سن تکلیف شرعی رسیده باشد و جرمی را مرتکب شده باشد باید کیفر ببیند با او مانند سایرین رفتار می‌شود. حال فرق نمی کند، اگر جرمی است، که باید حد بخورد. یا قصاص شود، یا دیه پرداخت نماید، یا تعزیر شود، باید نسبت به‌وی، حدود الهی اجرا شود.

اما در نظام تعلیم وتربیت رسمی که بیشتر تربیت‌شوندگان به‌سن تکلیف نرسیده‌اند، با کودکی که به‌سن تکلیف نرسیده چه باید کرد؟ آیا کودك، و نوجوان، مجاز است، هرگناهی را انجام دهد؟ آیا کودك، و نوجوان، مجاز است، نظام مجتمع تربیتی را به خطر اندازد؟ در این‌جا اسلام، برای چنین کودکانی، مسئلهٔ تأدیب را مطرح می کند. و علاوه براین درست است، که کودك حکم تکلیفی ندارد. امّا حکم وضعی اعمال، از او ساقط نمی‌شود.

هدف کیفر در اسلام:

با مطالعهٔ دقیق، در منابع کیفری اسلام، بخوبی بدست می آید که

هدف اسلام، از کیفر گناهکار، وجنایتکار، زجر، و تعذیب آنها، و مجرد تشفّی خاطر اولیاء دم، و مانند این امور نیست. غرض تأدیب، و تهذیب اخلاق مجرم بوجود آوردن جامعهٔ سالم، و بطور کلی، حفظ و حمایت مردم، از شرور، و مفاسد اجتماعی، و سقوط در پرتگاههای رذائل اخلاقی است. به‌قول بعضی از بزرگان، هدف کیفر، حفظ دین، نفس، نسل، عقل و مال است که ضروریات خَمْسْ نامیده می‌شود[1].

انواع کیفر (تنبیه) از نظر حقوق و فقه اسلام:

مجازاتهایی که اسلام، برای مجرمین مقرر کرده است. تحت عناوین زیر، خلاصه می‌شود. (ما هریك را بطور موجز، و مختصر، مطرح می کنیم، ودر تأدیب که بیشتر خاص کودکان، و نوجوانان است، بیشتر بحث می کنیم).

۱ـ حدود

۲ـ تعزیرات

۳ـ قصاص

۴ـ دیات

۵ـ تأدیب

۱ ـ مقالات حقوقی: دکتر ابوالقاسم گرجی جلد اول، چاپ اسفندماه ۱۳۶۵، انتشارات و تبلیغات وزارت ارشاد اسلامی، ص ۲۸۵.

۱ـ حدود:

حدود، جمع حدّ است، و حدّ در لغت، به‌معنای مختلف آمده است. (حایل میان دو چیز کناره‌چیزی، انتها، کرانه تیزی، دم تیغ، تا اندازه‌ای، هر خطا که برای آن عقوبتی مقدر باشد، مجازاتی، که اسلام به‌نص معیّن برای جرم تعیین کرده، و آن تنبیه بدنی، و مقدارش قطعی است. یعنی حدّاکثر و حدّاقل ندارد. فرق تعزیر، وحدّ آن است، که حدّ، در شرع معیّن است، لیکن تعزیر، به‌رأی امام بسته است. وحدّ به‌شبهه ساقط شود، لیکن تعزیر با شبهه هم واجب است. و حدّ، بر کودك نیست، و تعزیر، بر کودك لازم است. و حدّ بر ذمّی جاری شود. لیکن تعزیر بر او نیست.[۲]

حدّ، در لغت‌نامهٔ دهخدا به‌معانی مختلف آمده است. از قبیل دفع، منع بازداشتن از کاری و... ودر اصطلاح حقوق جزای اسلامی، در کتب فقه، مقابل قصاص است، و آن اجزاء مجازات بدنی باشد. در اثر ارتکاب اموری چند، ومقدار آن معین است. حدّ و تعزیر، هردو از اقسام مجازات بدنی است. لکن در حدّ، مقدار مجازات ثابت ومعین است ودر تعزیر مقدار آن منوط بنظر حاکم است. اختلاف جرائم، موجب‌شده، که برای هریك حدّ دیگری مقرر شود. چنانکه حدّ زنا ۱۰۰ تازیانه است. و حدّ محارب کشتن است. محقق حلّی گوید: «**کل ماله عقوبة مقدره یسمی حداً وما لیس کذالك یسمی تعزیراً**» حدّ حق‌الله است. و قصاص حق‌الناس. و آن عقربتی است

۲ ـ فرهنگ‌فارسی: دکتر محمد معین ص ۱۳۴۲، مؤسسه انتشارات امیر کبیر چاپ چاپخانه سپهر تهران.

که شامل ضرب، و قتل، وقطع، می باشد. پس کفارات، از آن بیرون است، که آنها جنبه عبادتی، و عقوبتی را توام دارند. و نیز خراج از آن جداست. چه آن مؤنه ایست، که جنبه عبادتی نیز دارد...[۳] جرائمی که برای آنها در قرآن «حدّ» تعیین شده است عبارتند از:

سرقت، محاربه با خدا، افساد در زمین، زنا وقذف، که میتوان برای اطلاع بیشتر، به کتب فقهی مراجعه کرد. در مورد حدود، در کتاب مقالات حقوقی[۴] چنین آمده است: حدود، آن کیفرهایی است، که شارع مقدّس در کتاب و سنّت در مقابل برخی از گناهان، کماً بلکه احیاناً «کیفاً» تعیین نموده است. گناهانی که کیفر آن، از طرف شارع مقدّس تعیین شده است، عبارت است از: زنا، سَحْق، قِیادة، قَذْف، نوشیدن مسکر، دزدی، مُحارَبه، ارتداد، وچند گناه دیگر.

۲ـ تعزیرات:

تعزیرات جمع تعزیر است، به معنی نکوهش کردن، ملامت کردن، مالیدن، مالش دادن، گوشمال دادن، ادب فرمودن، مجازات کردن.

تعزیر، در لغت نامه دهخدا، به معنی ذیل آمده است: نکوهیدن، ملامت کردن، ودر اصطلاح فقهی شرعاً تأدیبی است، مادون حدّ شرعی... و

۳ ـ لغت‌نامه دهخدا، جلد۱۸ صفحات ۳۷۷و۳۷۹و۳۸۰.

۴ ـ مقالات حقوقی دکتر ابوالقاسم گرجی، جلد اول، صفحات ۲۸۵ و۲۸۶ چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

فرق بین تعزیر، و حدّ آن است که حدّ معین است. امّا تعزیر، منوط به رأی امام، یا حاکم می‌باشد ر حدّ در شبهات برطرف، و تعزیر، با شُبَهات واجب می‌گردد و حدّ بر کودك واجب نشود. اما تعزیر، شرعاً بر کودك هم وارد است. تعزیر، ضربی کمتر از حدّ باشد، و یا سخت‌ترین ضرب سیاست، و عقوبت، تأدیب کمتر از حد است. تعزیر کردن=عقوبت کردن [۵].

در کتاب مقالات حقوقی، در مورد تعزیرات چنین آمده است: و آن کیفرهایی است، که کم وکیف آن، از طرف شارع مقدس تعیین نشده است. وهمین مقدار به حاکم شرع اجازه داده است، که هر مقدار که صلاح میداند، مرتکب گناه را، تأدیب نماید [۶]. ودر مورد جرائم تعزیر، می نویسد گناهانی، که برای آنها کیفر خاصی تعیین نشده، مانند: رشوه‌خواری، رباخواری، خیانت در امانت، غش، و غیره کیفر آن تعزیر است. و تعزیر، از توبیخ آغاز، و به‌قتل منتهی میگردد [۷].

۳ـ قصاص:

به‌معانی زیر آمده است: مانند آن‌چه داده باشی بازستدن، کشندهٔ یکی را کشتن، کین کشی مثل، مقاصة، کشنده را بازکشتن و جراحت کردن، عوض جراحت. و چیزی را به‌بدل چیزی فراگرفتن. و فارسیان

۵ ـ لغت‌نامه دهخدا، علی‌اکبر دهخدا شمارهٔ مسلسل ۱۰۲، چاپخانهٔ دانشگاه تهران.

۶ ـ مقالات حقوقی: دکتر ابوالقاسم گرجی جلد اول ص۲۸۶ چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۷ ـ مقالات حقوقی: دکتر ابوالقاسم گرجی جلد اول ص۷۳ چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

به‌معنی مطلق تعزیر، با لفظ کردن، استعمال نمایند. **ولکم فی القاص حیوة یا اولی الالباب** (آیه ۱۷۶ ازسوره ۲) در اصطلاح فقهی مانند جرم مرتکب شده، مجرم را مجازات کردن، بشر در دوره‌های اولیه، برای مجازات حدّی قائل نبود، و ارتکاب جرم ناچیزی، کافی بود، در حق او مجازات نامحدودی را، ایجاب کند، چنان که گاه اتفاق می‌افتاد، برای سرقت مالی، خون عده زیادی، ریخته می‌شد. ولی این وضع ناگوار، پایدار نماند، و قانون قصاص وضع شد، وبه‌موجب آن مجازات مجرم، متناسب باجرم ارتکاب شده، مقرر گردید. ودر قاموس کتاب مقدس آمده، قصاص را در شریعت موسوی، دو بنیاد بود:

۱ـ نگاهداری مردم را از عواقب و نتایج گناه.

۲ـ برپا داشتن انصاف و داد بتوسط مجازات گناهکاران، برحسب کردار ایشان، و قصاص برد و بهره، بود یکی مرگ ارزانی، و دیگر بطور دیگر.

۱ـ مرگ ارزانی، و میرانیدن، یا سنگسار کردن است. که تمام مردم معاریف، در آن شرکت داشته باشند. و یا به دار کشیدن یا سوزانیدن.

۲ـ قصاص بدون قتل است، که بر قواعد مجازات، برپا بود. واین مطلب درجایی که ضرری سهواً و یا عمداً از کسی نسبت به کس دیگر، وارد شده باشد معمول بود[8]. در فرهنگ معین[9] قصاص به‌معنی پاداش دادن،

۸ ـ لغت‌نامه دهخدا، علی‌اکبر دهخدا شماره مسلسل ۵۷، چاپخانه دانشگاه تهران، صفحات ۳۱۷، ۳۱۸، جلد ۳۷.

بدین نحو، که کشنده را بکشند، و ضارب را به ضرب، و جارح را به جرح، تنبیه کنند (به همان نحو که عمل کرده بود)...

در کتاب مقالات حقوقی[10] در مورد قصاص، آمده است: انتقام بدنی از کسی که بصورت عمد، و عدوان، مرتکب شده است، قصاص نامیده میشود، بدیهی است عملی، که بعنوان قصاص انجام می گیرد باید با عملی که جانی نسبت به مجنیٌ علیه مرتکب شده است، تساوی کامل داشته باشد. مگر در صورتی که نص خاص برخلاف آن، دلالت داشته باشد. استاد شهید مطهری (ره) می فرماید[11]: میدانیم که قرآن، در قوانین جزایی، طرفدار قصاص است. ودر مواردی، که کسی به عمد، و بدون عذر، بیگناهی را، نفس محترمی را، ازبین می برد. اسلام اجازهٔ قصاص می دهد. که این را به مجازات او را اعدامش کنند. در این جا این مسئله پیش می آید که این قاتل، یك نفر را کشته، حالا ما چرا فرد دیگری را، بکشیم؟ پس اگر کشتن کار بدی است، ما چرا بعنوان قصاص این کار بد را تکرار کنیم. قرآن می گوید: (وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوٰةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ) این کشتن این چنین را، کشتن را ماتع و میراندن، تلقی نکنید. این را حیات، و زندگی تلقی کنید. ولی نه زندگی فرد. بلکه زندگی جمع. یعنی با قصاص

۹ ـ فرهنگ فارسی معین، دکتر محمد معین موسسه انتشارات امیر کبیر چاپ چاپخانه سپهر تهران، ص ۲۶۷۹.

۱۰ ـ مقالات حقوقی جلد اول دکتر ابوالقاسم گرجی ص ۲۸۶، چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۱۱ ـ تعلیم و تربیت در اسلام: آیت‌الله مطهری (ره) انتشارات الزهرا تهران صفحه ۳۰۴.

یك نفر متجاوز، حیات جامعه، و افراد دیگر را، حفظ کرده اید. شما اگر به متجاوز، و قاتل، که یك نفر را کشت، مهلت دهید؛ و جلوگیری نکنید؛ فردا کس دیگر، و پس فردا دیگری، و بالاخره در آینده؛ ده ها، نفر دیگر، پیدا میشوند، و ده ها نفر دیگر را، خواهند کشت. پس این را کم شدن افراد جامعه تلقی نکنید. حفظ بقای جامعه تلقی کنید. این را میراندن، تلقی نکنید. زندگی تلقی کنید. یعنی قصاص معنیش دشمنی کردن با انسان نیست. دوستی کردن با انسان است.

۴ـ دیات:

در کتاب مقالات حقوقی، در مورد دیات چنین آمده است: غرامتهای مالی را که شخص جانی، در جنایتهای غیر عمدی، باید بپردازد؛ دیات (جمع دیه) گویند. همینطور در جنایتهای عمدی در صورتی که مجنیٌّ علیه یا اولیاء او به جای قصاص به دریافت غرامت مالی،
صلح کنند. مقدار این غرامتها؛ در شریعت اسلام، غالباً تعیین شده است. ولی مجنی علیه، یا اولیاء او، می توانند؛ از لحاظ مقدار، با جانی صلح کنند[۱۲]. در فرهنگ فارسی معین[۱۳] دیه، به معنی پولی که قاتل، یا اقوام او،

۱۲ ـ مقالات حقوقی جلد اول، دکتر ابوالقاسم گرجی، ص ۲۸۶، چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۱۳ ـ فرهنگ فارسی معین، دکتر محمد معین مؤسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ چاپخانهٔ سپهر تهران، ص ۱۶۰۴.

برای جبران قتلی که واقع شده، پردازد. و به‌معنی خونبها، آمده است.

در لغت‌نامهٔ دهخدا[۱۴] دیه به‌معنی خونبهای کشته دادن، و خونبها دادن، آمده است. در المنجد[۱۵] آمده است که دیه، مصدر است و در اصل (ودی) بوده که واو آن‌را حذف نموده، و در عوض (ه) به آخرش افزوده‌اند. جمع آن دیات است. و به‌معنی مایعطی من المال، بدل نفس القتیل. آن چه عطا می‌شود از مال، در عوض فرد کشته شده، آمده است.

۱۴ ـ لغت‌نامهٔ دهخدا، علی‌اکبر دهخدا، جلد ۲۴، ص ۶۱۴.

۱۵ ـ المنجد الابجدی: مؤسسه فقیه طبع و نشر تهران، ایران، ۱۳۶۳، چاپ احمدی، ص ۴۵۳.

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

فصل دهم

تأدیب:

۱ـ تأدیب
۲ـ اصل و میزان تأدیب بر اطفال در احادیث معصومین(ع)
۳ـ بحثی دربارهٔ تأدیب بچه نابالغی که زنا و سرقت کرده است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۵ـ تادیب:

این کلمه نیز، کم و بیش مانند تنبیه، در جملات و یا موضوعات خاص، وبه‌فراخور مسئله، به‌چند معنی آمده است، از ریشهٔ ادب بوده، ودر لغت‌نامهٔ دهخدا[۱] تأدیب، به‌معنی ادب آموختن کسی را، ادب کردن، ادب دادن، آموختن طریقهٔ نیک، تربیت نمودن، جمع آن تادیبات است، آمده است.

در فرهنگ معین[۲] تأدیب به‌معنی ادب آموختن، فرهیختن، بازخواست کردن کسی‌را برای کاربد، گوشمال دادن، گوشمالی آمده است.

آنچه از توضیحات فوق برمی آید نشانگر این است، که تمامی معانی بر بیدار کردن، و هوشیار کردن فرد، برای فراگیری مطلبی، یا مسئله، یا موضوعی، اتفاق‌نظر دارند. و گاهی گوشمالی، و تنبیه‌سبک را، لازمه یادگیری می‌دانند.

در المنجد[۳] تأدیب، از ریشه ادب، وبه‌معنی المُعاقبة علی اساءة.

۱ ـ لغتنامهٔ دهخداء علی‌اکبر دهخدا چاپ سیروس انتشارات مجلس شورای ملی شماره مسلسل ۲۸، ص ۲۵۹.

۲ ـ فرهنگ‌فارسی معین، دکتر محمدمعین، موسسه انتشارات امیرکبیر چاپخانه سپهر تهران، ص ۱۰۱۵.

۳ ـ المنجد الأبجدی، موسسه فقه، طبع و نشر تهران، ایران ۱۳۶۳، چاپ اسعدی ص ۲۲۲.

عقوبت کردن کسی برای کار بد، آمده است. گاهی تأدیب را با تعزیر، مترادف بکار می‌برند.

تأدیب در اصطلاح فقه[۴] به معنی شخص نابالغی را زدن، در صورتی که مرتکب جرم غیربالغ باشد، برحاکم است، که اورا تأدیب کند.

در المحجة البیضاء[۵] چنین آمده است: «واما التأدیب فانما تعنی به أن یزجر غیره وهو حال المعلم مع المتعلم...» بدرستی که مراد از تأدیب این است، که بازداشته، و ترسانده شود دیگری، و آن مثل حال معلم یا متعلم است. به بیان ساده‌تر، تأدیب در اصطلاح، مجازاتی سبک است، که برای عمل بد طفل، و نوجوانانی که به سن تکلیف نرسیده‌اند، در نظر می‌گیرند.

اصل و میزان تأدیب بر اطفال، در احادیث معصومین(ع):

در مورد اصل تأدیب امام صادق(ع) می فرماید:

«عن ابی عبدالله(ع) انه قال: فی الصبی الصغیر الذی لم یبلغ الحلم، یفجر بالمرأة الکبیرة، والرجل البالغ یفجر بالصبیة الصغیرة التی لم تبلغ الحلم. قال یحد البالغ منها دون الطفل ان کان

۴ـ لغت‌نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، چاپ سیروس، انتشارات مجلس شورای ملی، شماره مسلسل ۲۸، ص ۲۵۹.

۵ـ المحجة البیضاء: فیض کاشانی، جلد ۳، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ص ۳۰.

بکر احد الزانی ولاحد علی الاطفال. ولکن یؤدبون ادباً بلیغاً»[۶].

امام صادق(ع) فرمود: در پسربچه‌ای که صغیر است، و هنوز بالغ نشده است، و عمل نامشروع با زن بالغ انجام داده است. ومرد بالغی که عمل نامشروع با دختربچه صغیره، که به سن بلوغ نرسیده است. فرمود حدّ زده میشود مرد. و زن بالغ، بدون اینکه طفل حد بخورد، اگرچه باشند بکر حدّزنا زده میشود. وحدود شرعی دربارهٔ اطفال جاری نمی‌گردد. ولی باید مجازات تأدیبی شوند.

ودر حدیث است که: «عن النبی صلّی الله علیه واله قال انّ المعلّم اذا قال للصبی بسم الله کتب اللّه له، وللصّبی ولوالدیه، برائة من النار. و قال(ص) لان یؤدّب الرّجل ولده، خیرله من ان یتصدق کل یوم بنصف صاع»[۷].

پیامبر(ص) فرمود: هنگامی که معلم یاد می‌دهد، به‌طفل «بسم الله الرحمن الرحیم» را می‌نویسد، خداوند برای معلم و بچه، و برای والدین بچه، رهایی از آتش جهنم را. و فرمود تأدیب کردن یکی از شما بچه‌اش را، بهتر است از این که هر روزی نیم صاع تصدق نماید.

ودر حدیث دیگر علی(ع) فرمود:

«انّه یجوز للانسان ان یؤدّب الیتیم ممّا یؤدب ولده، ویضرب به ممّا

۶ ـ مستدرک الوسایل جلد ۳ ص ۲۲۳، حاج میرزا حسین النوری الطبرسی من منشورات المکتبه الاسلامیه قم، ایران.

۷ ـ مستدرک: حاج میرزا حسین النوری الطبرسی من منشورات المکتبه الاسلامیه قم ـ ایران جلد دوم ص ۶۲۵.

یضرب ولده.»[۸]

امیر مؤمنان(ع) امر فرموده به تأدیب یتیم، به نحو تأدیب فرزند خود و زدن او به نحو زدن فرزند خود.

در مورد کودکی که به سن ۱۰ سالگی رسیده، در صورت تخلف از نماز، پیامبر(ص) می فرماید:

«مروهم بالصلوة واضربوهم علیها لعشر و فرقوا بینهم فی المضاجع»[۹].

(فرزندان خود را در هفت سالگی، به نماز وادارید. و در صورت تخلّف از آن در ده سالگی، آنان را تنبیه بدنی کنید، و بسترشان را از هم جدا کنید).

البته پدر یا معلّم، باید توجه داشته باشند، که در هنگام تضریب و تنبیه بدنی، طوری بزنند که تربیت شود، نه این که از روی خشم و برای از بین بردن خشم، و غضب خود، تضریب نمایند. به هر حال، میزان تأدیب باید رعایت شود. و طوری تأدیب نمایند که دیه لازم نیاید و از حدّ تأدیب تجاوز نکنند. زیرا اگر مرز تادیب، رعایت نشود، حدود خدا رعایت نشده است، چنانکه در حدیث است:

« قال رسول الله(ص): انّ الله عزّ و جلّ جعل لکلّ شیء حدّاً

۸ــ مستدرك: حاج میرزا حسین النوری الطبرسی من منشورات المكتبه الاسلامیه قم ــ ایران جلد دوم ص ۶۲۵.

۹ــ كتاب الخلاف جلد یك كتاب صلوة صفحة ۳۰۶، شیخ الطائفه الامام ابن جعفر محمد بن الحسن الطوسی (ره) مؤسسه نشر اسلامی جامعة مدرسین قم.

وَجَعَلَ عَلی مَنْ تعَدی حداً مِن حدود اللّه عزّوجل حداً...»[۱۰]

(خداوند، برهر چیزی حدّی قرار داده، و بر کسانیکه از این حدّ تجاوز کنند، کیفری قرار داده است).

و نیز از علی(ع) است که فرمود:

«یامحمّد مَنْ عَطل حَدّاً مِنْ حدوُدی، فقَدْ عانَدنی، و طلَب بذالك مضادتی...»[۱۱]

ای محمد(ص) اگر کسی حدّی از حدود مرا اجرا نکند، با من دشمنی کرده، و مرا برضدیت خود فرا خوانده است. و امام صادق(ع) فرمود:

«انّ لکلّ شیءٍ حداً وَمَنْ تعدّی ذلك الحدّ کان لَهُ حدّ»[۱۲].

بدرستی که برای هرچیزی، حدّی است، و کسی که تجاوز کند از آن حد، برای او کیفری می باشد.

ودر حدیث دیگر است که علی(ع) فرمود:

«انّ اللّه حدّ حدوداً فلاتعتدوها»[۱۳].

بدرستی که خداوند، تعیین کرده است، حدودی را، پس از آن حدود

۱۰ ــ وسایل الشیعه، شیخ محمدبن الحسن الحر العاملی، ناشر کتاب فروشی اسلامیه جلد۱۸، ص۳۱۰.

۱۱ ــ وسایل الشیعه، شیخ محمدبن الحسن، الحر العاملی ناشر کتابفروشی اسلامیه جلد۱۸، ص۳۰۹.

۱۲ ــ وسایل الشیعه، شیخ محمدبن الحسن، الحر العاملی ناشر کتابفروشی اسلامیه جلد۱۸، ص۳۱۱.

۱۳ ــ وسایل الشیعه، شیخ محمدبن الحسن، الحر العاملی ناشر کتابفروشی اسلامیه جلد۱۸، ص۳۱۲.

تجاوز نکنید.

در حدیث دیگر است که:

«عن ابی عبدالله(ع) قال: انّ فی کتاب علی(ع)، انّه کان یضرب بالسوط و بنصف السوط و ببعضه فی الحدود، وکان اذا اتی بغلام، وجاریه، لم یدر کا لا یبطل حداً من حدود الله عزّوجلّ، قیل له و کیف کان یضرب؟ قال: کان یأخذ السوط بیده من وسطه أو من ثلثه، ثمّ یضرب به علی قدر أسنانهم ولا یبطل حداً من حدود الله عزّوجلّ»[۱۴].

امام صادق(ع) فرمود: در کتاب امیرالمؤمنین(ع) چنین آمده: آن حضرت باشلاق، ونصف شلاق وجزئی از شلاق، حدّجاری می فرمود، وحتی موقعی که پسربچه، ویادختربچه غیر ممیزی، راپیش او می آوردند اجرای حد را تعطیل نمی فرمود. سؤال شد چگونه می‌زد؟ فرمود: با دست خود وسط شلاق یا یك سوم آن را می گرفت و به تناسب سنّ آنها را می‌زد، و بدین ترتیب اجرای هیچ حدّی را، مهمل نمی گذاشت.

ودر حدیث دیگر میزان تأدیب سه ضربه مشخص شده است، و بیش از سه ضربه را موجب قصاص از مؤدّب می داند

«عن السکونی عن أبی عبدالله(ع) انّ أمیرالمؤمنین(ع) ألقی صبیان الکتاب ألواحهم بین یدیه لیخیّر بینهم فقال: أما أنها حکومة والجور فیها کالجور فی الحکم أبلغوا معلمکم إن ضربکم فوق ثلاث

۱۴ ـ وسایل الشیعه، شیخ محمدبن الحسن الحر العاملی ناشر کتابفروشی اسلامیه جلد۱۸ ـ ص۳۰۸.

ضربات، فی الأدب أقتص منه»[۱۵].

در روایت سکونی از ابوعبدالله(ع) چنین آمده است که کودکان مدرسه خط های خودرا، در مقابل امیرالمؤمنین(ع) قرار دادند، تا بهترین آنها را انتخاب فرماید. آن حضرت فرمود: این کار نوعی حکومت است، و ستم روا داشتن در آن ستم در امر حکومت میباشد، به معلم خودتان، از طرف من بگوئید، که اگر بیش از سه تازیانه، به منظور تأدیب، به شما بزند، از او قصاص می کنم. در حدیث دیگر میزان تأدیب پنج تا شش ضربه ذکر شده است.

«... عن حمّاد بن عثمان قال: قلت لأبی عبدالله(ع): فی أدب الصبی والمملوك، فقال: خمسة أو ستّة وارفق»[۱۶].

حمّاد ابن عثمان می گوید: از ابوعبدالله(ع)، دربارهٔ تأدیب کودك، وبرده سؤال کردم، فرمود: با ملایمت، پنج تا شش تازیانه بزن.

در کتاب حدود، ازنهایه شیخ طوسی(ره) می گوید:

«والصّبیُّ والمملوكَ إذا أخطأ، أُدِّبا بخمس ضرباتٍ الی ستّ، ولا یُزادُ علی ذالك».

«کودك وبرده، اگر مرتکب خطایی شدند، پنج تا شش تازیانه، به آنها

۱۵ ــ وسائل الشیعه، شیخ محمدبن الحسن، الحر العاملی، ناشر کتابفروشی اسلامیه، جلد۱۸، ص۵۸۲. و کتاب جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام جلد۴۱: شیخ محمد حسن نجفی کتاب حدود، ص۴۴۴.

۱۶ ــ وسائل الشیعه: شیخ محمدبن الحسن الحر العاملی، ناشر کتابفروشی اسلامیه جلد۱۸، ص۵۸۱.

زده می‌شود نه بیشتر[۱۷]».

در کتاب مستدرک[۱۸] میزان تعزیز، و تأدیب، بصورت زیر، بیان شده است: مستدرک از فقه الرضا علیه السلام:

«التعزیر مابین بضعة عشر سوطاً الی تسعة و ثلثین و التأدیب مابین ثلثة الی عشرة»

تعزیر مابین کمتر از ده تازیانه، تاسی و نه تازیانه، را شامل می‌شود و در قسمت دیگر در مورد تعزیر می گوید:

«احمدبن محمدبن عیسی فی نوادره عن اسحق بن عمار قال سئلت ابا ابراهیم علیه السلام عن التعزیر قلت کم هو قال مابین العشرة الی العشرین».

که در اینجا، میزان تعزیر، مابین ده تا بیست گفته شده است. وباز در قسمت دیگر، درمورد تأدیب می گوید:

«الجعفریات اخبرنا عبدالله اخبرنا محمد حدثنی موسی قال حدثنا ابی عن ابیه عن ابائه عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یحل لاحد یؤمن بالله والیوم الاخر یزید علی العشر اسواط الا فی حد.»

۱۷ ــ کتاب النهایه: شیخ طوسی جلد دوم ص ۷۵۳، قسمت حدود چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۳.

۱۸ ــ مستدرک الوسایل: حاج میرزا حسین النوری الطبرسی جلد ۳ صفحه ۲۴۸ من المنشور المکتبه الاسلامیه قم ــ ایران.

علی(ع) ازپیامبر(ص) که فرمود: حلال نیست، ونیست حدّ بر کسی که ایمان به‌خدا، و ایمان به‌روز جزا، آورده است، زیادتر از ده تازیانه، مگر درحدّ بنابراین در تأدیب بیش از ده تازیانه روا نیست.

در کتاب کیمیای سعادت[۱۹] مطلبی آمده است، که آوردن آن در این‌جا، مفید به‌نظر می‌رسد، «انس رضی‌الله عنه می‌گوید: رسول علیه‌السلام گفت، پسری را که هفت روزه شد، اورا عقیقه کنید، و نام و کنیت نیکو نهید، و چون شش‌ساله شد، ادب کنید، و چون هفت‌ساله شد، به‌نماز فرمائید و چون نه‌ساله شد، جامهٔ خواب سوا کنید، چون سیزده ساله شد، به‌سبب نماز بزنید، (به‌سبب ترك نماز) چون شانزده ساله شد، پدر وی را زن دهد، ودست وی گیرد، و گوید: ادبت کردم، و آموختم، و زن دادم، بخدای تعالی درپناهم، از فتنهٔ تو، در دنیا، واز عذاب تو در آخرت».

نکتهٔ مهم، که در امر تأدیب کودك، باید رعایت کرد. این است که تأدیب کودك، از روی خشم و غضب نباشد، بلکه تأدیب برای ما یك وسیلهٔ تربیتی باشد، که طفل را از انحراف، نجات دهیم، نه اینکه تأدیب طفل، وسیله اطفاء خشم و غضب مربّی باشد. پیامبر(ص) نهی کرد که تأدیب، ازروی خشم وغضب باشد. چنانکه درحدیث است، که

«وعنه عن أبیه، علی بن أسباط عن بعض أصحابنا قال: نهی

۱۹ ــ کیمیای سعادت: محمد غزالی چاپ هفتم، تصحیح احمد آرام، آذرماه ۱۳۱۹ (جلد ۱ و ۲) ص۳۳۹.

رسول الله صلی الله علیه و آله عن الأدب عند الغضب[۲۰]».

«نهی کرد رسول (ص) از تأدیب، هنگام غضب».

بحثی دربارهٔ تأدیب، بچه نابالغی، که زنا و سرقت کرده است:

در صحیحه[۲۱] ابی بصیر از امام صادق (ع) آمده است:

«...عن ابی بصیر، عن أبی عبدالله (ع) فی غلام الصغیر، لم یدرك اثنی عشر سنین، زنی بامراةٍ، قال: یجلد الغلام دون الحدّ و تجلد المراءة الحدّ کاملاً...[۲۲]».

«... ابی بصیر از امام صادق (ع) دربارهٔ بچهٔ صغیری، که به سن ۱۲ سالگی نرسیده است، و با زنی زنا کرده است، سئوال می کند، امام (ع)

۲۰ ـ وسایل الشیعه، الشیخ محمدبن الحسن، الحر العاملی جلد ۱۸، ناشر کتابفروشی اسلامیه، ص ۳۳۷.

۲۱ ـ خبر صحیح: خبری است که راویان واجد شرایط لازم، برای راوی باشد. این صفت گاهی منتسب به راوی می شود. مثلاً می گویند: صحیحه زراره، در این صورت منظور، این است که تا این راوی همه واجد شرایط هستند، هرچند بین او و معصوم (ع)، ممکن است راوی، یا راویان دیگر، همه این اوصاف را نداشته باشند. نوع دیگر، از خبر صحیح هم وجود دارد، و آن این است که نه منتسب به خبر می شود. نه منتسب به راوی، مثلاً گفته می شود: «روی الشیخ فی الصحیح عن محمدبن سنان» در اینجا منظور این است، که تا پیش از راوی، راویان دیگر واجد شرایط هستند، و از او تا معصوم (ع) را فرا نمی گیرد.

۲۲ ـ وسائل الشیعه، الشیخ محمدبن الحسن الحر العاملی جلد ۱۸ ناشر کتابفروشی اسلامیه صفحه ۳۶۲.

فرمود آن بچه به کمتر از حد، تازیانه زده می‌شود. و آن زن تازیانه زده می‌شود. بصورت حد کامل.»

ودر روایت دیگر چنین آمده است:

«.... عن ابی بکیر، عن أبی مریم قال: سألت أبا عبدالله(ع) فی آخر مالقیته عن غلام لم یبلغ الحلم وقع علی امرا ءة وفجر بامرا ءة، ای شیئی یصنع بهما؟ قال: یضرب الغلام، دون الحدّ، و یقام علی المرأة لحدّ، قلت جاریّه لم تبلغ وجدت مع رجل یفجر بها؟ قال: تضرب الجاریه دون الحدّ ویقام علی الرّجل الحدّ»[۲۳].

«... ابن بکیر، از ابی مریم، واو از امام صادق(ع)، روایت کرده است. که با بچه‌ای، که به‌سن بلوغ نرسیده، و با زنی عمل نامشروع، انجام داده. چه رفتاری میشود؟، فرمود: بچه، به کمتر از حدّ زده میشود، و بر زن حدّ اجرا میشود. می پرسد دختربچه‌ای، کمتر از سن بلوغ با مردی دیده شده، وآن مرد، با او عمل نامشروع انجام داده؟ امام(ع) فرمود: آن دختر به کمتر از حدّ تازیانه زده میشود. وبر آن مرد حدّ جاری می شود.»

«عبدالله بن بکیر طلحه، از امام صادق(ع) روایت میکند، که امام فرموده است. وقتی جوان کم‌سن و سال، مرتکب گناه زنا شود. تازیانه زده می‌شود، سرش تراشیده می شود واز شهر خود تبعید می گردد[۲۴].

۲۳ ــ وسائل‌الشیعه: الشیخ محمدبن الحسن‌الحر العاملی جلد ۱۸ ناشر کتابفروشی اسلامیه صفحهٔ ۳۶۲.

۲۴ ــ حقوق کیفری اسلام حدود و تعزیرات: ترجمهٔ دکتر ابوالحسن محمدی مرکز نشر دانشگاه تهران ــ صفحهٔ ۴۰و۳۹.

در مورد حکم بچه هایی که سرقت می کنند روایت است که:

«... عن عبدالله بن سنان قال: سألت اباعبدالله (ع) عن الصبی یسرق، قال: یعفا عنه مرّه و مرّتین ویعزّر فی الثالثة، فان عاد قطعت اُطراف أصابعه فان قطع أسفل من ذلك».[25]

صحیحهٔ عبدالله بن سنان، از امام صادق (ع) است، که گفته است: از امام (ع) پرسیدم. دربارهٔ کودکی، که دزدی می کند امام (ع) فرمود: بار اول و دوم بخشیده می‌شود بار سوم تعزیر می‌شود اگر باز این کار را بکند اطراف انگشتانش بریده می‌شود و اگر باز این کار را انجام دهد پایین‌تر از آن بریده می‌شود.

«وفی المرسل عن العلاء عن ابن مسلم» سألت أباجعفر (ع) عن الصبی یسرق، فقال: ان کان له تسع سنین قطعت یده ولا یضیع حدّ من حدود الله».[26]

«... ابن مسلم از امام صادق (ع) پرسیدم دربارهٔ کودکی که دزدی می کند پس امام (ع) فرمود اگر آن کودك نه‌سال داشته باشد، بریده می‌شود دستش و ضایع نمی گردد حدّی از حدود خدا.

ودر حدیث دیگر می فرماید:

۲۵ ـ وسائل الشیعه: شیخ محمدبن الحسن الحر العاملی ـ ناشر کتابفروشی اسلامیه ـ جلد ۱۸ صفحهٔ ۵۲۲.

۲۶ ـ جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام جلد ۴۱ کتاب حدود تالیف شیخ محمد حسن نجفی صفحهٔ ۴۷۸ ـ ناشر دارالکتب اسلامیه و کتاب استبصار شیخ الطائفه ابی جعفر محمدبن الحسن الطوسی (ره) دارالکتب الاسلامیه جلد ۴ صفحهٔ ۲۴۹.

«وعن ابی علی الأشعری عن محمدبن عبدالجبّار عن صفوان، عن العلا عن محمدبن مسلم، عن أحدهما(ع) قال: سألته عن الصبی یسرق فقال: اذا سرق مرّة وهو صغیر عفی عنه، فان عاد قطع بنانه، فان عاد قطع أسفل من ذلك»[۲۷].

«...و صحیحهٔ محمدبن مسلم از امام باقر، یا امام صادق(ع)، که گفته است: از امام(ع) پرسیدم. دربارهٔ کودکی که دزدی می کند امام(ع) فرموده هرگاه دزدی کند وکودك باشد بخشیده می‌شود. اگر دوباره این کار را بکند اطراف انگشتانش بریده می شود و اگر بازهم اینکار را انجام بدهد پائین‌تر از آن بریده می‌شود».

ودر حدیث دیگر می فرماید:

«و قال اُتی علی(ع) بغلام یشّك فی احتلامه، فقطع أطراف الأصابع»[۲۸].

و فرمود: بچه‌ای را نزد علی(ع) آوردند، که در احتلام او (که نشانهٔ بلوغ است) تردید بود، اطراف انگشتانش بریده شد.

این روایات، با اینکه فراوانند، و سندشان نیز معلوم است. ولی دلالت آنها گوناگون، و مختلف است، و بجاست که حمل شود براینکه واقع آن

۲۷ ـ وسائل‌الشیعه: شیخ محمدبن الحسن الحر العاملی، ناشر کتابفروشی اسلامیه جلد ۱۸ ـ صفحهٔ ۵۲۳.

۲۸ ـ وسایل‌الشیعه، شیخ محمدبن الحسن‌الحر العاملی، ناشر کتابفروشی اسلامیه، جلد ۱۸، ص ۵۲۳، و کتاب استبصار، شیخ‌الطائفه ابی‌جعفر محمدبن الحسن‌الطوسی (ره) دارالکتب الاسلامیه جلد ۴، ص ۲۴۸.

است، که اینها تأدیبند و بستگی به نظر قاضی دارد ولی حد نیستند.

ودر حدیث دیگر می فرماید:

«أبان عن عبدالرحمن عن أبی عبدالله علیه السلام قال: اِذا سرق الصبی، ولم یحتلم، قطعت اطراف أصابعه...» [۲۹]

أبان از عبدالرحمن، واو از امام صادق(ع) نقل می کند که امام(ع) فرمود: هرگاه دزدی کند بچّه، و هنوز بالغ نشده باشد، اطراف انگشتانش بریده می شود...»

ودر حدیث دیگر می فرماید:

«عن محمدبن مسلم قال: سألت أبا جعفر علیه السلام، عن الصبیّ یسرق قال: ان کان له سبع سنین أواقل دفع عنه، فان عاد بعدالسبع قطعت بنانه، أوحکت حتی تدمی فان عاد قطعت منه أسفل من بنانه، فان عاد بعد ذلك وقد بلغ تسع سنین قطعت یده ولا یضیّع حدّ من حدوداللّه». [۳۰]

«از محمد بن مسلم گفت، از امام صادق(ع) پرسیدم، درباره کودکی که دزدی می کند امام(ع) فرمود اگر باشد هفت ساله، یا کمتر از هفت سال، بخشیده می شود پس اگر دوباره بعداز هفت سال این کاررا بکند اطراف انگشتانش بریده می شود یا سرانگشتانش ساییده می شود. تا

۲۹ ـ استبصار: شیخ الطائفه ابی جعفر محمدبن الحسن الطوسی (ره) ـ دار الکتب الاسلامیه، جلد ۴، ص ۲۴۸.

۳۰ ـ استبصار: شیخ الطائفه ابی جعفر محمدبن الحسن الطوسی (ره). دار الکتب الاسلامیه، جلد ۴، ص ۲۴۹.

خون بیاید و اگر بازهم این کار را انجام دهد پایین‌تر از انگشتانش بریده می‌شود و اگر بعداز آن، بازهم این کار را انجام داد، و سنش به‌نه سالگی رسیده باشد، بریده می‌شود دستش و ضایع نمی گردد حدی از حدود خدا».

فصل یازدهم

میزان تأدیب از دیدگاه فقها

و در کتب فقهی مختلف

میزان تأدیب، از دیدگاه فقهاء در کتب فقهی مختلف:

١ـ محقق حلّی در کتاب شرایع[1] چنین می گوید

«یکره ان یُزادفی تأدیب الصبی علی عشره أسواط ».

« به منظور تأدیب کودك، بیشتر از ده تازیانه، مکروه است.»

البته، در پاورقی کتاب شرایع[2] مطلب، به این صورت توضیح داده شده است که: «لعله اعم من التأدیب فی المعاصی، کما لوزنی اولیط به مختاراً و نحوذلك، اوفی الاداب و اخلاق و فی المسالك: ولم یذکر یعنی الشیخ(ره) بلوغ العشر (حَداً) کما لوضربه علی شتمة ثمانین سوطا».

شاید، منظور اعم از تأدیب در معصیت‌ها باشد. همچنانکه، اگر زنا کند یا لواط کند، از روی اختیار، و همینطور محرمات دیگر، یا در آداب و اخلاق، ودر کتاب مسالك شیخ(ره) یادآوری نکرده است، که بچه به حدّ بلوغ رسیده باشد، که ده تازیانه بزنند، همچنانکه برای دشنام دادن بچه، هشت تازیانه می‌زنند.

١ ـ شرایع‌الاسلام فی مسائل‌الحلال والحرام: محقق حلی طبع و نشر دارالهدی، قم ایران، ص ٩۴٨.

٢ ـ شرایع‌الاسلام فی مسائل‌الحلال والحرام: محقق حلی طبع و نشر دارالهدی، قم‌ایران، پاورقی، ص ٩۴٨.

۲ـ امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله [۳] در مورد میزان تأدیب به طفل می فرماید:

«اِنه یکره ان یُزاد فی تأدیب الصبی علی عشرة اسواط والظاهر اَنّ تأدیبه بحسب نظر المؤدِب والوالی، فربّما تقتضی المصلحة اقل، وربّما تقتضی الاکثر، ولا یجوز التجاوز، بل ولا التجاوز عن تعزیر البالغ، بل الأحوط دون تعزیر، واحوط منه الاکتفاء بستة او خمسة».

و تأدیب طفل، زیادتر از ده تازیانه مکروه است. وظاهر این است که تأدیب بر حسب نظر مربّی، و ولی می باشد پس چه بسا اقتضا می کند مصلحت کمتر را، و چه بسا اقتضا می کند مصلحت بیشتر را. وجایز نیست، تجاوز از ده تازیانه، بلکه اگر مربّی خواست که زیادتر از تعزیر بالغ بزند حق ندارد.

بلکه احوط این است، که کمتر از تعزیر بالغ بزند، و قول به احتیاط این است که کفایت می کند شش یا پنج تازیانه.

۳ـ شهید اوّل در لمعه [۴] در مورد میزان تأدیب می فرماید:

«ولا یزاد فی تأدیب الصبی علی عشرة اسواط و...»

زیادتر از ده تازیانه، به منظور تأدیب طفل جایز نیست. این نهی به صورت کراهت است، چون مرجع تأدیب و تعزیر نظر قاضی است. و تفاوتی نیست میان این که سبب تعزیر او قذف باشد یا چیز دیگر».

۳ـ تحریر الوسیله جلد ۲، امام خمینی، ص ۴۷۷ کتاب حدود، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم، چاپ دوم.

۴ـ کتاب لمعه اثر شهید اول (محمد بن جمال الدین مکی العاملی) قسمت قذف.

۴- در کتاب «الفقه علی المذاهب الخمسه» تأدیب طفل را از سایر مجازاتهای اسلامی جدا دانسته است. و تأدیب را برای طفل جایز می داند مطلب بصورت ذیل آمده است[۵].

«اِذا قتل الصبی انساناً، اوجرحه، او قطع بعض اعضائه فلایقتص منه تماماً کالمجنون، لانّه لیس اهلاً للعقوبة دنیا و لا آخرة، وفی الحدیث "عمدالصبی خطأ" و لاخلاف فی ذلک بین المذاهب، اما الدیة فتتحملها العاقله، واذاجاز ضرب الصبی، فی بعض الحالات، فانمّا هو للتعأدیب، لاللقصاص، و لاللتعزیر».

اگر طفل کسی را کشت یا مجروح کرد یا بعضی از اعضای اورا قطع کرد مانند دیوانه به‌هیچ‌وجه از او قصاص نمی‌شود زیرا او اهل عقوبت دنیوی و اخروی نیست ودر حدیث است، که «حکم کار عمدی طفل، حکم خطا است» ودر آن بین مذاهب اختلافی نیست. ولی در دیه عاقله باید دیه آن را بدهد. **اگر زدن طفل در بعضی مواقع جایز شده برای تأدیب است. نه قصاص و تعزیر.**

۵- شیخ الطائفه ابی جعفر محمدبن الحسن الطوسی، در کتاب الخلاف[۶] می فرماید:

«علی الابوین اَن یؤدباً الولد اِذا بلغ سبع سنین، أوثمانیاً وعلی ولیّه اَن یعلمه الصوم، والصلاه واذا بلغ عشراً ضربه علی ذلک، یجب ذالک علی

۲ - کتاب الفقه المذاهب الخمسه: محمد جواد مغنیه الطبعه السابعه، ص ۶۳۳.

۶ - کتاب الخلاف: شیخ الطائفه الامام ابی جعفر محمدبن الحسن الطوسی جلد یك، ص ۳۰۵، موسسه نشر اسلامی تابع جامعه مدرسین قم.

الولی دون الصبی... »

بر پدر و مادر است که تأدیب نمایند فرزند خودرا، هنگامی که برسد به‌سن هفت‌سالگی، یا هشت‌سالگی، و بر ولی اوست، که روزه و نماز را یاد او دهد، و هنگامی که به‌سن ده سالگی رسید، تنبیه نماید اورا به‌خاطر انجام ندادن نماز و روزه، آن تأدیب بر ولی واجب است ولی بربچه واجب نیست.

نظر شیخ طوسی، در کتاب النّهایه، درمورد زنا، ولواط وسحق‌بچه نابالغ، وتأدیب کردن کودک:

۱ـ درمورد زنا:

«واِذا زَنَا الرّجلُ بصبيةٍ لَمْ تَبْلُغْ، ولا مثلُها قد بَلَغَ، لم يكنْ عليه أكثرُ من الجَلْدِ، و ليس عليه رَجْمٌ، فاِن أفضاها، او أعابها، كان ضامناً لعيبها، و كذالك المرأة اذا زَنَت بصبّي، لم يَبْلُغْ، لم يكنْ عليها رجمٌ و كان عليها جَلْدُ مائهٍ ويَجِبُ على الصبّيِ، والصبيّةِ، التأديبُ»[۷].

واگر مرد، زنا کند، به‌دختری که بالغ نباشد، ونه مثل وی بالغ باشد، براو بیشتر از جَلْد نباشد، و براو رجم نباشد، پس اگر آن دختر را مُفْضات بکنند، یا عیبناك بکند، ضامن آن عیب می‌باشد و همچنین چون زن زنا کند، به‌کودکی نابالغ، بر زن رجم نبود، براو صد جلد بود، و بر پسرك و دخترك، تأدیب کردن است.

۷ ـ النهایه: شیخ طوسی جلد دوم چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۳، ص ۷۱۶ و ۷۱۵.

۲ـ در مورد لواط:

«واِذا لاط الرّجلُ بغلامٍ لم يَبْلُغْ، كان عليه الحدُّ كاملاً و على الصّبيّ التأديبُ لامكانه من نفسِه، واِذا فعَلَ الصبيّ بالرّجلِ البالغ، كان على الصبيّ التّعزيرُ، وعلى الرّجلِ المفعولِ به الحدُّ على الكمال، واذا لاط صَبِيٌّ بِصَبِيٍّ مثله، أُدّبا جميعاً ولم يُقَمْ على واحدٍ منهما الحدُّ على الكمالِ[۸]».

واگر مردی لواط کند، با پسربچه‌ای که بالغ نشده است. بر مرد حدّ تمام است. وبر کودك ادب کردن است، که بگذاشت تا وی آن کند، و اگر کودك با مرد بالغ، این فعل کند، بر کودك تعزیر بود، و بر مرد مفعول حدّ تمام است. و اگر کودکی، با کودکی، مانند خویش کند، هردورا ادب کنند، وحدّ تمام اجرا نکنند، برهیچکدام.

۳ـ در مورد سَحْق:

«واِذا ساحقتِ المرأة صَبيةً لم تَبْلُغْ أُقيمَ عليها الحدُّ، وأُدّبَتِ الصّبيةُ فاِن تساحقتْ صبيتان، أُدِبَتا، ولم يُقَمْ على واحدة منها الحُد على الكمالِ»[۹].

۸ ــ النهایه: شیخ طوسی جلد دوم چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۳، ص۷۲۵.

۹ ــ النایه: شیخ طوسی، جلد دوم، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۳، ص۷۲۷.

و اگر زن مُساحقت کند، با دخترکی نابالغ، زن را حدّ بزنند، و دخترك را ادب کنند. و اگر دو دخترك، مساحَقت کنند هردورا ادب کنند، وحدّ تمام اقامه نمی کنند بر آن دو.

۶ـ علاّمه حلّی، در تبصرة المتعلمین، در مورد تعزیر طفلی که نسبت ناسزا، به کسی داده است، می‌فرماید:

«... و یغرر الصبی و المجنون اذا قذفا...»[10].

اگر کودك یا مجنون نسبت ناسزا به کسی دهند تعزیر می‌شوند. (چون تعزیر ادب کردن است، و ادب کردن غیرمکلف نیز جایز است).

همچنین در مورد سرقت کردن طفل، و مجازات آن می فرماید:

«...ولو سرق الطفل او المجنون عزرا...»[11]

اگر دیوانه، یا طفل چیزی را بدزدند، با تازیانه، باید تأدیب شوند.

۷ـ در جواهر الکلام، فی شرح شرایع الاسلام[12] مرحوم شیخ محمدحسن نجفی در مورد میزان تأدیب، می‌فرماید:

«قد ذکر انه (یکره ان یزاد فی تأدیب الصبی، علی عشرة أسواط، و کذا المملوك) لکن لم أجد دلیلاً واضحاً علیه، نعم فی خبر حماد بن عثمان،

۱۰ ـ تبصره المتعلمین فی احکام الدین: تالیف جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی (ره) معروف به علامه حلی فصل نهم، حد قذف.

۱۱ ـ تبصره المتعلمین فی الاحکام الدین: تالیف جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی (ره) معروف به علامه حلی، فصل یازدهم مربوط به حد سرقت.

۱۲ ـ جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام جلد ۴۱، تالیف شیخ محمدحسن نجفی، ص ۴۴۴، کتاب حدود، ناشر دار الکتب اسلامیه.

(قلت لأبی عبدالله (علیه السلام)، فی أدب الصبی، والمملوك، فقال: خمسة اوستة وأرفق) و فی خبرا لسکونی عن أبی عبدالله (علیه السلام) (انّ امیرالمؤمنین (علیه السلام) ألقی صبیان الکتاب ألواحهم بین یدیه، لیخیّر بینهم فقال: أما أنها حکومة والجور فیها کالجور فی الحکم، أبلغوا معلمّکم ان ضربکم، فوق ثلاث ضربات، فی الادب أقتصّ منه».

به تحقیق ذکر شد، بدرستی که (زیادتر از ده تازیانه، به منظور تادیب طفل، و همچنین برده کراهت دارد) لکن دلیل روشن، برای آن نیافتم. بله، در روایتی، حمادبن عثمان می گوید: (از ابوعبدالله(ع)، درباره تادیب کودك و برده، سؤال کردم فرمود: با ملایمت، پنج تا شش تازیانه بزن.) ودر روایت سکونی، از ابوعبدالله(ع) چنین نقل شده. (کودکان مدرسه، خط های خودرا در مقابل امیرالمؤمنین(ع)، قرار دادند، تا بهترین آنهارا، انتخاب نماید. آن حضرت فرمود: این کار، نوعی حکومت است، وستم روا داشتن. در آن، ستم در امر حکومت می باشد به معلم خودتان، از طرف من، بگویید که اگر بیش ازسه تازیانه، به منظور تأدیب به شما بزند، از او قصاص می کنم.

۸– در جامع الفروع[۱۳] مرحوم بروجردی(ره) مسائلی ذکر شده است که در این قسمت از بحث مفید به نظر می رسد.

مسئله ۲۲: هرگاه شخصی سیلی، ویا مانند آن، برروی کسی بزند،

۱۳ ـ جامع‌الفروع: جاج آقا حسین طباطبایی بروجردی (ره) چاپخانه اسلامیه، چاپ رمضان‌المبارك ۱۳۷۱، هجری قمری، صفحات ۲۴۹ و ۲۴۸.

به‌قسمی که روی او سرخ شود، باید یك مثقال ونیم شرعی، طلا بدهد. و اگر سبز شود، سه‌مثقال، و اگر سیاه شود، شش مثقال شرعی طلا باید بدهد. و اگر این اثرها در بدن ظاهر شود، نصف مقدار مذکور را باید بدهد.

مسئله ۳۶: طفلی که تقصیر کند، و مرتکب بعضی از گناهان کبیره بشود، ولّی یا معلّم به‌جهت تأدیب و تربیت، بقدری که ترك بدی کند، و اطاعت کند بزنند ایشان را، نه به‌قسمی که دیه لازم شود.

مسئله ۳۷: هرگاه به‌زدن اطفال دیه لازم آید، دینست باید بدهد، اگر چه زننده، پدر ومادر هم باشند. و دیه مال طفل است، و اگر طفل فوت شده، به‌ورثهٔ آن طفل، بدهند. به‌خود ضارب نمی‌رسد چیزی از آن دیه.

مسئله ۴۰: شخصی مثلاً ضربتی بر روی کسی زد که سیاه شد، نمی‌تواند بگوید عوضش را بزن، باید دیه بدهد.

مسئله ۴۱: هرگاه مردی، بدن زن خودرا دندان بگیرد، مزاحاً که سیاه یا زخم شود، دیه دارد. و همچنین برعکس.

مسئله ۴۲: دلاك (آرایشگر) سر کسی را زخمی کند، باید دیه بدهد. و به‌جهت تطهیر آن اعلام کند، آن کس را بهتر است.

مسئله: مادر طفل، مثلا طفل خودرا در زیر بغل خود، در خواب خفه کند، دیه آدم بزرگ، واجب است. لکن در این که دیه براو است، یا بر عاقله، خلاف و اشکال است.

از مطالب فوق بدست می آید که تأدیب طفل، باید طوری اعمال شود، که منجر به‌پرداخت دیه، به‌طفل نگردد.

۹- در کتاب فِقهُ‌السُنه[۱۴] در مورد تأدیب چنین آمده است:

«ولیس التعزیر لغیر الامام، اِلاّ لثلاثه».

۱ـ الأول الأب، فاِنَّ له تعزیر ولده الصغیر للتعلیم، والزَّجر عن سیئ الاخلاق، والظاهر انّ الام فی مسألة زمن الصِّبا فی کفالته، لها ذلك والأمر بالصلاة، والضرب علیها، و لیس للأب تعزیر البالغ، واِن کان سفیهاً.

۲ـ والثانی السیِّد، یعِّزر رقیقه فی حقِّ نفسه، و فی حق اللّه تعالی، علی الأصَحِ.

۳ـ والثالث الزَّوج، له تعزیر زوجته فی امر النشوز، کما صرح به القرآن وهل له ضربها علی ترك الصلاة ونحوها ؟

الظاهر أنّ لَهُ ذلك اِنْ لم یکف فیها الزجر، لأنه من باب اِنکار المنکر والزوج من جملة من یکلف بالاِنکار بالید، اَو اللسان، اَو الجِنان والمراد هنا الأولان.. وکذلك یجوز للمعلم تأدیب الصبیان.

الظمان فی التعزیر: ولاضمان علی الأب اِذا أدّب ولده

ولاعلی الزوج اِذا أدّب زوجته

ولاعلی الحاکم اِذا أدب المحکوم بشرط

ألایسرف واحد منهم، و یزید علی ما یحصل به المقصود، فاذا أسرف واحد منهم فی التأدیب کان متعدیاً وضمن

۱۴ ـ فقه‌السنة : تالیف السید سابق، المجلدالثانی، الناشر، دارالکتاب‌العربی، صفحات ۵۳۵ و ۵۳۶.

بسبب تعديه ما أتلفه،

ترجمهٔ متن: تعزير براى غير امام جايز نيست مگر در سه حالت:

۱- اوّل پدر، پس بدرستى كه براى پدر است، تعزير كردن فرزند صغيرش، بخاطر تعليم، و همچنين زجر دادن، بخاطر بدى اخلاق، و ظاهر اين است، بدرستى كه مادر درمسئله زمان بچّگى كه بچّه در كفالتش باشد، براى او همان حق پدر است (يعنى همان حقى كه پدر دارد. در صورت تكفل مادر فرزند را، همان حق پدر براى او ميباشد) و امر كردن به نماز، و كتك زدن براى اينكه نماز بخواند، و براى پدر، تعزير فرزند بالغش نيست. اگرچه فرزند سفيه باشد (ديوانه را نميتواند تعزير كند).

۲- مولى مى‌تواند تعزير كند بنده‌اش را، در مورد نافرمانى خودش، و يا نافرمانى خداى تعالى، بنابر قول صحيح.

۳- سوم زوج است. مرد مى‌تواند زوجه خودرا تعزير كند، در امر نشوز، همانطور كه قرآن به‌اين مطلب تصريح كرده است، و آيا مرد مى‌تواند بخاطر ترك نماز، زن خودرا بزند، قول ظاهر اين است كه مى‌تواند اين كار را انجام دهد. در صورتى كه زن در اثر ضرب، بسختى نيفتد (شكنجه نشود) چون آن زدن از باب انكار منكر است. (كه وظيفه هر انسانى نهى از منكر است) و زوج از جمله كسانى است كه مكلّف به‌نهى از منكر است، انكار با دست يا با زبان يا اين كه قلباً ناراحت باشد، و مراد و مقصود دوتاى اوّل است. (يعنى انكار كردن با دست و زبان)....

و همچنين جايز است براى معلم تأديب بچه‌ها.

ضمان در تعزیر:

(آیا کسی را که زد ومُرد، یا پیشامدی شد، یا بدنش سیاه، یا کبود، یا قرمز شد، آیا ضامن است یا نه؟) ضامن نیست پدری، که فرزندش را تأدیب کرده است،

و بر مرد هم، ضمانتی در تأدیب زنش نیست، و ضامن نیست حاکم، در تأدیب کردن محکوم، درصورتی که در موارد گفته شده، اسراف نکرده باشند. وزیادتر از این، که مقصود حاصل شود، نزده باشند، واگردریکی از موارد تأدیب، تعدی بکند ضامن است حاکم، به‌سبب تعدی آن را که تلف کرده است.

۱۰- تنبیه بدنی، از نظر قابسی:

درکتاب آراء مربیان بزرگ مسلمان، دربارهٔ تربیت کودک[۱۵] چنین آمده است، البته غالب فقهای مسلمان، جواز تنبیه بدنی را، منحصر در نماز، ندانسته، ودر موارد دیگر، اعمال آن را روا دانسته‌اند. ودر همهٔ مواقعی که پدریا معلم، نیاز به‌تأدیب کودک را احساس می کند. دستور به‌تنبیه بدنی طفل داده‌اند. این موارد از نظر قابسی عبارتند از: عدم حفظ قرآن، بازیگوشی، اذیت کردن، فرار از مدرسه و خطاهای اخلاقی و آموزشی دیگر.

۱۵ - آراء مربیان بزرگ مسلمان، درباره تربیت کودک، محمد عطاران، چاپ اول، ص۷۹.

۱۱ـ تأدیب، از نظر علامهٔ مامقانی[۱۶]

علامه مامقانی صاحب رجال (م ۱۳۵۱ هـ-ق) می‌نویسد:

«مستحب است تأدیب طفل، و از حضرت رسول اکرم (ص) رسیده، که تأدیب کردن یکی از شما بچه‌اش را، بهتر است از این که هر روزی نیم صاع (صاع=واحد وزن است و پیمانه‌ای است معادل چهار مد که قریب سه کیلوگرم است) تصدق نماید، و ایضاً آن بزرگوار فرمود، بچه‌های خودرا اکرام کنید، و تأدیب آنها را نیکو نمایید. آمرزیده می‌شوید و امر وارد شده، به‌یاد داشتن ایشان، به‌شنا کردن و تیراندا‌ختن، و باکی به‌زدن طفل، بر وجه متعارف، به‌جهت تأدیب نیست، اگرچه یتیم باشد، چه آن که تأدیب، نوعی احسان است به‌او. حضرت امیرالمؤمنین امر فرموده به‌تأدیب یتیم، به‌نحو تأدیب فرزند خود، وزدن او به‌نحو زدن فرزند خود.

۱۶ ـ سراج‌الشیعه فی آداب‌الشریعه ص ۱۱، علامه مامقانی انتشارات کتابفروشی اسلامیه، تصحیح آقا سید محمود زرندی.

فصل دوازدهم

۱ـ مسئولیت کیفری کودك

۲ـ تنبیه و خلاصه کلام

۳ـ تادیب بدنی در خانه و مدرسه

مسئولیت کیفری کودك:

در ابتدا باید گفته شود، که مرتکب جرم، هنگامی کیفر می بیند که عرفاً و قانوناً قابل بازخواست باشد. که این قابلیت بازخواست را، مسئولیت نامیده‌اند. در این جا ما عیناً آنچه مربوط به‌حقوق جزای عرفی کودك می‌شود از کتاب مقالات حقوقی می آوریم [۱].

با این که کودك، مسئولیت کیفری ندارد ودر عین حال برای اینکه جامعه، از آثار جرائم کودکان مصون ماند، و بعلاوه در اصلاح و تربیت خود کودکان نیز اقدامات مؤثر، به‌عمل آید. بعضی از تدابیر تأمینی، و مجازاتهای ملایم، برای آنان در قوانین ایران. در نظر گرفته شده است.

البته کودکان، چنانکه از شش سال کمتر داشته باشند، اساساً قابل مجازات نیستند. وکودکان بین ۶ تا ۱۲ سال، برحسب مورد، دربارهٔ آنان تصمیماتی از قبیل، تسلیم، به‌اولیاء یا سرپرست، با اخذ تعهّد، به‌تأدیب و تربیت... و اعزام به کانون اصلاح و تربیت.... از ۱تا۶ ماه، و برای کودکان ۱۲تا ۱۸ سال، برحسب مورد، تسلیم به اولیاء ......، سرزنش و نصیحت بوسیله قاضی، و اعزام به کانون، از ۳ماه تا ۱سال، و اعزام به‌زندان کانون، از۶ماه تا ۵سال. اتخاذ شده است.

۱ ـ مقالات حقوقی: دکتر ابوالقاسم گرجی، جلد اول، چاپ اول، صفحات ۳۴۳ و۳۴۲ .

.۳۴۱

حقوق اسلامی:

در حقوق اسلامی نیز، درمورد مقررات کیفری، اعم از حدود و قصاص، مادام که قابلیت بازخواست وجود نداشته باشد، هیچگونه مجازات، در حق مجرم، اعمال نمی گردد. نهایت، در مورد کودك، گرچه

به موجب حدیث رفع:

«رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الصَّبِیِّ، حَتّی یَحْتَلِمَ، وَعَنِ المَجْنُونِ حَتّی یُفِیقَ، وَعَنِ النّائِمِ حَتّی یَسْتَیْقِظَ »، و احادیث دیگر از قبیل «عَمْدُ الصَّبِّی وخَطاءُهُ واَحدٌ». و غیره، مجازاتهایی که در حق بالغان، وضع شده است. از کودکان برداشته شده، بلکه نه تنها مجازاتها، بلکه تکالیف عبادی و غیرها، نیز از ایشان برداشته شده است. تنها مسئولیت های مدنی، از جمله: دیات، و سایر احکام، که موضوع آنها مطلق افعال است، (اعم از آنکه، ارادی باشد. یا غیر ارادی)، این گونه احکام، به بالغان اختصاص ندارد. اما غیر این احکام، از جمله احکام جنایات عمدی، و مطلق جرائم، کودکان را شامل نمی گردد نهایت چنانچه کودك به سنین تِمیز، (یعنی سنینی که در آن سنین، کودك بین خوب و بد، مضرّ و نافع، تِمیز می دهد) نرسیده باشد، نه تنها مجازاتهای جرائم، و جنایات عمدی، از او برداشته شده. بلکه بطور کلی، از او مجازات برداشته شده است. ولی اگر به سنین تِمیز رسیده باشد. برای او در صورت تکرار گناه. بعنوان تأدیب، مجازات سبکی، در نظر گرفته شده است.

مثلاً در مورد جرم دزدی، بیشتر فقهاء می گویند: چنانچه کودك،

مرتکب دزدی شود، در صورت تکرار، حاکم اورا آن قدر که در تأدیب او، و امثالش مؤثر است، تأدیب می کند حتّی برخی، به موجب پاره‌ای از روایات گفته‌اند:

در مرتبهٔ دوم هرچه حاکم صلاح بداند، اورا تأدیب می کند. ودر مرتبهٔ سوم انگشتانش‌را می خراشد، تا خون بیاید، ودر مرتبهٔ چهارم بند انگشت اورا می بُرّد. ودر صورت تکرار، اورا مانند بالغین کیفر می دهد. ودر مورد قتل بیشتر فقها، عمد کودك را به منزلهٔ خطأ دانسته و حکم به ضمان عاقله‌اش نموده‌اند.

شیخ طوسی کودك ۱۰ساله را، در مورد قتل چون بالغان مسئول می داند.

نتیجه و خلاصهٔ کلام:

تأدیب به عنوان یك روش تربیتی، بعد از اعمال تمامی روشهای تربیتی، قابل قبول است. میزان تأدیب حداقل سه وحداکثر ده تازیانه می باشد. که در پاره‌ای از احادیث، و همچنین بعضی از نظرات فقهای عظام، برمی آید، که بهتر است، میزان تأدیب با توجه به شرایط بین ۵ تا ۶ تازیانه، برای ادب کردن طفل، اعمال شود. نکته دیگر، که باید در این قسمت یادآوری کرد، این است، که در میزان تنبیه تأدیبی، روشن است که تأدیب کودك متخلف غیراز تعزیر مجرم است. زیرا تعزیر، در مقابل انجام کاری که ذاتاً حرام است اجرا می شود. ولی تأدیب برای کارهایی که

معمولاً انجام دادن آن، شایسته نیست، ولی ذاتاً به مرحله حرمت ذاتی نرسیده است، انجام می گیرد. و اصولاً میزان تنبیه آن نیز از مجازات تعزیر باید کمتر باشد.

نظریهٔ نهایی در مورد تأدیب بدنی برای اجرای در خانه و مدرسه

۱ـ تربیت شوندگانی که به حدّ تکلیف شرعی، رسیده‌اند، و گناهی انجام دهند، که مجازاتهای مقرر در اسلام (حد، قصاص، دیه، تعزیر) را شامل شود با اذن حاکم اسلامی مجازات می‌شوند.

۲ـ تأدیب بدنی، باید مناسب با میزان خطای تربیت‌شونده باشد.

۳ـ فرد مجاز به‌تأدیب مربی است و نباید اعمال آن را به‌فرد دیگر واگذار نماید زیرا سبب نزاع و اختلاف میان آنها را فراهم می‌سازد.

۴ـ مناسب‌ترین موضع بدن، برای اعمال تأدیب پاها می‌باشد. واز فرود آوردن ضربه، به‌سروصورت باید جداً پرهیز شود. زیرا ممکن است صدمه مغزی یا چشمی یا... وارد کند.

۵ـ وسیله تأدیب بدنی، باید نرم باشد، که موجب صدمهٔ جدی نشود. (چوب و فلك).

۶ـ قبل از تأدیب مربی باید تمام روش‌های متداول را اعمال کرده باشد، و آخرین روش تربیتی تأدیب بدنی باشد، ودر صورتی که مربی

تشخیص دهد، هنوز وقت تأدیب نرسیده، عفو و گذشت و اغماض را، پیشه خود سازد که نیکوتر است.

۷- در تأدیب بدنی، باید هدف از آن موردنظر باشد، و جداً از خشم و غضب خودداری شود، و تأدیب طوری صورت گیرد که موجب دیه نشود، ودر صورتی که مربّی، از حدّ تأدیب خارج شد، و آثار سرخی و کبودی و سیاهی روی بدن نمودار شد، پرداخت دیه واجب می‌شود.

۸- در تمام موارد تأدیب این نکته را فراموش نکند، که تأدیب طفل، برای اصلاح او است. و خدا را فراموش نکند، و تأدیب را برای رضایت خدا، انجام دهد. آنجا که طفل عادت بد خودرا ترك كرد، تأدیب دیگر معنا ندارد. و باید اورا با مهر و نوازش پذیرا شد.

۹- میزان تأدیب بدنی، بین ۳تا ۱۰ تازیانه است، و نظر بهتر همان میزان بین ۵تا ۶تازیانه است، که با توجه به خطای تربیت‌شونده اعمال شود.

۱۰- در موقع تأدیب جداً از حرفهای نامربوط و زشت خودداری شود. و تأدیب به‌خاطر انتقام، و تشفی خاطر انجام نگیرد، و بهتر است در تأدیب از ولّی تربیت‌شونده اذن گرفته شود، و هنگام اعمال تأدیب علّت آن را بیان کنیم. و بدانیم که هر خطائی قابل تأدیب نیست.

۱۱- تادیب باید سنجیده، و حساب شده باشد، و از مقدار ضرورت تجاوز نکند، و از جرم شدیدتر نباشد.

۱۲- تأدیب باید گاه به گاه باشد، و بصورتی باشد که تربیت‌شونده،

مربی خودرا دشمن خویش نپندارد.

۱۳ـ تربیت شونده‌ای را که توانایی انجام کاری را نداشته مورد تأدیب قرار ندهید، زیرا او تقصیر ندارد.

۱۴ـ بعد از تأدیب جرم تربیت‌شونده، را به‌فراموشی بسپارید، و دیگر دربارهٔ آن بحث نکنید، و آن را نادیده بگیرید، و تعقیب نکنید.

۱۵ـ در هنگام تأدیب تربیت‌شونده را با دیگری مقایسه نکنیم و دیگری را به‌رخ او نکشیم. زیرا با این وسیله نمی‌توانیم اورا اصلاح کنیم، بلکه حسادت دیگری را، در او پرورش داده‌ایم.

۱۶ـ در تأدیب، عملی را که باعث عصیان کودك، می‌شود انجام ندهیم. و همواره فراموش نکنیم، که هدف از تأدیب این است، که طبیعت اولیهٔ آدمیزاد را، که صورت حیوانی دارد، به‌طبیعت انسانی و الهی، تبدیل کنیم.

۱۷ـ همواره فراموش نکنیم، که تأدیب وسیله‌ای است، برای اصلاح رفتار، و یافتن راه صواب، بنابراین تأدیب در زمانی بکار رود، که نتیجه‌ای بر آن مترتب باشد.

۱۸ـ تأدیب برای کارهایی انجام می گیرد، که معمولاً انجام دادن آن شایسته نیست، ولی ذاتاً به‌مرحله حرمت ذاتی نرسیده است.

۱۹ـ میزان تأدیب، با تعزیر، و مجازات های دیگر، فرق دارد. بنابراین میزان تأدیب را، با دیگر مجازاتهای مقرره دراسلام خلط نکنیم.

۲۰ـ تأدیب، اگر با شرایط آن، (شرایط فوق) انجام گیرد، یك نوع احسان و دوستی است.

والسلام علی من اتبع الهدی

علی فائضی

۶۸/۲/۳۰

فهرست منابع و مأخذ، که مورد استفاده و استناد قرار گرفته است:

۱ـ قرآن کریم : الهی قمشه‌ای.
۲ـ آئین تربیت : ابراهیم امینی.
۳ـ آراء مربیان بزرگ مسلمان، درباره تربیت کودك : محمد عطاران.
۴ـ اسلام و تعلیم و تربیت : دکتر سید محمدباقر حجتی (حسینی).
۵ـ امیل یا آموزش و پرورش : ژان ژاك روسو ـ ترجمه منوچهر کیا.
۶ـ النّهایه فی مُجرّدالفقه والفتاوی : ابی جعفر محمدبن الحسن بن علی‌الطوسی (ره).
۷ـ الرَسَائل : امام خمینی (ره).
۸ـ امالی : شیخ صدوق (ره).
۹ـ الْمُنجِدالأَبْجِدی : انتشارات فقیه چاپ احمدی.
۱۰ـ اصول فقه : الشیخ محمد رضا مظفر.
۱۱ـ اصول کافی : ثقة‌الاسلام ابی جعفر محمدبن یعقوب‌بن اسحاق الکلینی الرازی (ره).
۱۲ـ اخلاق اسلامی : سال اول مراکز تربیت معلم شماره ۱۰۲۰.
۱۳ـ الفقه علی‌المذاهب الخمسه : محمد جواد مغنیه.
۱۴ـ المحجه البیضاء فی تهذیب‌الاحیاء : مولی محسن کاشانی (ره).
۱۵ـ استبصار : شیخ‌الطائفه ابی‌جعفر محمدبن الحسن الطوسی (ره).
۱۶ـ بحارالانوار : علامه محمدباقر مجلسی (ره).

۱۷ـ تاریخ تحلیلی اسلام : سید جعفر شهیدی.
۱۸ـ تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی : جلال‌الدین محمد بلخی، محمد تقی جعفری.۱۹ـ ترجمه تفسیر المیزان : علامه طباطبائی (ره).
۲۰ـ تفسیر نمونه: جمعی از نویسندگان.
۲۱ـ تحف‌العقول : ابو محمدالحسن بن علی بن الحسین بن شُعبة الحرّانی (ره).
۲۲ـ تفصیل وسائل‌الشیعه: مؤلف الشیخ الحر العاملی تحقیق ونشر: مؤسسة آل‌البیت (علیهم‌السلام) لاحیاء التراث ـ قم المشرّفة طبع‌الاوُلی. رمضان ۱۴۰۹ هـ.ق.
۲۳ـ تاریخ تصوف در اسلام : دکتر قاسم غنی.
۲۴ـ تبصره المتعلمین فی احکام‌الدین : علامه حلّی.
۲۵ـ تحریرالوسیله : امام خمینی (ره).
۲۶ـ تعلیم و تربیت در اسلام : آیة‌ا... مطهری.
۲۷ـ تربیت و بازسازی کودکان : دکتر علی قائمی امیری.
۲۸ـ جواهرالکلام فی شرح شرایع‌الاسلام: شیخ محمدحسن نجفی.
۲۹ـ جامع‌الفروع : حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی (ره).
۳۰ـ چگونه باید تربیت کرد : مجید رشیدپور.
۳۱ـ حقوق کیفری در اسلام حدود و تعزیرات : دکتر ابوالحسن محمّدی.

۳۲ـ حسن و قبح عقلی یا پایه‌های اخلاق جاویدان: استاد جعفر سبحانی، نگارش علی ربانی گلپایگانی.
۳۳ـ داستان راستان : استاد شهید مطهری (ره).
۳۴ـ داستانهای پراکنده شهید دستغیب : گردآوری سید جلال ابراهیمی.

۳۵ـ راه و روش تربیت از دیدگاه امام علی (ع) : علی محمد حسین ادیب، ترجمه دکتر سید محمد رادمنش.

۳۶ـ روانشناسی پرورشی: دکتر علی‌اکبر سیف.

۳۷ـ روش تربیتی در اسلام : محمد قطب، ترجمه سید محمد مهدی جعفری.

۳۸ـ زندگی حسن‌بن علی (ع) : باقر شریف‌القریشی، ترجمه فخرالدین حجازی.

۳۹ـ سراج الشیعه فی آداب الشریعه : علامه مامقانی.

۴۰ـ سفینه‌البحار و مدینه‌الحکم والاثار : حاج شیخ عباس قمی (ره).

۴۱ـ شرح فارسی شهاب‌الاخبار : تصحیح محمد تقی دانش‌پژوه.

۴۲ـ شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام : محقق الحلی.

۴۳ـ شرح بر غررالحکم ودُرَرِالکِلَم : جمال‌الدین محمد خوانساری.

۴۴ـ غررالحکم و دُرَرِالکِلَم : عبدالواحد آمدی.

۴۵ـ تصنیف غررالحکم و دُرَرِالکِلم : عبدالواحد آمدی.

۴۶ـ فضائل‌الشیعه : شیخ صدوق (ره).

۴۷ـ فقه‌السنه : السّید سابق.

۴۸ـ فرهنگ عمید : حسن عمید.

۴۹ـ فرهنگ معین : دکتر محمد معین.

۵۰ـ قصص قرآن، تاریخ انبیاء سیرهٔ رسول اکرم، ترجمه و اقتباس سید محمد باقر موسوی.

۵۱ـ قضاوتهای حضرت علی (ع) : حاج شیخ محمد تقی شوشتری، مترجم دکتر محمد علی شیخ.

۵۲ـ کیمیای سعادت محمد غزالی چاپ هفتم، احمد آرام.

۵۳ـ گفتار فلسفی : محمد تقی فلسفی.

۵۴ـ لمعه : شهید اول (محمدبن جمال‌الدین مکی‌العاملی).

۵۵ـ لغت‌نامه دهخدا : علی‌اکبر دهخدا .

۵۶ـ منجدالطلاب : محمد بندریگی.

۵۷ـ مکاتیب‌الرسول : علی بن حسینعلی الاحمدی.

۵۸ـ مستدرک الوسائل : حاج میرزا حسین النوری الطبرسی.

۵۹ـ منیه المرید فی آداب المفید والمستفید: شهید ثانی نگارش دکتر سید محمدباقر حجتی (حسینی).

۶۰ـ مقالات حقوقی : دکتر ابوالقاسم گرجی.

۶۱ـ میزان‌الحکمه : محمدی ری‌شهری.

۶۲ـ نهج‌الفصاحه : ابوالقاسم پاینده.

۶۳ـ وسائل‌الشیعه : الشیخ محمدبن الحسن الحر العاملی.

۶۴ـ نظام تربیتی اسلام، باقر شریف‌القرشی.

۶۵ـ نهج‌البلاغه : فیض‌الاسلام.

۶۶ـ فرهنگ آنندراج : محمد پادشاه، متخلص به «شاذ».

۶۷ـ فرهنگ نفیسی : دکتر علی‌اکبر نفیسی.

آثار دیگری از همین نویسنده:

۱ـ تعلیم و تربیت در اسلام و مقایسه آن با مکاتب ومذاهب دیگر.

۲ـ ولایت فقیه و وجود قدر متیقن در مدیریت‌های جامعه.

۳ـ کتاب حاضر.

آثار دیگر نویسنده که آماده چاپ است:

۴ـ تربیت اخلاقی و مراحل آن در اسلام.

۵ـ روانشناسی تربیتی برای معلّم.

۶ـ اصول اعتقادات (توحید عرفانی ـ قیامت از دیدگاه علم وقرآن ـ نبوت ـ شیعه و امامت ـ عدل).

۷ـ احادیث تربیتی.

۸ـ آمار.

۹ـ افت تحصیلی و علل آن.

۱۰ـ آموزش قرائت قرآن.

۱۱ـ القواعد العربیه للمدارس المتوسطه والثانویه.

۱۲ـ خاطرات تربیتی.

۱۳ـ تعلیم و تربیت واهداف آن در دنیای.

۱۴ـ تغییر نظام آموزش و پرورش.

۱۵ـ ترجمه جهاد از تبصرةالمتعلمین.

۱۶ـ عوامل ـ ابزار ـ وروش‌ها در تعلیم و تربیت.

۱۷ـ خاطرات اداری و سیاسی در آموزش و پرورش.

۱۸ـ دشمن‌شناسی و سیاست خارجی از نظر اسلام.

۱۹ـ مراحل تربیت و روانشناسی کودکان استثنائی.

۲۰ـ توحید و فطرت.

۲۱ـ آیات جهاد در قرآن.

۲۲ـ زندگانی مختصر معصومین (ع) و ده حدیث از هریك.

۲۳ـ احادیث المعصومین فی‌الهدایة الأُمة.

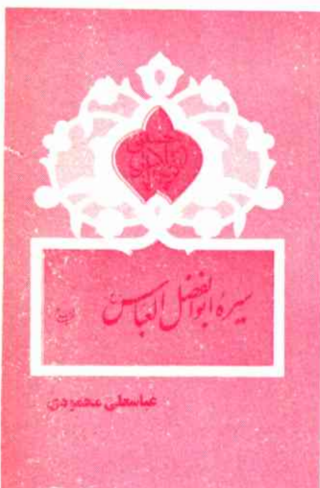
۲۴ـ نظام اعمال در تربیت اسلامی.

۲۵ـ روش تحقیق.













فیض کاشانی

مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی فیض کاشانی

خیابان سعدی شمالی، خیابان مطبوعی
پلاک ۱۸- تلفن: ۳۱۹۷۸۹

بها، ۶۰۰ ریال